

علامه سید جعفر مرتضی عاملی

کتاب حاضر ترجمه ی یکی از آثار ارزشمند علامه ی «سید جعفر مرتضی عاملی» به نام ابن عربی سنی متعصب یا ابن عربی لیس بشیعی می باشد .

علامه سید جعفر مرتضی عاملی که از پژوهندگان سترگ معاصر در زمینه ی تاریخ ، فرهنگ و فقه اهل بی (علیه السلام) به شمار می رود در هجری قمری در « به دنیا آمد. ایشان تحصیلات حوزوی و اسلامی خود را ابتدا در این شهر و سپس در نجف و قم ادامه دادند و تاکنون نزدیک به اثر ارزشمند پدید آورده اند که برخی از آنها چندین مجلد است.

از آثار ایشان می توان به کتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم (صلی الله علیه و آله) () الصحیح من سیرة الامام علی (علیه السلام) (مجلد) و مأساة الزهرا (علیه السلام) اشاره نمود که برخی به فارسی نیز ترجمه شده است.

ابن عربی

«ابن عربی» یا همان ابوبکر محی الدین الحاتمی الطائی الأندلسی ، از متصوفه ی مشهور و پیروان مکتب وحدت وجود است. وی در سال هـ . در «مرسیه» هـ . به «اشبیلیه» عزیمت کرد و سال در آنجا اقامت نمود به تحصیل علوم دینی پرداخت. بعد از آن در بلاد مختلف از جمله تونس ، مکه ، بغداد ، حلب و سپس آسیای صغیر سیر نمود .

از ابن عربی آثار فراوانی بر جای مانده که مشهورترین آنها الفتوحات المکیة و فصوص الحکم می باشد. او را بنیانگذار عرفان فلسفی یا فلسفه ی عرفانی دانسته و «شیخ اکبر» که بر عرفا و اندیشمندان بعد از خود تأثیر عظیمی نهاد.

علامه جعفر مرتضی عاملی در کتاب حاضر ، با استناد به آثار ابن عربی و ارائه برخی آراء و دیدگاه های او ، ثابت می کند که ابن عربی نه تنها از بزرگان و عرفای شیعه نیست بلکه از اندیشه های او با مذهب تشیع همخوانی ندارد .

درباره ی کتاب حاضر

ممکن است خواننده ی محترم در مواردی اندک ، برخی سخنان و عبارات ابن عربی را مبهم ببیند ، در این مورد باید گفت که این ابهام به ، نوع سخنان و عبارات ابن عربی برمی گردد ، چرا که بر اهل فن پوشیده نیست که سخن ابن عربی تنیده از رمز و ابهام است و گاه عبارت او را تنها به همین صورت می

او به مبهم گویی ، توجیه و تأویل استادانه ی عبارات معروف است و این سبک در فصوص الحکم به اوج می رسد . شهید مطهری درباره ی این کتاب می گوید:

دقیق ترین و عمیق ترین متن عرفانی است . شروح زیاد بر آن نوشته شده است. در هر عصری شاید دو سه نفر بیشتر پیدا نشده باشند که قادر به فهم این متن عمیق باشند.

ابهام و پیچیدگی کلام ابن عربی – که البته در کتاب حاضر محدود است – ما را بر آن داشت که در این گونه موارد ، متن عربی عبارات را نیز بیاوریم تا خواننده بتواند به اصل کلام رجوع کرده و خود مقایسه نماید.

گاهی در برگردان و در توضیح برخی سخنان ابن عربی ، به آثار ترجمه شده ی او به فارسی مراجعه شده و مشخصات این آثار در آخر کتاب ذکر گردیده است .

در خلال ترجمه ی کتاب ، و برای روشن سازی عبارات گاهی به ناچار چیزی بر متن افزود شده است ، این افزوده ها در می [] . همچنین برخی عبارات و مخطلاحات راکه نیازمند توضیح بوده ، در پاورقی به اختصار توضیح داده ام و آن ها را با علامت (م) – در معنی توضیحات مترجم –

در مورد پاورقی ها این نکته را یادآور یم شودم که هر جا کلمه ی الفتوحات آمده است مراد « المکیة با تحقیق ابراهیم مدکور و عثمان یحیی» می بادش که اکثر ارجاعات و علامه بدان است و ما برای اختصار چنین آورده ایم ؛ اما مشخصات چاپ های دیگر فتوحات به صورت کامل ذکر شده است .

در پایان لازم می دانم از استاد گرانقدرم در گروه ادبیات فارسی دانشگاه تهران جناب آقای «دکتر احمد احمدی» که پیشنهاد ترجمه ی کتاب از جانب ایشان بوده و الطاف ایشان همواره یار و مددکار من بوده است کمال تشکر و قدردانی را نمایم.

سید مهدی نوری کیزقانی

سخن آغازین

ستایش از آن خداوندی است که پروردگارجهانیان است ، و درود و سلام بر محمد و خاندان پاکش ، و لعنت خداوند تا روز رستاخیز بر تمامی دشمنان ایشان از اولین تا آخرین باد .

آنچه که ما را به تألیف این کتاب واداشت سؤال های بسیاری بود که درباره ی صحت تشیع ابن عربی – صاحب کتاب های فتوحات مکیه ، فصوص الحکم ، وصیایر و ... به دست ما رسید . ما برای پرهیز از تفصیل های ملال آور و غیر ضروری ، به برخی از این سؤالات به صورت کوتاه و مختصر پاسخ گفتیم و وقت خود را صرف مسائلی مهم تر و سودمند تر نمودیم !

اما در این میان احساس کردیم که افرادی تحت تأثیر شایعه ی ابن عربی قرار گرفته اند و در برابر افکار وی که در کتاب وی که در کتاب هایش مطالعه می کنند و یا برای آنها بازگو می شود – هر چند به صورت جزئی و محدود – تسلیم می شوند ؛ این در حالی است که افکار ابن عربی به هیچ وجه با مذهب اهل بیت (علیه السلام) و مبانی حقیقی آن سازگار نیست .

آری ، این احساس ما را بر آن داشت که با مراجعه به پاره ای از گفته های وی ، در برابر این شایعه مرزی قرار دهیم تا افراد پاک نهاد عقاید واقعی و بنیان های فکری وی و علائم و نشانه های آن اعتقادات را به چشم خود ببینند .

البته تأکید داریم که آنچه در این بررسی اجمالی آمده است تنها قطره ای از دریایی است که هر فرد محقق می تواند در گفته های ابن عربی در کتاب ها و تألیفاتش بیابد .

در این باره به بهترین کسی که از او آرزو و درخواست می رود توکل می کنیم .

جعفر مرتضی حسینی عاملی

عیثا جبل (عیثا الزط سابق)

بسم الله الرحمن الرحيم

از گذشته تا کنون افرادی بوده اند و هستند که به زهد و رویگردانی از دنیا تظاهر می کنند و برای خویش کرامات و بلکه معجزاتی ادعا می کنند و با بهره گیری از هنر کلام ، سخنانی را می گویند که بنیانگر دیدگاه آنها نسبت به دنیا و زهد ایشان در آن است .

سخنان این گونه افراد غالباً بر آرایش عبارات ، تصرف در کلمات و ترکیبات و مشتقات آنها استوار است . پاره ای از این سخنان گاهی به صورت جالب و بدیع و پرطنین عرضه می شود و گاهی نیز به حد سقوط و ابتذال می رسد ، اما در انی گونه موارد برخی از علما این سخنان را بر گرفته و با جدیت و نیت سالم بدان پرداخته سعی کرده اند آنها را درست و پذیرفتنی نشان دهند.

در هر حال تلاش های بزرگان علم در پدید آمدن علمی شریف و رو به کمال و دارای اصول و فورع و ضوابط ، به ثمر نشسته و علمی را به وجود آورده اند که امروزه به علم « » دانشوران برجسته ی ایراین رد ایجاد ف تکمیل ، ترسیم خطوط و تعیین قواعد آن سهم عمده ای دارند و گوی سبقت را ربوده اند .

ابن عربیب یکی از ارکان صوفیه است که درباره ی تصوف و متصوفه مطالب فراوان نوشته است. نوشته های او گاه در بردارنده ی مضامین بلند و عالی و اعجاب انگیز است اما گاهی نیز این بارقه ها به انحطاط و افول می گراید و به حد ابتذال می رسد تا به حدی که احساس می شود این عربی فردی بی سواد بوده که درسی نخوانده و بر چیزی از معارف آگاهی نداشته است.

با وجود این ، اندکی از علمای صالح ما (رضوان الله علیهم) به این فرد گمان نیک برده اند و آن بخش از مضامین بلند را معیاری بر تمام آثار او دانسته اند ، و با حدیث و صداقت سعی کرده اند افکار و سخنان کم ارج وی را نیز بالا ببرند و برای آنها تأویلات گوناگون بیاورند.

برخی از اینان به سبب بلند نظری ، علو ، شرافت و اصالت خویش – و در حالی که بنیان های مستحکم عقیدتی و پایبندی بهمانی اسوار و مذهبیب خویش اعتقاد راسخ دارند – از تمام خطاها و لغزش های او چشم پوشیده اند ، اما عموم علما و فقهای ما توجهی به ابن عربی نکرده اند و به خاطر بسیاری از نوشته های وی که گاه با اصول با ضروریات اسلام و گاه با اصول و ضروریات تشیع در تضاد است ، بر او خرده گرفته اند .

این ماجرا به این مطلب ، یعنی بی توجهی عده ای و توجه عده ای دیگر ختم نشده است ، چرا که برخی از مردم که علما و آگاهی چندانی ندارند پنداشته اند که هر چه ابن عربی گفته است نمایانگر خط تشیع بوده و او در مسیر درست ، که وصول به خداست ، قرار دارد .

از آن جایی که این افراد ، قدرت تشخیص حق از باطل و دست از نادرست را ندرند ف نیاز شدیدی احساس می شود که حقیقت مطلب درباره ی ادعای تشیع ابن عربی بیان شود تا مردم در این خصوص دلیل و برهان داشته باشند ، و هر کس به تباهی می رود از روی دلیل باشد و هر کس هم حیات می یابد از روی دلیل باشد .

ما قبل از آغاز سخن اشاره می کنیم که «محمی الدین ابن عربی» مالکی مذهب بوده و گرایش صوفیانه داشته است . او کتاب های بسیاری تألیف کرده ک مهمترین آنها فصوص الحکم است که در دمشق تألیف کرده و دیگری فتوحات مکیه است که آن را قبل از فصوص ، در مکه نوشته است .

ابن عربی در این دو کتاب و نیز دیگر کتاب ها ، به گونه ای سخن گفته است که بسیاری از متصوفه ی اهل سنت را به شگفتی آورده و تعدادی از عرفا و متصوفه ی شیعه ی امامی را نیز به خود مجذوب ساخته است .

برخی از علمای عرفای شیعه ، در کلام وی بارقه هایی یافته اند که هر چند بسیار اندک است ولی آنها را به تشیع ابن عربی معتقد ساخته است .

این بارقه ها ، موارد فراوانی وجود دارد که نشان دهنده ی مذهب تسنن وی و بلکه تعمد تعصب شدید او در آن است .

البته همین بارقه های شیعی هم قابل تأویل است و بلکه به تأویل نیز نیاز ندارد چرا که از قواعد و التزامات اهل سنت خارج نیست و حتی تعدادی از آنها از دلایل محکم بر سنی بودن وی می باشد .

آری خوش گمانی و طهارت روح برخی از این خوبان آنها را بر آن داشته است تا برای تأویل گفته های عربی در پی عذرو بهانه باشند آن هم در مواردیکه هیچ کس معذور نیست . اینان گفته اند که حتی

محدث نیشابوری ، ابن فهد حلی ، قاضی نور الله تستری ، شیخ بهایی ، فیض کاشانی و مجلسی اول به تشیع ابن عربی اعتقاد داشته اند. و برخی سید صالح موسوی خلخالی را نیز افزوده اند.

ما نمی خواهیم که در درستی انتساب این اندیشه به آن علما تحقیق کنیم ، گرچه این مطلب به نوبه ی خود جای بحث دارد ، بلکه در موضوعی که به آنها منسوب است (یعنی شیعه بودن ابن عربی) وارد می شویم و آشکارا اعلام می کنیم که با این اندیشه که به آنها منسوب است موافق نیستیم و می گوئیم :

این شخص یک سنی متعصب است که در پی استوار ساختن مبانی مذهب خویش ، و برانگیختن شبهه در درستی تشیع می باشد و سعی دارد که مبانی تشیع را بلرزاند و عناصرش را زشت جلوه دهد. این ادعا در این تحقیق و در صفحات آینده روشن خواهد شد.

پیش در آمد

ی تشیع محی الدین ابن عربی سوالات بسیاری به ما رسیده است که آخرین آنها سؤال زیر است.

:

بسم الله الرحمن الرحيم

سرور محقق جناب جعفر مرتضی عاملی (دامت برکاتک)

سلام علیکم

من در کتاب هایمان درباره ی شیخ محی الدین ابن عربی صاحب فتوحات مکیه و کتب دیگر که درباره ی عرفان نظری است ، مطالب زیادی خوانده ام ، و نیز نقش این شخص در پی ریزی و تحکیم علم عرفان برکسی پوشیده نیست و اگر نگوییم همه ی عرفا ، غالب عرفا بدو باز می گردند.

نیز در برخی از کتاب های آقای خمینی رحمة الله ، شاید در جنود عقل و جهل و یا تعلیق ایشان بر فصوص الحکم دیده ام که از او با نام شیخ کبیر» یاد می کند و در کتاب روح مجرد نیز آمده است که «هیچ عارفی نیست مگر اینکه دوازده امامی باشد».

با همه ی این ها می بینیم که ابن عربی وقتی که در فتوحات مکیه می خواهد وضو را توصیف کند آن را مثل وضوی اهل سنت توصیف می کند و نیز وقتی درباره ی حدیث معراج و موارد دیگر بسیاری سخن می گوید ، به گونه ای سخن می گوید که از شیعه نبود او پرده بر می دارد. آیا می توان این موارد را «تقیه» برشمرد یا نه؟ امیدوارم که پاسخ همراه به

:

حمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين .

سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

درباره ی سؤال شما با چند نکته باید توجه کرد:

- اینکه آقای خمینی رحمة الله از ابن عربی با عنوان شیخ کبیر یاد می کند اطلاق لقب علمی را می رساند چرا که هر انسانی که در علمی از علوم مثل پزشکی ، ریاضیات ، نجوم ، نحو ، فلسفه و ... پیشرفتی داشته باشد علما القابی را به او می دهند که با جایگاه علمی او تناسب داشته باشد ، و بدین وسیله او را در حدی که توانسته است آن علم را به دست آورد می ستایند ؛ مثلاً اگر کسی در پزشکی صاحب مهارت شود به وی پزشکی ماهر و یا دانشمند علمه در پزشکی می گویند ؛ با صرف نظر از وابستگی مذهبی یا التزام دینی و یا رفتار اجتماعی او.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز از خسرو پرویز با عنوان «عظیم الفرس»
« ظیم الروم » یاد کرده است.

البته گاهی ممکن است که القاب از حقیقت بزرگ باشد یعنی به گونه ای مبالغه آمیز بر اشخاص اطلاق شود ، و شاید انگیزه های مختلفی مثل چاپلوسی ، محبت صادقانه ، شیفتگی بسیار نسبت به فردی و یا ... نیز در آن دخالت داشته باشد .

با توجه به این مطالب ، اگر علمای با تقوی از فردی به وسیله ی القاب علمی یاد کنند و او مستحق آن شد ، این بدان معنا نیست که آن فرد عقیده ی درستی دارد و یا به احکام شرع و دین ملتزم است چه رسد به این که او را با تقوی و پارسا بدانیم ، و این القاب علمی بیانگر موافقت با مذهب دینی آن فرد و التزام به عقاید و آرای او نیست .

برای مثال شریف رضی ، ابا اسحاق صابی را که از نظر دینی با او مخالف است با قصیده ای مرثیه گفته ، و مطلع آن چنین است :

أعملت من حملوا على الاعواد أرایت كيف خبا ضياء النادی

جیل هوی لو خرّ فی البحر اغتدی من وقعہ متتابع الإزیاد

آیا می دانی چه کسی را بر چوب ها(تابوت ها) می برند؟ آیا می بینی که چگونه نور محفل خاموش شد.

کوهی فرو افتاد که اگر در دریا بیافتد از اثر افتادن او دریا پر تلاطم می شود و پی در پی کف بر می

آیت الله العظمی خمینی رحمة الله دوراندیش و درست اندیش بود و هنگامی که به « رئیس اتحاد جماهیر شوروی نامه ای نوشت و در آن از ابن عربی یاد کرد ، گویا ایشان به این نکته توجه داشت که آن جوامع ، از گذشته تا کنون پیوسته غرق در زندگی مادی بوده اند تا جایی که ماده و مادی گری ، چشم آنها شده که با آن می بینند و گوش آنها شده که با آن می شنوند و قلب آنهاست که در

مادی گری بر اندیشه و عقل آنها سایه افکنده و تدبیر امور و هدایت آنها را به عهده گرفته عواطف و احساسات این جوامع همه در مادی گری شکل گرفته است .

لذا امام(رضوان الله) خواست که به این تفکر مادی ، که منبع تفاخر آن جوامع و پایه زندگی آنهاست ، ضربه ای آن هم در نقطه ضعف حقیقی آنها وارد آورد تا مردم آن دیار را با فقدان معنویتی که از آن رنج می برند روبرو کند.

از گذشته تاکنون منطقه شوروی سابق ده ها میلیون مسلمان زندگی می کنند که در اصول دینی خود به شیوه های صوفیه وابسته اند و آثار این تصوف در زندگی آنها باقی است و خاطرات آن ، که پراکنده و کم رنگ شده ، هنوز آنها را می فریبد و به خود جذب می کند.

همچنین شاید امام از آن رو نام ابن عربی را آورده است که در مسلمانان آن کشور – که فراوان هم هستند – اشتیاق به اسلام و معنویات آن را برانگیزد. ابن عربی چهره ای درخشان در تصوف است و لذا با بردن نام او هم مسلمانان و هم کسانی را بر سر کارند با بین حقیقت روبرو می شوند که باید به چیزی بیاندیشند که شدیداً به آن نیاز دارند تا نبود معنویت را که پایه ی بدبختی و مصیبت آنهاست درمان کنند.

امام رحمة الله از نزدیک ترین راه آنها را با حقیقتی روبرو کرد که دیر زمانی از آن غافل بودند و از رویارویی با آن می گریختند و شاید غرور و تکبرشان آنها را به ستیز با آن فرا می خو .

آری ، ایشان رحمة الله وقتی که از چهره های درخشان عرفان و تصوف سنی یاد کرد در واقع می خواست که در عمق وجد او و احساس فطری آنها و نقطه ای که در آن ضعف داشتند با آنها روبرو شود و بدین وسیله ضربه ای قوی بر عمق و ریشه ی تفکر مادی وارد آورد.

ایشان نمی خواست آنها را به اعتقادات ابن عربی و یا مذهب فقهی وی سوق دهد تا پایبند آن باشند چرا که آریالای خمینی رحمة الله می دانست که ابن عربی در میان علمای فقه و مذهب ، جایگاهی ندارد و کسی به حساب نمی آید.

بلکه استادان ابن عربی – که برای خود چیزهایی را ادعا می کنند که در حد آنها نیستند – حتی گمان نمی برند که اسم آنها زمره ی شاگردان بزرگان شریعت و دین و اندیشه وران سترگ مذهب حق ذکر شود ، چه رسد به اینکه از همتایان آنها به شمار آیند.

در هر صورت آیت الله خمینی به جد بزرگوار خود سید الشهداء علیه السلام اقتدا کرد ، آن جا که دشمنان خود برگردند ، و خصلت های نیک عرب را به یاد آنها آورد ، وسعی کرد که همت های آنها و غرورشان را برانگیزد و فرمود :

« وای بر شما ای آل ابوسفیان ، اگر دین ندارید و از معاد نمی هراسید ، در دنیای خود آزاده باشید ، و اگر عرب هستید به نیاکان خود برگردید» .

- سیره ی ابن عربی نشان داده است که وی در عقیده ی خود ، به جانب حق و صواب پایبند نیست و چنانکه از او خبر داده اند به احکام شرع و مقتضیات پارسایی و تقوا نیز التزام نداشته است .

و اینکه برخی از علما از وی مطالبی را در زمینه علم تصوف و عرفان فرا گرفته اند و یا برخی کتب او را می خوانند و سخنانش را تکرار می کنند .

این درست مثل این است که علم نحو را از ابن مالک و میرد و سیبویه فرا گیرند و یا علم پزشکی را از بزرگان آن در شرق و غرب بیاموزند.

از ائمه ی اطهار علیه السلام روایت شده است :

ان الحکمة ضاله المومن فاطلبوها و لو عند المشرک تکنوا أحق بها و أهلها

حکمت گمشده ی مؤمن است پس آن ر بجویید هر چند نزد مشرک باشد که شما اهل آن هستید و به آنسزاورا ترید.

و در جای دیگر آمده است :

ان الحکمة تکنون فی صدر النفاق ، فتلجح فی صدره حتی تخرج ، فتشکن فی صدر المومن

حکمت گاه در سینه ی منافق است ، و در سینه ی او می چرخد و می چرخد تا اینکه بیرون می آید و در سینه ی مؤمن می نشیند.

ما وقتی که در این زمینه به این روایات استناد می‌جویم مقصودمان معنای عام آنهاست ، تا بیان که علوم از هر کسی فراگرفته می‌شود ؛ و نمی‌خواهیم که با توجه به تمام جهات مضمون روایت ، بر این عربی حکم کنیم .

در حال و هوای ابن عربی

ما برای اینکه بتوانیم در جایگاه انصاف و امانت قرار بگیریم و پاسخ دقیقی به سخنانی که در مورد تشیع بن عربی می‌گویند بدهیم ، باید به او نزدیک شویم و بلکه به فضا و حال و هوای او در آییم ، و در این صورت است که می‌توانیم به طور مستقیم به بررسی افکار او بپردازیم و از خلال شواهد و سخنان و دلایل ، به حقیقت اعتقادی او و آنچه که خوانندگانش را بدان فرا می‌خواند پی ببریم.

و این امر بحثی را در چند جهت می‌طلبد:

بخش اول : اهل بیت علیه السلام و تشیع ، دفاعیه ها و استدلال ها.

:

بخش سوم : ابن عربی شیعه نیست

دلایل تشیع ابن عربی و نقد آنها

شیعه کیست؟

شیخ مفید می‌گوید : « تشیع » در اصل به معنای پیروی دینی و دوست داشتن خالصانه ی « مورد پیروی » است . خداوند می‌فرماید : « **أَلَا الذِّیْ مِنْ شِیْعَتِهِ عَلِیُّ الذِّیْ مِنْ عَدُوِّهِ** » (آن که از پیروان حضرت موسی علیه السلام بود برضد دشمنش از او یاری خواست) در این جا تفاوت میان آن دو نفر را به صورت تفاوت در دوستی و دشمنی بیان کرده و همانگونه که در آیه آمده دلیل تشیع (پیروی) را ، دوستی و ولایت قرار د . «

شیخ مفید در ادامه می‌گوید : « اگر بر سر این کلمه (شیعه) علامت تعریف درآید بدون تردید دلالت بر پیروان حضرت امیر (صلوات الله علیه) می‌کند ، و این پیروی بدین گونه است که انسان اعتقاد به ولایت و امامت بلافصل آن حضرت بعد از پیامبر صلی الله علیه دارد و امامت را از کسانی که برای خلیفه شدن بر حضرت پیشی جستند نفی می‌کند ، و نیز اعتقاد دارد که آن حضرت رهبر و امام آنهاست و تابع هیچ یکی از آنها (تصاحب کنندگان مسند خلافت) نیست و به هیچ یک اقتدا نمی‌کند . «

لذا حکم بر تشیع به وجود دو چیز نیاز دارد و اگر یکی از آن دو نباشد نمی توان حکم بر تشیع شخص
:

- به شیوه ی پیروان حضرت امیر علیه السلام ولایت ایشان را داشته باشد ، و به امامت بلافصل
حضرت بعد از پیامبر صلی الله علیه نیز اعتقاد داشته باشد.

- امامت کسانی که قبل از حضرت علیه السلام خلیفه شدند را نفی نماید.

البته رکن دوم مهم تر است چرا که ولایت حقیقی جز با نفی امامت دیگران به دست نمی آید. اظهار
محبت و دوستی امری رایج اتمس و هزینه ای ندارد و مردم باکمترین مناسبتی به آن اقدام می کنند و حتی
برخی قائل به امامت علی علیه السلام می شوند ، اما نپذیرفتن ولایت کسانی که خلافت
کردند امری بسیار سخت و دشوار است و همین است که شیعه ی حقیقی را از دیگران جدا می سازد.

آیا ابن عربی این دو رکن را دارد که بتوان بر تشیع وی به معنای عام حکم نمود؟ و یا او هر دو ، یا
یکی را دارا نیست و نمی توان حکم بر تشیع وی نمود؟

البته مقصود از تشیع به معنای عام ف تشیعی است که شامل امامیه ، جارودیه از زیدیان و نیز اسماعیلیه
می شود ؛ اما تشیع به معنای خاص ایناست که فرد دوازده امامی باشد و این امر نشانه ها و ویژگی های
دیگری نیز دارد که باید همگی در یک فرد جمع شود تا حکم بر شیعه بودن وی داده شود .

در هر حال وضعیت ابن عربی و درست بودن یا نبودن نسبت تشیع بهوی در فصل های آینده معلوم
خواهد شد.

[دلایلی که بر تشیع ابن عربی نقل شده است]

کسانی که گفته اند ابن عربی شیعه بوده و تشیع خود را پنهان می ساخته است به چند مورد استدلال کرده
اند. ما با توجه به سخنان آنها ، در این جا به این مورد اشاره می کنیم و توضیحات خود را نیز در ضمن
آنها می آوریم.

در تشیع وی به چند چیز استدلال کرده اند:

- [حمله ی او به آن دسته از علمای اهل سنت که قائل به پایان] اجتهاد [هستند].

- [اعتقادش به این که] مردم کوفه به دلیل وجودحضرت صاحب الامر علیه السلام سعادت مندترین

- [اعتقاد ابن عربی به] خلیفه ی موعود[موجود].

از محی الدین عبارایت را نقل کرده اند و گفته اند که از چند جهت دلالت بر تشیع او و درستی عقیده اش دارد. ابن عربی گفته است :

«خداوند خلیفه ای دارد که خروج می کند. وی از عترت رسول الله و از پسران فاطمه علیه السلام است که نامش با نام رسول خدا مطابقت دارد. جد او حسین بن علی علیه السلام است که میان رکن و مقام با او بیعت می شود. در خلقت شبیه رسول خدا صلی الله علیه است و در خلق از او پایین تر است. سعادت مندترین مردم که از وجودش بهره می برند مردم کوفه اند، وی پنج تا هفت یا نه سال زندگی می کند. او چزی و خراج [را از کفار دمی] بر می دارد و مردم را با شمشیر به خدا می خواند و تمام مذاهب را از روی زمین بر می اندازد و غیر از دین خالص چیزی باقی نمی ماند. دشمنان او مردمی هستند که از علمای اهل اجتهاد تقلید می کنند چرا که می بینند او بر خلاف رأی و فتوای ائمه ی آنها حکم می کند بنابراین به اجبار و کراهت و از ترس شمشیر فرمان او را می پذیرند.

عامه ی مسلمانان بیشتر از خواص از او خوشنود می شوند. از میان اهل حقیقت، عارفان از روی مشاهده ی باطنی و مکاشفه که به دلیل معرفت خداوندی صورت می گیرد، با او بیعت می کند. او مردانی دارد که دعوت او را بر پا می دارند و یاری اش می کنند و اگر شمشیر برکف نداشته باشد فقها فتوای قتل او را می دهند اما خداوند وی را با شمشیر و کرم ظاهر می کند لذا هم از روی طمع بر کرم او و هم از ترس شمشیرش حکمش را می پذیرند بدون آن که بدان ایمانی داشته باشند و در دل خلاف حکم او را نهان دارند.

چون او بر خلاف مذاهب ائمه ی آنها حکم می دهد معتقدند که او در این مورد گمراه است چرا که آنها معتقدند هم زمان اجتهاد و هم اهل اجتهاد سپری شده است. و مجتهدی در عالم باقی نمانده است و خداوند بعد از ائمه ی آنها کسی را که دارای درجه ی اجتهاد باشد به وجود نمی آورد. و اما کسی که ادعا دارد از طریق معرفت الهی احکام شرعی را می داند، نزد آنها مجنون و فاسد الخیلا است».

در این عبارت به چند دلیل بر تشیع محی الدین استدلال کرده اند:

- اعتقاد به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

به این سخن که «خداوند خلیفه ای دارد که خروج می کند» ابن عربی را شیعه می دانند. اهل سنت هر چند اعتقاد به ظهور مهدی موعود دارند اما می گویند که او در آینده به یا خواهد آمد؛ اما اعتقاد به حیات امام مهدی علیه السلام و وجود آن حضرت، از مختصات شیعه ی امامیه است.

- ورود به کوفه

به این سخن استناد کرده اند که «خوشبخت ترین مردم به خاطر درک ایشان مردم کوفه اند». این عقیده نیز از آن شیعه‌ی امامیه است و شیعه معتقد است که آن حضرت از مکه خروج می‌کند و وارد کوفه می‌شود و از آن جا به سایر بلاد سپاه می‌فرستد.

- باز بودن باب اجتهاد

ایرادها و نکوهش‌هایی که در این عبارات بر مقلدان اهل اجتهاد وارد شده است دلالت بر این دارد که ابن عربی اهل سنت را نکوهش می‌کند چرا که آنها می‌گویند اجتهاد و زمان آن به سر آمده است.

بن مطالب به چند دلیل نمی‌تواند دلیلی بر درستی عقیده‌ی ابن عربی باشد :

: گروه‌هایی از اهل سنت هستند که کتاب‌هایی درباره‌ی ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی شیعه تألیف کرده اند امثال : ابن صباغ ملکی ، شیلنجی شافعی ، شبرای شافعی ، فضل بن روزبهان ، ابن حجر هیتمی ، دوزی حنفی و دیگران که بسیارند ، ولی آیا می‌توان همه‌ی اینها را نیز شیعه بر شمرد؟!

دوم : ابن عربی تصریح نکرده است که این خلیفه‌ی خدا (مهدی علیه السلام) که از آن سخن می‌گوید در قید حیات است یا خیر ، بلکه فقط گفته است که خداوند خلیفه‌ی او دارد ؛ به چه دلیل مدافع وی ماهرانه «او در قید حیات است» را به گفته‌ی ابن عربی افزوده است؟!

سوم : معنی این سخن ابن عربی که «او پنج یا شش یا هفت سال زندگی می‌کند» چیست؟

آیا مقصود این است که تمام عمر شریف حضرت علیه السلام این قدر است ؟ یا مقصود این است که وی به عنوان حاکم ، این مدت زندگی می‌کند ؟ عبارت ، گویای مقصود او نیست و آن را اصلاح نکرده

البته اگر مراد ، تفسیر دوم است و عبارت نقل شده ، مقصود او را نرسانده چرا مکاشفات او این عبارت را اصلاح نکرده مخصوصاً که وی – چنانکه خواهد آمد – ادعا می‌کند که فتوحات را به امر پرو و ارده‌ی الهی نوشته است و مضامین آن به شیوه‌ی الهام بر او املا می‌شده است. و ادعا می‌کند که او هر چه را [خدا] بخواهد می‌گوید و از هر چه او بخواهد دست می‌کشد.

پس چگونه این الهام‌خدایی به خطا رفته و او متوجه این خطا نشده است تا درباره‌ی آن به پروردگارش مراجعه کند و اجازه‌ی اصلاح آن را بگیرد و یا خودش آن را اصلاح کند ، و یا از اصلاح آن به علت عدم اذن الهی پوزش بخواهد؟

چهارم : این که امام مهدی (عج) بعد از ظهور به کوفه می رود و از آن جا سپاهیان خود را به سایر بلاد می فرستد ف از اعتقادات شیعه نیست بلکه روایتی است که مثل سایر روایات هم در کتاب های شیعه و هم در کتاب اهل سنت آمده است .

این اعتقاد را به سنی بودنش نسبت نمی دهند ؟ و یا چرا حکم بر تشیع همه ی اهل سنت نمی کنند . مگر نه این است که این روایت رد کتاب های آنها نیز آمده است ؟

پنجم : گفته اند که ابن عربی به کسانی که قائل به پایان اجتهادند حمله کرده است ؛ در این باره باید گفت : حتی اگر او تنها کسی باشد که این انتقاد را از آنها کرد باشد باز هم دلیل بر شیعه بودن ابن عربی نیست ، چرا که باز یا بسته بودن در اجتهاد با چیزی از عقاید شیعه منافات ندارد مثلاً دلالتی ندارد. بر این که غاصبان خلافت شایستگی دارند یا خیر .

همچنین از بین علمای اهل سنت او نیست که به نقد این موضوع پرداخته است و آن را به اجمال و تفصیل رد کرده است بلکه شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمة الله آورده است که کسانی هستند که نظر بر باز نمودن در اجتهاد داشته اند و از همان قرونی که باب اجتهاد بسته شد تا امروز ، به بسته بودن آن اعتراض کرده اند از جمله : ابوالفتح شهرستانی (م هـ) ، ابن اسحاق (م هـ) ، سیوطی (م هـ) .

سیوطی ، رساله ای به نام الرد علی من اخلد الی الارض و جهل ان الاجتهاد فی کل عصر فرض تألیف کرده که در مقدمه ی آن می نویسد :

« جهل بر مردم غلبه کرده و آنها را به کلی فرا گرفته است و حبّ لجاجت ، آنها را کور و کر ساخته است ، آنها دعوای اجتهاد را بزرگ دانسته اند و آن را میان بندگان زشت شمرده اند. آن جاهلان درک نکرده اند که اجتهاد واجبی از واجبات کفایی در هر عصر است و بر مردم هر دوره ای لازم است که در هر جایی گروهی به آن بپردازند» .

شوکانی می گوید : « هر کس فضل خدا را تنها برای برخی از خلقش محدود نماید ، بر خداوند عزوجل و سپس بر شریعت وضع شده برای همه ی بندگان و سپس بر بندگانی که خداوند آنها را به پیروی از کتاب و سنت فرمان داده ، گستاخی نموده است» .

علاوه بر این ، علمای بزرگ دیگری نیز هستند که به گشایش باب اجتهاد دعوت کرده اند و در مقابل بسته بودن آن ایستاده اند .

این مقاومت در برابر بستن باب اجتهاد تا قرن های ادامه داشته است تا حدی که افرادی مثل : جمال الدین افغانی ، شیخ محمد عبده ، محمد رشید رضا ، سید سابق و دیگران در برابر آن ایستاده اند.

ششم : درباره ی آنچه در خمورد خلیفه ی خدا آورده ، باید گفت : اگر حتی مقصود ابن عربی از خلیفه ، امام مهدی (عج) باشد و این که او اکنون زنده است و فرزند امام عسگری علیه السلام می باشد ، باز هم دلیل بر تشیع او نیست ، چرا که در حدیثی آمده است : «بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده خلیفه یا امیر یا امام وجود دارند که همگی از قریش هستند». این حدیث اهل سنت را به شدت در تنگنا قرار داده است چرا که در اکثر کتاب ها و مسندها روایت شده و در رأس آنه کتاب های « صحیح بخاری و صحیح مسلم ، صحیح ابی داوود و مسند احمد بن حنبل و دیگران قرار دارد. بلکه در ینابیع الموده ذکر شده که این حدیث از بیست و چند صحابی روایت شده است.

این حدیث علمای اهل سنت را سرگردان کرده و در بیان مراد آن به شرق و غرب رفته اند ، امثال ابن صباغ مالکی ، شبلنجی شافعی ، کنجی شافعی ، قندوزی حنفی ، شبراوی شافعی ، ابن روزبهان و هیتمی و دیگران آمده اند و عهده دار حل این اشکال شده اند آن هم به گونه ای که سنی بودن عمیقشان و تعصب آنها نسبت به خلفا حفظ شود و اتهام شیعه بودن را از آنها دفع کند لذا بدین صورت گفته اند:

ما قبول داریم که این حدیث بر امامان دوازده گانه ی شیعه تطبیق دارد که اولین آنها علی علیه السلام و آخرین آنها مهدی عجل الله است که خلافت آنها و امیر و امام بودن ایشان را به گونه ای تفسیر می کنیم که با حفظ سایر ویژگی های اعتقادی اهل سنت تناسب داشته باشد مخصوصاً نسبت به [حفظ حرمت] ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر حاکمان . در این باره می گوئیم که مقصود از خلافت ، خلافت تام در تقوی و صلاحیت و کرامات است درست مثل اعتقادی که اهل تصوف درباره ی اولیای صوفیه دارند و یاحتی در مراتبی پایین تر از آن.

این علما در مورد امامت به معنای حیقی آن – که شیعه ی امامیه به تبعیت از ائمه خویش بدان معتقد – و نیز امامت به معنای حاکمیت ، می گویند که ابوبکر و عمر و عثمان نیز دارای آن هستند بلکه این افراد مقام عصمت و برترین مراتب کرامت نزد خدا را دارند. این ها بر این اعتقاد بسیار راسخند تا جایی که در فصل های بعدی خواهد آمد که معتقدند ابکر در عرش سمت راست خدا قرار دارد! و مواردی این قبیل که ذکر خواهد شد.

در این صورت چه می شود اگر اهل سنت به خود بگویند : از امروز اگر در حق ابوبکر و ع هر فضیلتی را تجویز کنیم هیچ اشکالی ندارد بلکه مردم باید به صورت گسترده در این باره دست به کار شوند و در این راه هر چه می توانند انجام دهند ، چرا که مشکل آن حدیث دشوار حل شده و ما شیعه را بدین صورت ساکت کردیم. ما به پرهیزکاری و صلاحیت ائمه ایشان و این که آنها دارای درجه ی

اولیای تصوف هستند ، اعتراف می کنیم و بدین وسوسیه توانسته ایم همه ی خصوصیات اعتقاید خود و تسنن به معنای دقیق آن را حفظ کنیم.

ابن عربی چنانکه از سخنانش موارد بسیار هویدا است ، از طایفه های ریشه دار در تسنن است ، کسانی که در حقیقت در تسنن خود سخت تر و جدی ترند و به سختی می توان آنها را با حق قانع کرد در همان بابی که ابن عربی این عبارت گذاشته را آورده ، مواردی هست که با عقاید شیعه مخالف است. مواردی مثل این که ، عیس با مناره ی سپید و درخشان ، از آسمان در شرق دمشق فرود می آید و مهدی کسی است که پشت سر او نماز می خواند و موارد دیگر.

- عمل نکردن به قیاس

از دیگر مواردی که با آن بر تشیع ابن عربی استدلال کرده اند این است که وی مانند شیعه به قیاس عمل نمی کند و قائل به آن نیست و غیر شیعه هستند که به قیاس عمل می کنند .

باید گفت که این مطلب نیز به چند دلیل ، بر تشیع ابن عربی دلالت ندارد :

- شافعی و ائمه ی دیگر اهل سنت نیز به قیاس عمل نینمکنند و قائل به آن نیستند پس آیا جدای از دیگران ، شافعی شیعه شده است؟

- فرض کنیم ابن عربی تنها کسی است که در عمل نکردن به قیاس موافق با شیعه است ؛ اما این اعتقاد ، وی را در زمره ی شیعیان قرار نمی دهد چرا که تشیع عقاید و اصول و ارکان خاص خود را دارد که در رأس این ارکان نپذیرفت خلافت کسی جز امیرالمؤمنین علیه السلام است ، و اعتقاد به این که اهانت و دشمنی به حضرت زهرا علیه السلام امری است که مستوجب غضب خداوند و رسول اوست ، از هر مقامی محروم است چه رسد به مقام خلافت و امامت!

التبه این را بگوییم که ابن عربی در مورد کسانی که به حضرت زهرا علیه السلام اهانت کردند و خلافت را غصب کردند چنین اعتقاد ندارند ، و این امر در شواهدی که در این کتاب آورده ایم آشکار خواهد شد.

: ابن جنید اسکافی کسی است که می گویند در فقه به قیاس عمل می کرده است . اگر این حرف

درست باشد آیا این کار او را در زمره ی اهل سنت قرار میدهد و از مذهب تشیع خارج میکند؟!

التبه این در صورتی است که نگوییم قیاسی که ابن جنید بدان عمل می کرده «قیاس اولویت قطعیت» می باشد که در باب «ظهورات» داخل می گردد ، مانند این سخن خداوند که : «فلا تقل لهما أف» (به آنها [حتی] اوف مگو) که گفته اند دلالت بر حرام بودن زدن پدر و مادر دارد.

شاید هم امر بر ابن جنید مشتبه شده و آنچه را ظنی است - قطعیت پیدا کرده است .

التبه چنانکه برخی احتمال داده اند ، وی در مناظره با اهل سنت از قیاس استفاده می کرده است تا با ابزار خود آنها ، جوابشان را داده باشد .

علاوه بر این «حسن بن علی بن ابی عقیل» نیز منسوب به عمل هب قیاس است و شاید هم آنچه در مورد اسکافی گفتیم در مورد او صدق کند.

همچنین از فضل بن شاذان و یونس عبدالرحمان و گروهی دیگر نیز عمل به قیاس نقل شده است.

چهارم - از سخنان ابن عربی برمی آید که وی راضی به اعتراض بر عاملین به قیاس نبوده است و کسی را در این مسأله نیست. برخی عبارات صریح او در این «
» خواهد

- ن عربی وقتی که بر ضرورت استبعاد قیاس استدلال می کند چیزهایی می گوید که گاه

اهانت به پیامبر صلی الله علیه قرار می گیرد، در جایی می گوید :

«بلکه خداوند سبحان او (پیامبر صلی الله علیه) را مورد عتاب قرار می داد وقتی که در قضیه ی عایشه و حفصه با سوگند [چیزهایی را] بر خویش حرام کرد ، خداوند او را با این آیه مورد عتاب قرار داد:

«يا ايها النبي لم تحرم ما أحل الله لك تبغى عرضات أزواجك» (ای پیامبر ، چرا برای خوشنودی همسرانت آنچه را خداوند برای تو حلال گردانیده حرام می کنی ؟)

و این مواردی بود که پیامبر بر عقیده ی خود بود ، و اگر که این دین بر رأی و اندیشه کسی بود ، رأی پیامبر از رأی کسی که معصوم نیست برتر است».

این سخن ابن عربی متضمن تخطئه ی پیامبر صلی الله علیه است و این که عمل پیامبر صلی الله علیه رأی خود او به شمار می آید نه راهنمای خدا ؛ حال آن که این آیه ، که در ظاهر به صورت عتاب الهی آمده ، در اصل بیانگر نهایت ثنا و مدح و تکریم پیامبر صلی الله علیه است و خداوند خواسته است که این عمل ، الگویی از پیامبر صلی الله علیه بری ما باشد .

خداوند می فرماید : این دو زن که بیشترین آزار و اذیت را به پیامبر صلی الله علیه می رسانند همدیگر را علیه آن حضرت یاری می دهند . این آزار تا حدی است که کار به دخالت خود خدا انجامیده است تا این دو نفر رسوا شوند لذا خداوند اعلام می فرماید : «فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنی و الملائكة بعد ذلك ظهیر» (در حقیقت خدا خودش سرپرست اوست ، و جبرئیل و صالح مؤمنان ؛ و گذشته از این ، فرشتگان هم پشتیبان او خواهند بود).

این دو همان هایند که سر پیامبر صلی الله علیه را فاش ساختند و آن را «یک کلاغ چهل کلاغ» تا جایی که پیامبر صلی الله علیه برخی از آن را دانست و از برخی رو برتابید.

باید توجه نمود که آن حضرت با زنی این رفتار را دارد که همسر اوست و بر او حق قوامیت را دارد و پیامبرش می باشد و از خود او بر جانش اولی تر است.

این پیامبر با وجود چنان عملی ، بهترین رفتار را با او می کند و نه تنها از او رد می گذرد و او را می بشخند بلکه کار به جایی می رسد که آنچه را حلال است بر خویش حرام می نماید تا آن زن آزار دهند ، راحت و شادمان بماند و بدین دلیل خود را در محرومیت و آزار قرار می دهد.

خداوند در این آیه میخواهد اخلاق نیکو و عظیم پیامبر صلی الله علیه را برای ما آشکار کند لذا گویا به پیامبر خویش می گوید : «چرا تا به این حد بردبار و بخشنده و شریف هستی؟».

آیا این گونه سخن گفتن خداوند با پیامبر صلی الله علیه ، ملامت او به حساب می آید و از شأن و مقام او می کاهد؟! هرگز چنین نیست ، بلکه این نهایت تکریم و ستایش پیامبر صلی الله علیه است و بیانگر مقام عظیم اوست ، و خصلت های نیکوی او را نشان می دهد تا برای ما برترین و بهترین الگو

اما ابن عربی کلام الهی را به گونه ای تفسیر می کند که با مقصود حقیقی تناقض داشته باشد ، بلکه کار را به جایی می رساند که به پیامبر صلی الله علیه نسبت نقص و مخالفت با خدا را می دهد!

- أشعار ابن عربی در مورد جانشینی حضرت امیر علیه السلام

از دلایلی که برای تشیع ابن عربی آورده اند ، این اشعار او رد مورد جانشینی است :

وصی الاله ووصت رسله فلذا كان التاسی بهم من أفضل العمل

لو لا الوصية كان الخلق عمه و بالوصية دام الملك في الدول

فاعمد اليها و لا تهمل طريقتها ان الوصية حكم الله في الأزل

خداوند وصیت کرد و پیامبران او نیز وصیت کردند لذا پیروی از آنها از بهترین کارهاست.

اگر وصیت نبود مردم در سرگردانی فرو می رفتند ، و با وصیت است که حکومت در دولت ها برقرار می ماند.

پس به وصیت توجه نما و راه و شیوه ی آن را رها نکن چرا که وصیت حکم خداوند در ازل است).

گفته اند که این ابیات ، تلویحاً نشانگر حسن نیت و صفای عقیده ی اوست.

در این باره می گوئیم :

- وی که درباره ی جانشین و وصی پیامبر صلی الله علیه سخن گفته چرا مشخص نکرده که این وصی کیست ، آیا ابوبکر است یا علی ؟ و یا نفر سومی غیر این دو ؟!

- ابن عربی در برخی آثار خود به صراحت به لفظ «وصی» اشاره کرده و گفته است : «نه خداوند آن را برای پیامبرش راضی بود و نه پیامبر صلی الله علیه آن را برای دخترش و وصی خود راضی »
با این حال فرض کنیم که بدون قرینه ، بپذیریم که مراد او از وصی ، امام علی علیه السلام است اما ای کاش می دانستیم مراد از وصی بودن علی علیه السلام چیست ؟!

در این مورد ظاهر کلام ابن عربی و بلکه صریح آن همان اصل وصیت است که شارع از هر نفر خواسته است ، و برای همین است که ابن عربی خطاب به خواننده و شنونده می گوید : «فاعمد الیها و لا تهمل طریقتهما».

لذا وی نمی خواهد بگوید که بر هر مسلمانی واجب است که بعد از خودش به خلافت سفارش کند [بلکه مراد او وصیت میت برای بعد از خود است].

ابن عربی در برخی از آثارش علی علیه السلام را به عنوان وصی توصیف می کند اما در آن موارد دلیلی وجود ندارد که اثبات کند مراد وی از وصایت ، امر خلافت یا امامت باشد. برای همین است که اهل سنت نه تنها انکار نمی کنند بلکه به صراحت می گویند علی علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خلافت را از آن ابوبکر و عمر می دانند ، و وصایت بهاین اعتبار است که علی علیه السلام در امور متعلق به شخص پیامبر صلی الله علیه مثل بدهی ها و ودیعه ها و برخی از آن چه به رفتار حضرت با فرزندان یا دیگران است ، وصی ایشان می باشد.

- خود ابن عربی به صراحت می گوید که میا رسول خدا صلی الله علیه و ابوبکر فردی نیست ؛ آیا این دلالت ندارد بر آن که او بعد از پیامبر صلی الله علیه ابوبکر را در مقام اول می بیند؟!

در این کتاب مواردی را از ابن عربی نقل خواهیم کرد که برای نشان دادن حقیقت اعتقاد او در مورد ابوبکر و عمر و عایشه و سایر دشمنان علی علیه السلام کافی است ؛ و البته این امر با احتمال معتقد بودن وی به جانشینی علی علیه السلام در عهده دار شدن امور مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه سازگار نیست ، مگر آن که وی معتقد به جمع أضداد باشد!

- وی به صراحت می گوید که پیامبر صلی الله علیه بعد از خویش کسی را جانشین قرار نداد. در این جا نیز باید مدعی شوند که مراد او خلافت صوفیانه است ؛ که در این صورت تأویلی حکمانه و تحمیلی است که با ظاهر کلام او تناسب ندارد.

عجیب آن است که مدافعان او به کلام مبهم و مجمل او پناه می برند و معتقدند که در آن کلام اشاره یا دلالتی بر حسن نیت اوست ، در حالی که سخنان صریحی او را - که ناگزیر بر خلاف آنهاست و قابل تأویل نیست - رها می سازند! و اینامری شگفت است!

- حدیث منزلت

در تایید تشیع ابن عربی گفته اند :

وی در عنوان «فص هارونی» در کتاب فصوص الحکم به دقت به حدیث منزلت اشاره کرده است که می گوید : «فص حکمة امامیه فی کلمة هارونیه».

به نظر ایشان این عبارات دلالت بر دو امر دارد :

- ظاهر کلمه این را به ذهن می آورد که مراد حکمت طایفه ی امامیه کلمه ی هارونی است که همان حدیث منزلت است و لفظ «أخلفنی».
- وی در عبارت خود مقام هارونی را صریحاً با لفظ امامت آورده و به مخالفت علمای اهل سنت که خلافت هارونی را انکار می کنند توجهی ننموده است .
- پاسخ می گوئیم :

- ایناستدلال نیز غریب است چرا که ابن عربی در آن فصل چیزی را که به این تفصیل اشاره کند نیاورده ، بجز همین عنوان اخیر یعنی «فص حکمة ...» . وی نه به امام علی علیه السلام اشاره کرده ، نه به « و نه به «حدیث منزلت» ، بلکه به هیچ چیزی که از دور یا نزدیک بر امامت دلالت کند ، اشاره ای نکرده است.

- کلمه ی امامت نزد اهل سنت به معنای خلافت نیز استعمال می شود و اهل سنت خلافت هارون نسبت به موسی ، و این که هارون امام قوم خود بعد از موسی بوده است را انکار می کنند ، به این دلیل که هارون علیه السلام قبل از موسی علیه السلام فوت کرد و دیگر معنا ندارد که بعد از او خلیفه باشد.

البته مراد از حدیث منزلت ، اثبات منزلت هارون پیامبر نسبت به موسای پیامبر ، در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و منزلت ایشان نزد رسول خدا صلی الله علیه است.

امام علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله منزلت هارون نسبت به موسی علیه السلام را دارد تا زمانی که امام علی علیه السلام زنده باشد و حتی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ولی مراد از تشبیه حضرات به موسی و هارون در تمامی جهات حتی در مرگ و زندگی و برخورد با هارون ، به خاطر پرستیدن گوساله ی ساخته شده به دست سامری و موارد دیگر نیست .

- اگر روا باشد که این اشاره ی ابن عربی تأثیری در شناخت حقیقت او داشته باشد چرا سایر عبارات صریح او ک به ده ها و بکله صدها می رسد ، دلیلی بر ضد آن نباشد؟! مخصوصاً که وی به صراحت می گوید «رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از خود جانشین قرار ندارد» و موارد دیگر که خواهد آمد.

- مودت ذی القربی

این ابیات را نیز ابن عربی نسبت داده و آن را دلیل بر تشیع او گفته اند:

رأیت ولائی آل طه وسیله علی رغم اهل البعد یرثنی القربی

فما طلب المبعوث اجراً علی الهدی بتبلیغه الا المودة فی القربی

ولایت و محبت آل طه را وسیله یا دیدم که برخلاف آنان که [از ولایت] دورند برایم نزدیکی [به خدا] را به ارمغان می آورد. پیامبر مبعوث صلی الله علیه و آله در برابر تبلیغ و هدایت خود مزدی را درخواست نکرد مگر مودت خویشاوندانش را.

اینابیات به دلایل زیر بر تشیع ابن عربی دلالت نمی کند :

اول : این دو بیت جز بر اظهار محبت و ولایت به اهل بیت علیه السلام دلالت ندارد و بیانگر اعتقاد به امامت ایشان نیست. شافعی نیز اهل بیت علیه السلام را مدح نموده است با اینکه شافعی قطعاً از شیعیان نیست.

ابی ابیالحدید معتزلی نیز ایشان را در حد غلو مدح نموده است اما پیوسته سعی در ابطال عقاید شیعه است ، تا جایی که گاه به چیزهایی چنگ می زند که از خانه عنکبوت سست تر است. آیا این فرد معتزلی شیعه شده است ؟ آیا هرکس که اظهار ولایت و محبت نماید شیعه شده است؟!

گذشته از این ، بنابر نص آیه مودت و دیگر آیه ها ، اظهار محبت نسبت به ایشان علیه السلام بر هر لمائی واجب است ، و به اجماع امت ، هر کس که آنها را دوست ندارد مسلمان نیست چرا که این ، عین دشمنی با قرآن کریم است.

دوم: اگر این دوبیت به معنای اعتقادی و فقهی دلالت بر تشیع داشته باشد ، بسیاری از اهل سنت که اهل بیت علیه السلام را ستوده اند داخل در شیعه می شوند ، حال اینکه اینان از همه ی مردمان به شیعه سختگیرترند و در نقص عقاید آنها بیشتر می کوشند ، از جمله فضل بن روزبهان و ابن حجر هیتمی و دیگران.

اگر بخواهیم هر ستایشی از اهل بیت علیه السلام را دلیل بر تشیع بدانیم ، باید بگوییم کسانی که با اهل بیت علیه السلام جنگیده اند نیز داخل شیعه می شوند چرا که در تاریخ مدح علی علیه السلام حتی از زبان عمرو بن عاص و معاویه و عمر بن خطاب و ... نیز روایت شده است.

سوم : پیش از این گفتیم که خود ابن عربی تصریح دارد که پیامبر صلی الله علیه کسی را برای جانشینی خود معرفی نکرد و هر گونه تأویلی برای این کلام او مردود است ، چرا که سایر کلمات صریح او عدم تشیع وی را اثبات می کند.

چهارم : ما در صحت نسبت اینشعر به ابن عربی تردید داریم زیرا کنجی می گوید : «و برخی از مشایخ ما یعنی محمد بن العربی شیخ المحققین سروده است : رأیت آل طه و سیلة...»

هیتمی نیز می گوید : «شیخ جلیل شمس الدین ابن العربی سروده است : رأیت ولائی آل طه...»

در این مورد نکات زیر را نیز باید مورد ملاحظه قرار دارد :

– وی در کتاب های خود اشعار فراوانی رامی آورد ولی ما در آثاری که از ابن عربی نزد خود داریم این دو بیت ر نیافتیم.

– دو نفر به نام ابن عربی وجود دارند یکی «ابن عربی» و دیگری «ابن العربی» :

یکی قاضی محمد بن عبدالله بن محمد معافری اشبیلی مالکی ، ابوبکر بن العربی است که از حافظان حدیث و صاحب کتاب های العواصم من القواصم و عارضه الاحوذی فی شرح سنن الترمذی می باشد . که به مشرق سفر کرد و در سال هـ . از دنیا رفت.

دومی محمد بن علی محمد ابن العربی ، ابوبکر الحاتمی الطائی الاندلسی ، معروف به محی الدین بن عربی ، و ملقب به شیخ اکبر می باشد که از بلاد شام و روم و عراق و حجاز و مصر و ... دیدار کرد.

دوی می گوید : اهل مشرق معمولاً برای محی الدین کلمه ی «ابن عربی»

لام را می آوردند تا میان او و «قاضی ابن العربی»

با توجه به این موارد می‌گوییم که کنجی شافعی که مشرقی است عنوان «ابن العربی» را آورده که همان تعبیر وارده در صواعق است . «عدوی» درست باشد گوینده ی این دو بیت همان «ابن العربی» یعنی قاضی ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد المعافری است نه محی الدین ابن عربی.

- هیتمی به گوینده ی این دو بیت لقب «شمس الدین» را اطلاق کرده ، و واضح است که لقب صاحب فتوحات محی الدین است و این قرینه ی دیگری است که مراد هیتمی ، ابن عربی دیگری است یعنی با قاضی المافری که همان محمد ابن العربی است یا فردی دیگر غیر از این دو نفر.

- از ما اهل بیت است

برای اثبات ابن عربی به سخنان او در مورد سلمان محمد (فارسی) نیز استدلال کرده اند، آن جا که می‌وید:

«این گواهی پیامبر برای طهارت سلمان فارسی است و یانی که او از آل [الله] است چنانکه می‌فرماید : سلمان از ما اهل بیت است و خداوند گواهی داده که آنها را پاک گردانیده و پلیدی را از آنها دور کرده . لذا جز کسی که مطهر و مقدس باشد به آنها ملحق نمی‌گردد و به مجرد همین ملحق شدن ، عنایت الهی شامل او می‌گردد ، حال درباره ی خود اهل بیت چه می‌اندیشی که آنها پاک شده اند و بلکه عین طهارت و پاکی اند».

برای اثبات تشیع این فرد نمی‌توان به این سخن و امثال آن استناد جست چرا که :

- مدایح او درباره ی اهل بیت علیه السلام اگر از ایشان افزون نباشد کمتر نیست. وی خویش را نیز می‌ستاید و برای خود امور و مقامات عظیمی را اثبات می‌کند که برتر از مقامات انبیا و اوصیاست ، همچنانکه اولیای صوفیه را با بیش از اینها می‌ستاید ، و در مدح ابوبکر و عمر و ... از مرزهای خیال نیز در می‌گذرد.

- اگر او با این آیه ، عصمت را برای اهل بیت علیه السلام اثبات می‌کند ، برای عمر نیز عصمت را اثبات می‌کند بدون اینکه به آیه یا دلیلی استناد بجوید.

رد فصل مخصوص به عمر بن خطاب به این موضوع خواهیم پرداخت.

- عصمت [در نظر او] ملازم امامت نیست ، و چنانکه گفته سلمان

- از نظر او مراد از اهل بیت همه ی فرزندان حضرت زهرا علیه السلام تا روز قیامت می‌باشند و جعفر و سلمان فارسی را نیز داخل در ایشان می‌کند با اینکه از فرزندان حضرت زهرا علیه السلام

نیستند. ونیز او میان « » « اهل » فرق می گذارد و می گوید : آل البیت همان علماء و صالحان امتند. [این مطلب در ادامه خواهد آمد]

او با این سخنان خود عقیده ی تشیع را خراب نموده ویا حداقل با بیان این سخنان ، از تشیع خارج گشته است ، زیرا شیعه معتقد است تعبیر « اهل بیت » فقط مخصوص پیامبر صلی الله علیه و حضرت زهر ایه السلام و ائمه علیه السلام می باشد.

- او تصریح دارد که پاک شدن اهل بیت علیه السلام ، مانع از ارتکاب گناهان ظاهری مثل دروغ و دزدی و زنا و ... نیست لذا در دنیا بر ایشان حدود و احکام جاری می شود ، اما در آخرت این گناهان به ایشان ضروری نمی زند و از مقام آنها نمی کاهد!

- کتابی با نام : دوازده امام

برخی کتابی با عنوان دوازده امام را به ابن عربی نسبت می دهند و این را دلیل تشیع این فرد دانسته

در مورد این کتاب می گوئیم :

- بسیاری دیگر غیر از ابن عربی نیز کتاب هایی را در مناقب ائمه دوازده گانه علیه السلام تألیف کرده اند که بدون شک همه ی آنها از علمای اهل سنت هستند ، امثال : شبلنجی ، ابن صباغ شبراوی ، قندوزی ، ابن طلحه ، گنجی و افراد دیگر .

بلکه برخی از آنهایی که درباره ی ائمه علیه السلام کتاب نوشته اند از کسانی هستند که با شیعه اعلام دشمنی کرده اند و به طور جدی سعی در خاموش کردن نور خد و جنگ با اولیای خدا نموده اند ، افرادی مثل ابن حجر هیتمی صاحب الصواعق المحرقة و فضل بن روز بهان صاحب ابطال نهج الباطل. روزبهان این کتاب را در رد کتاب نهج الحق نوشته است و تا آن جا که میلش کشیده دروغ و افترا بسته است.

- لیف این گونه کتاب ها درباره ی اهل بیت علیه السلام و با موضوع ائمه ی دوازده گانه علیه السلام ، به هدف حفظ مذهب تسنن است. هم چنانکه پیش از این توضیح دادیم ، حدیثی که اثبات می کند ائمه دوازده عدد هستند ف اهل سنت را عاجز کرده است و به هر چیزی متوسل شده اند تا دهند. این متعصبان تنها راه حل را این دانسته اند که بگویند مراد از آن حدیث ائمه ای است که مقامی بلند در هدایت و تقوی و علم و صلاح دارند و به شرط آن که کار به اعطای مقام خلافت وامامت ، به

معنای درست آن ، به ایشان نرسد، با این شرط اشکالی ندارد که حدیث به اهل بیت علیه السلام تطبیق پیدا کند.

- در درستی انتساب این کتاب به ابن عربی تردید وجود دارد ، مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی می گوید :

«المناقب که با عنوان دوازده امام گذشت ، به محی الدین بن العربی منسوب است و شاید هم نوشته ی عیانی خضری باشد که در جلد

«

- برخی نیز می گویند : «موارد فراوان و صریحی که در آثار ابن عربی وجود دارد و بر تسنن او دلالت می کند ، از روی تقیه است ، و یا در اصل از او نیست و گنجانده شده است» ؛ در پاسخ می گوئیم :

آیا تقیه حکم می کند که آثار این فرد سرشار از شواهد و دلایلی باشد که مؤید مذهبی است که به آن ایمان ندارد ، و آیا تقیه تا ای اندازه که در فصول مختلف کتاب ، مطالب ان بر پایه مذهب تسنن باشد و آن را تأکید و تقویت کند؟!!

اصلاً چه ضرورتی دارد که وی عهده دار تألیفاتی این چنین گردد ، و تمام آثار او در خدمت و تأکید بر درستی مذهبی باشد که خود به آن اعتقاد ندارد ؟

چرا ابن عربی تا این حد از تقیه استفاده از آن در تمام آثارش اغراق می کند و سپس به یکباره تقیه را از یاد می برد و کتابی درباره ی ائمه دوازده گانه تألیف می کند؟! کتابی که زندگی اش را تباه می کند مخصوصاً اگر اثری متکامل و مستقل و آشکار باشد.

- ذکر مناقب اهل بیت علیه السلام

از دیگر مواردی که بر تشیع ابن عربی استدلال کرده اند این است که او در کتاب هایش مناقب اهل بیت علیه السلام را آورده است.

تهرانی می گوید : «گرچه کتب محی الدین مشحون از مناقب اهل بیت علیه السلام است همچون کتاب محاضرة الابرار و مسامرة الاخبار ، ولی اساس مطالبش بر اصول اهل سنت است همچون همین «فص داودی که ذکر شد ، واما در فتوحات مکیه که آن را در مکه تألیف نمود است چیزی که موافق اصول اهل سنت باشد نیست».

می گوئیم :

- اگر همه ی آن چه که در کتاب های خود از مناقب اهل بیت علیه السلام آورده براساس اصول اهل سنت است پس دلیل بر تسنن اوست ، چرا که روایت مناقب اهل بیت ، یا قبول و انکار آنها جداکننده ی میان تشیع و تسنن نیست بلکه اساس اصل تشیع پذیرفتن شایستگی ایشان به مقام خلافت بعد از رسول ادی است که پیش از ایشان خلیفه شدند.

- اگر می گوید : کتاب فتوحات مطالبی موافق اصول اهل سنت ندارد ، این گفته تشیع وی را اثبات نمی کند ، بلکه برای اثبات تشیع او ، باید کتابش موافق با اصول مذهب شیعه امامی باشد تا حداقل حکم بر تشیع مؤلف در زمان تألیف کتاب داده .

همچنین اگر کتاب های موافق با اصول مذهب سنت را بعد از این کتاب تألیف کرده باشد این خود دلیل تسنن اوست ، و اگر هم آن کتاب آخرین تألیف او باشد این مطلب بر تشیع او در آخر عمرش حکم می کند ، آن هم با این فرض که این کتاب حاوی چیزی باشد که دالّ بر تشیع اوست. البته انی سخن درست نیست که : «در کتاب فتوحات چیزی که موافق اصول اهل سنت باشد وجود ندارد» ، بلکه درست آن است که بگوییم همه ی کتاب مبنی بر اصول اعتقادی آنهاست ، در فقه و تاریخ و رجال و ... ؛ و کمترین مراجعه به آن به سخن ما گواهی می دهد. ما در این بررسی مختصر ده ها مورد از خود آن کتاب را خواهیم آورد که بر پایه ی اصول اهل سنت نوشته شده است.

- هر مسلمانی ملتزم به ذکر مناقب اهل بیت علیه السلام است لیکن تصریح به لوازم و مقتضیات انی خمناقب همه است یعنی همان باطل بودن خلافت خلفای پیش از امام علی علیه السلام و اعتقاد به این که آنها به حق وی تجاوز کردند وحق او را غصب نمودند.

مؤلفان کتاب های صحاح و سایر کتب ، مثل صحیح مسلم ، مسند احمد ، سنن ابن ماجه و ابوداود ، صحیح بخاری و و دیگران ، بسیاری از مناقب ایشان علیه السلام را آورده اند با اینکه به شدت پایبند اصول و مناهج تسنن هستند.

- علی علیه السلام امام عالم

از دیگر استدلال های ایشان عبارتی است که به ابن عربی نسبت داده اند که می گوید : علی علیه السلام

گفته اند که فیض و شعرانی می گویند که صاحب فتوحات بعد از آنکه می گوید پیامبر ما صلی الله علیه و آله اولین پدیده ی وجود است گفته است : «و أقرب الناس إلیه علی بن أبی طالب إمام العالم و سرّ الأنبیاء أجمعین» :

(نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب امام عالم و سر تمام انبیاست).

می گوئیم :

- «دفاع از ابن عربی» «دستکاری در کتاب فتوحات» و موارد دیگر آورده ایم که کتاب های ابن عربی دستخوش تحریف شده است و مواردی را که مخالف مذهب اهل سنت است بر آن افزوده اند ، اگر این سخن درست باشد ، عبارت «علی امام عالم است» از روشن ترین مصادیق این تحریفات به شمار می رود چرا که اهل سنت به صورت حتمی و قطعی مفهوم آن را قبول ندارند و سعی دارند آن را برای ابوبکر اثبات کنند.

- شعرا و دیگران ادعا می کنند که به کتاب فتوحات مواردی مخالف مذهب تسنن افزوده شده است ، اما به وجود کاستی در آن قائل نیستند . علی رغم این ادعا ، عبارت منسوب به ابن عربی در فتوحات وجود ندارد ، و معنایش این است که در فتوحات ، کاستی و کمبود ایجاد شده است و ظاهراً این عبارتی است که به اشتباه در مورد آن استنباط شده است ؛ که به آن خواهیم پرداخت.

- آنچه ابن عربی درباره ی ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر و عایشه و حتی معاویه و متوکل و حجاج آورده دیگر مجالی باقی نمی گذارد که بگوئیم مقصودی وی از امامت عالم همان امامت به معنای شیعی است بلکه اگر هم نسبت این سخن به ابن عربی درست باشد ، مقصود او امامتی است که با نشست ابوبکر بر عرش ، عصمت عمر ، بزرگداشت متوکل و حجاج و ... تعارض ندارد!

- گفتمی که ابن عربی به صراحت می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را بعد از خود جانشین قرار ندارد و نمی توان کلام او را چنین تأویل کرد که مراد او خلافت صوفیانه است ، چرا که شواهد و دلایل موجود خلاف این تأویل است ، لذا اگر درست باشد که ابن عربی گفته است «علی است به ناچار باید بپذیریم که مقصود وی امامت دینی به معنای شیعی نیست ، بلکه مقصود امامت صوفیه است ، و آن هم به سطح آنچه برای خود و دیگر اولیای صوفیه ادعا می کند نمی رسد . ممکن است بگوئیم مقصود وی امامت به معنای لغوی آن است و هدف وی تنها بزرگداشت امام علی علیه السلام است ؛ این مقصود نیز با خلافت خلفا تعارض ندارد و بلکه همچون امامت غزالی و رازی و دیگران شناخته می شود. در عبارت قبل گفتیم : این درجه ای که وی برای امامت علی علیه السلام قائل است به حد آنچه برای خود و دیگر اولیای صوفیه ادعا می کند نمی رسد. یادآور می شویم که وی برای خود رذات نبوت بدون تشریح را ادعا دارد و عجیب تر این که ، بر آن اصرار دارد ؛ که به آن خواهیم پرداخت.

- قطیفی و فیض عبارت « » « » را از کجا آورده اند؟ در فتوحات مکیه چیزی غیر از این آمده است. ابن عربی گفته است:

«خداوند بلند مرتبه می فرماید: «مثل نوره کمشکاة فیها مصباح» و نور خویش را به مصباح تشبیه کرده است و در آن «هبا» (غبار یا فضا) جز حقیقت محمد صلی الله علیه و آله که عقل نامیده می شود هیچ چیز برای خداوند مقبول تر نبود، چرا که محمد سرور کل جهان بود و اولین پدیده ی وجود. او از آن نور الهی بود و از هبا و حقیقت کلی. و عنی اودر هبا به وجود آمد و عین او در هبا به وجود آمد و عین عالم [نیز] از تجلی او به وجود آمد و نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب و اسرار تمام انبیاء بود».

در فتوحات نیامده که «علی امام عالم» است، بلکه آمده «پیامبر صلی الله علیه و آله سرور کل جهان».

شعرا این فقره را از فتوحات نقل کرده اما ذکر نکرده که این کلمه منسوب به امام علی علیه السلام است، اگر چه عبارات وی نیز با عبارات فتوحات تفاوت دارد، وی می گوید:

«پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم مبدأ ظهور عالم و اولین موجود بود شیخ محی الدین می گوید نزدیک ترین مردم به ایشان و بر آن هبا، علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) بود که جامع اسرار تمام انبیاست».

- همچنانکه در این فقره عبارت «علی امام عالم» است نیامده، حتی عبارت «وی جامع اسرار انبیاست» نیز نیامده، بلکه آمده است که: «آنکه به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک است همان علی است و اسرار انبیاء» و میان این دو کلام، تفاوت بسیار است.

- باید این نکته را نیز بیفزاییم که از نظر ابن عربی صرف نزدیکی علی علیه السلام از حیث ظهور در وجود، به این معنا نیست که وی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله افضل است چرا که آدم پیامبر علیه السلام ابوالبشر است اما از ابراهیم پیامبر علیه السلام و یا پیامبر اعظم ما صلی الله علیه و آله افضل نیست.

و نیز باید افزود که از نظر ابن عربی افضلیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن ابوبکر است چرا که وی به صراحت می گوید که میان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر کسی نیست. همچنین سایر مواردی را که او درباره ی ابوبکر می آورد دلالت دارد بر این که مراد وی از نزدیکی علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله از حیث نسب است نه فضل.

در پایان می‌گوییم که این عبارت را از سخنان ابن عربی استنباط کرده اند در حالی که ابن عربی پیامبر صلی الله علیه و آله را این‌گونه توصیف کرده که وی سرور کل جهان است ، و سپس گفته است که نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب است ؛ اما ایشان از تعبیر نزدیک بودن علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله امامت و سروری او برای عالم را نیز استنباط کرده اند.

چنین استنباطی از کلام ابن عربی درست نیست ضمن این که اگر ابن عربی پیامبر صلی الله علیه و آله را به پیامبری توصیف کند باز هم نمی‌توان این مقام را برای نزدیک ترین مردم به او نیز اثبات کرد.

- اشاره به حدیث غدیر

سخن ابن عربی درباره ی غدیر را دلیل تشیع او دانسته و گفته اند:

«و در رساله ی مشهوده ی خود از ذکر ایمان به امامت خلفا اعراض نموده و اشارات لطیف بر وجود اعتقاد به امور واقعه در روز غدیر که از آن جمله تعیین خلافت حضرت امیر است فرموده تا آن جا که گفته :

خویش ، در میان تمام کسانی که از پیوانش بودند ایستد و خطبه خواند و یادآوری کرد و بیم داد و بر حذر داشت و وعده ی پاداش و عذاب داد تا اینکه گفت : آیا رسالت خود را ابلاغ کردم؟

گفتند : ای رسول خدا ابلاغ کردی ، پس گفت : خداوندا گواه باش!»

می‌گوییم :

- چه بسا علت رویگردانی از او از ذکر ایمان خود به امامت خلفا این باشد که مناسبتی نبوده که بیان ایمان به خلفا را اقتضا کند ، و [عدم ذکر ایمان به امامت خلفا] به این خاطر نبوده که به امامت ایشان اعتقادی نداشته است.

- ذکر واقعه غدیر با تمام جزئیات و تفصیل آن در یک کتاب ، دلیل بر التزام مؤلف آن به مضمون این واقعه ، آن هم بنا بر تفسیر شیعه ی امامی نیست! چرا که بسیاری از علمای سنت این واقعه را در کتاب های خود آورده اند در حالی که بر تسنن خود باقی مانده و سعی در تأویل آن و خروج از تبعات التزام به آن .

پیش از این گفتیم که مشتاقان ثبات تشیع ابن عربی گفته اند که وی برخی از کتاب های خود را از مناقب اهل بیت علیه السلام مشحون ساخته است ، اما اساس مطالب وی بر طبق اصول اهل سنت است.

ما یقین داریم که وی در سخن از حدیث غدیر نیز بر همان شیوه ی تسنن پیش رفته است ، و این سخن بنا بر دلایل و شواهدی است که بر تسنن وی می یابیم ، که به صدها و یا بیشتر هم می رسد.

- آیا ابن عربی هنگامی که از قضیه ی غدیر سخن می گوید مضامین صحیح را که به امر امامت دلالت دارد به صراحت بیان می کند ، و دستی در آنها نمی برد؟! چنانکه با حدیث ثقلین و سایر احادیث !

در پاسخ باید گفت که وی این گونه عمل نکرده و به صراحت نام علی علیه السلام را نیاورده است و در کلام خود جمله ای را گنجانده است که به موضوع امامت هیچ ربطی ندارد (به کلام ابن عربی که پیش از این آمده مراجعه شود).

اکنون این سؤال همچنان باقی است که چگونه تنها آن اشارات ضعیف و سست را برای اثبات تشیع وی کافی می دانند اما این موارد عظیم و انبوهی که پافشاری او را در تسنن به صراحت بیان می کند ، نادیده می گیرند یعنی مواردی که برای تشکیک در دلالت و درستی چنین شواهد سست و بی پایه ای ، کافی است.

- چنانکه گفتیم ابن عربی به صحت می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را بعد از خود برای جانشینی معرفی نکرد ، پس چگونه اشاره کردن وی به حدیث غدیر دلیل بر تشیع اوست؟

ممکن است ادعا شود که مقصود ابن عربی این است که پیامبر به عنوان ولایت صوفیانه کسی را جانشین خود نکرد. ما پیش از این به آن اشاره کردیم و گفتیم که این تأویلی سرد و خنک است و تجارت با آن تجارتي زیان آور است و تکیه بر آن تکیه به امری فاسد می باشد. ما در این تحقیق دلایل و شواهدی آورده ایم که نشان می دهد ابن عربی از تشیع رویگردان و بیزار است.

- ابن عربی از علی علیه السلام به تعبیر «فلانی» یاد کرده است

گفته اند که ابن عربی در شناخت اسرار «بسم الله الرحمن الرحيم» و سوره ی فاتحه گفته است:

«یا رد رحیم ، رمز لیالی عشر است و دونقطه ، شفع هستند ، و الف نیز وتر است. و مالکیت اسم رحیم ، فجر است و معنای باطنی و جبروتی آن «واللیل اذا یسر» است که همان غیب ملکوتی است و دو نقطه که یکی بعد از میم و دیگری بعد از الف آمده به ترتیب یعنی وجود عالمی که به سوی ایشان فرستاد. و نقطه ای که به دنبال میم آمده «فلانی» است و نقطه ای که به دنبال الف آمده « » .«

در این جا گفته اندکه مقصود ابن عربی از «فلانی» علی علیه السلام است چرا که تنها اوست که مناسب است درباره ی وی تقیه شود.

می گوئیم :

- در متنی که در فتوحات مکیه ج چاپ دار صادر آمده که افسس از دارالکتب العربیه الکبری در مصر است ، چنین آمد :

«و نقطه ای که پس از آن آمده ابوبکر (رض) است...».

این عبارت از مواردی نیست که [جناب تهرانی] مدعی جعلی بودن آن است چرا که در مواردی ادعای دست بردن در فتوحات را کرده اند که مخالف عقیده ی اهل سنت است.

- قرینه ی موجود در خود کلام در تقدیر گرفتن «علی» می پذیرد.

چرا که کلام چنین است :

«و نقطه ای که به دنبال آن آمده ابوبکر(رضی الله عنه) است و نقطه ای که به دنبال الف آمده » « صلی الله علیه [وآله] وسلم است و بآء برآن دو خیمه زده سات مانند غار «هنگامی که به همراه خویش می گفت اندوهگین مباش که خدا با ما مس » زیرا و با صدقش واقف بود و محمد علیه السلام در حالی که وی در آن وقت بر آن حال بود ،واقف با حق بود ، پس او حکیم است ، مانند آن کاری که روز جنگ بدر در دعا و زاری کرد و بوبر از آن ، بانگ و فریاد می کرد ، زیرا حکیم کسی است که حق موطن را به تمامی به جا او .

و چون اجتماع دو صادق با هم جایز نبود از این روی ابوبکر قیام در حال پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلم نداشت و بر صدق خویش پایداری کرد و اگر در آن موطن پیغمبر صلی الله علیه [وآله] و سلم نبود و ابوبکر حاضر بود مسلماً در آن مقامی که رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم مقام داشت ، می ایستاد زیرا در آن جا کسی از او برتر نبود که وی را از آن مقام پوشیده دارد ، پس او صادق آن وقت و حکیم آن بود و هرچه جز وی تحت حکم او بود.

و چون نقطه ی ابوبکر بر آن دو طالب نظر افکند [اثر آن دو] اندوهگین شدن بر او (پیغمبر) و گفت : « تحزن : اندوهگین مباش » و در پی اندوهگین شدن [بر پیغمبر] گفت : « :
« همانطور که به ما خبر رسیده است» .

و سخن به همین منوال و با محوریت ابوبکر و نه امام علی علیه السلام ادامه می یابد.

«موحدان در آتش باقی نمی مانند و اگر در آن باقی بمانند آتش بر ایشان به برکت اهل بیت علیه السلام و سلامت می شود»

و می گوید که این مطلب دلالت بر آن دارد که قلب ابن عربی سرشار از محبت اهل بیت علیه السلام است تا جایی که ایشان را آنقدر مؤثر می داند که آتش به برکت ایشان سرد و سلامت می گردد.

می گوئیم :

- وی برای ابوبکر و عمر و سایر اولیای صوفیه برکت ها و مقام های عظیمی را اثبات می کند که برخی را نه برای اهل بیت علیه السلام و نه غیر ایشان اثبات نمی کند.

- محبت وی نسبت به اهل بیت علیه السلام چیزی است که بنابر نص قرآن بر هر مسلمانی واجب است ، و این همه ی آن چه خواسته شده ، نیست بکله مطلوب خداوند آن است که به امامت ایشان معتقد باشیم و ب صراحت عدم درستی امامت غیر آنها و کسانی که حق آنها را غصب کردند ر اعلام داریم . این که ابن عربی چنین برکت های عظیمی را برای اهل بیت علیه السلام اثبات می کند دلیلی بر اعتقاد وی به جنبه ی دیگر محبت (تبری) نیست.

- هر مؤمن رد روز قیامت قادر بر شفاعت است تا آن جا که یک مؤن گاه برای امتی بزرگ شفاعت می کند حتی اگر به بزرگی قبیله ی ربیعه و مضر باشد ، اما این مقام ها به معنای اثبات مقام امامت برای شافع نیست.

حضرت زهرا علیه السلام نیز برای شیعیان و دوستان خود شفاعت می کند با اینکه مقام امامت ظاهری را ندارد. البته ایشان مقامی از نوع دیگر دارد که شراکت ایشان را در حفظ دین و امت و هدایت و مواظبت از آن اقتضا دارد .

و در مورد امام جماعت نیز روایت آمده که ائمه ی شما شفیعان شمایند.

غیر از این ها احادیث متنوع و بسیار دیگری نیز در مورد شفاعت آمده است.

اهل بیت علیه السلام چه کسانی اند

و حقیقت عصمت آنها چیست؟

بزرگ ترین و مهم ترین دلیلی که بر تشیع ابن عربی می آورند ، سخنان وی در مورد آیه ی تطهیر است و آنچه که در مورد سلمان محمدی (فارسی) گفته و او راجزء اهل بیت به حساب آورده است.

هنگامی که ما این گونه سخنان وی را بازنگری می کنیم درمی یابیم که ابن عربی به همان اندازه که در صدد نفی عصمت از اهل بیت علیه السلام است در صدد اثبات آن نیست ، بلکه وی نهایت سعی خود را می کند تا دلالت این آیه ی شریفه بر تقویت عقاید شیعه را از بین ببرد. او برای این کار دو ادعای بیهوده مطرح می کند که مخالف بدیهیات است و حتی آدم داغ دیده را به خنده وا می دارد:

ادعای اول : مراد از اهل بیت علیه السلام ائمه ی اطهار نیست بلکه شامل جعفر و سلمان ، و نیز تمام اولاد فاطمه تا روز قیامت می شود.

ابن عربی سعی می کند میان «اهل بیت» «آل بیت» تفاوت ایجاد کند لذا می گوید : « بیت همه ی ذریه ی پیامبر تا روز قیامت و یا صالحان از تمام امت و یا ... هستند» و در انی ادعا آشکارا می گوشت تا کسی خلاف این را گمان نبرد.

ادعای دوم : آیه ی تطهیر مانع انجام گناه نیست حتی گناهایی مثل سرقت ، زنا ، شرب خمر ؛ لذا انجام دهنده ی آنها مستحق مجازات در دنیاست ، اما این گناهان در آخرت وی اثری ندارد و بخشوده می شود مانند گناهان اهل بدر ... ؛ چنانکه پیامبر صلی الله علیه وآله منسوب است که به اهل بدر فرمود : هر کار می خواهید بنید که بر شما بخشودم.

درمقابل این سخنان در مورد مصادیق آیه ی تطهیر ، ابن عربی برای کوچک ترین اولیای صوفیه ادعای عصمت دارد و برای « نیز مدعی عصمت است! بلکه برای دشمنان اهل بیت علیه السلام برترین مراتب کرامت و طهارت راقائل است.

واردی را که در این فصل می آوریم این حقیقت را نشان می دهد و سعی داریم بی هیچ تعلیقی آنها را بیآوریم.

گناهان معصوم بخشوده شده است!

ابن عربی می گوید :

«بدان که بندگانی از خدا هستند که خداوند بر گناهایی که برای آنها مقدر کرده آگاهشان می سازد، لذا از شدت حیا نسبت به خدا ، به سوی آن گناهان می شتابند تا هر چه زودتر توبه کنند، و این گناهان پشت سر آنها می مانند و از ظلمت شهود آنها آسوده اند و آنگاه که توبه کنند آنه را مشاهده می کند ، که به هر مقدار که بوده به حسنه تبدیل شده ...

و مثل چنین چیزی ، از منزلت آنها نزد خدا نمی کاهد زیرا وقوع اینها از چنین افرادی شکستن حرمت الهی نیست بلکه به واسطه ی نفوذ و اجرای حکم قضا و قدر درباره ی آنهاست و خداوند می فرماید :

«لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر» () (تا خداوند گناهان گذشته و آینده ی تو را ببامرزد) لذا مغفرت الهی بر وقوع گناهان پیشی گرفته است. ()

این آیه وجهی را درباره ی معصوم نشان می دهد [غیر از وجهی که برای عموم است] و آن این که وی از گناهان محفوظ است، و گناهان در پی اویند اما بدو نمی رسند ، پس هرگز گناهی از او سر نمی زند ، و او را از گناهان پوشیده داشته اند.

یا اینکه او از عقوبت محفوظ است و عقوبت به او نمی رسد چرا که عقوبت ناظر به محل های گناهان و خداوند از بندگان هر که را بخواهد پوشیده می دارد ، بدین گونه که از عقوبت نمودن و مؤاخذه ی او در می گذرد.

و حالت اول کامل تر است . پس آمرزش از قبل بر وقوع گناه پیشی دارد ، خواه گناه انجام عملی باشد و خواه ترک آن ، پس از او جز حسنه سر نمی زند ، و حسنه را مشاهده می کند.

از بندگان خدا کسی هست که در نفس الأمر و واقع ، جز آنچه که برایش مباح شده انجام نمی دهد. که این خصوص همین شخص است ، و ین در میان اهل الله نزدیک ترین [راه] می آمده که خداوند در حالت خاص به بنده می فرماید : « هرچه می خواهی انجام ده که تو را آمرزیدم» این همان مباح است ؛ و هرکس مباحی را انجام دهد ، خداوند او را بدان مؤاخذه نمی کند ، اگرچه در نظر عموم در ظاهر معصیت باشد ، و آن در شرع ، در حق این شخص ، معصیت نیست .

معاصی اهل بیت هم نزد خدا از این قبیل است ، رسول خدا-صلی الله علیه[وآله] وسلم درباره ی اهل بیت : «وما یدریک ! لعل الله قد أطلع علی أهل البدر فقال: إفعلوا ما سننتم فقد غفرث لکم» چه می دانید ! شاید خداوند بر اهل بدر آگاهی یافته پس فرمود : هرچه می خواهید انجام دهید که آمرزیدم.

و در حدیث ثابت آمده : بنده ای گناهی انجام می دهد می گوید : پروردگارا! از من درگذر! خداوند می فرماید : بنده ام گناهی کرده و دانسته ک پروردگاری هست که از گناه در می گذرد و به گناه مؤاخذه می کند ، سپس برگشته و گناه کرده است. تا اینکه در مرتبه ی چهارم یا در سوم می فرماید: هر چه می خواهی انجام بده که تو را آمرزیدم.

پس تمامی آنچه را که بر وی ممنوع کرده بود برایش مباح می گرداند تا آنکه جز آنچه که فعلش برای او مباح می باشد انجام ندهد. بنابراین ، نزد خداوند برای او زبانی به گناه نمی رود ، و اگر ما به سبب جهلمان کسی را که صفت و حکمش نزد خدا وارد نمی سازد .

پس هر که حالتش این است جز آنچه را که انجام یا ترکش برای او مباح شده انجام نمی دهد. زیرا حکم است ، بنابراین حال اهل کشف ، بنابر اختلاف احوالشان ، [شبیبه] حال آن کس که حالش (حال اهل کشف) از او پوشیده شده است ، نمی باشد.

پس هرکس بین آن دو برابری قائل باشد در آنچه بدان حکم کرده تعدی و تجاوز نموده است ... آیا نمی بینی که وقتی ناگزیر شد مردار بر او حرام نیست درحالی که مردار هیچگاه بر غیر مضطر حلال نیست. این ظاهر شرع است بنابراین احکام شریعت ها مترتب بر احوالند و ا دربارہ ی آن کس که حالش را نمی دانیم ، اگر گمان نیک داشته باشیم ، اشکالی نمی یابیم...».

آل البیت چه کسانی هستند ؟

ابن عربی می گوید :

«و بدان که در لغت عرب آل مرد، همان خویشاوندان خاص و نزدیک اویند. و خواص انبیا و آل ایشان همان صالحان هستند یعنی عالمان به خدا و مؤمنان»

و نیز می گوید :

«و معلوم است که آل ابراهیم از پیامبران و رسولان ، کسانی هستند که بعد از اویند مثل اسحاق و یعقوب و یوسف ، و انبیا و رسولانی که از نسل ایشان با شریعت های آشکار که نشان دهنده ی نبوت ایشان نزد خداست ، می آیند.

رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم خواست که امت خویش را که همان آل او یعنی علمای صالح هستند به مرتبه ی نبوت نزد خدا ملحق سازد اگر چه ایشان شریعت نداشتند اما نوعی از تشریح را برای آنها باقی گذرد».

[این سخن ادامه دارد] تا اینکه می گوید :

«پس ما یقین داریم که در این امت کسانی هستند که درجه ی ایشان به درجه انبیاء می پیوندد البته در نبوت نزد خداوند نه در تشیع».

و در ادامه می گوید :

«پس خداوند پیامبرش صلی الله علیه [وآله] وسلم را این گونه اکرام کرد که آل او را گواه بر امت های انبیا قرار داد همچنانکه انبیا را گواهان بر امت های خویش قرار داد و زان پس این امت یعنی علمای آن را به وضع اجتهاد (اجتهاد کردن) در احکام برای آنها ممتاز کرد. حکمی را که آنها از طریق

اجتهاد بدان رسیدند و از طریق آن مجتهدین و مقلدان آنها را به بندگی و طاعت فرا می خواند ، مانند حکم شریعت انبیا و مقلدین ایشان قرار داد.

و مثل این برای امت هیچ پیامبری وجود ندارد ، خداوند وحی علمای این امت را در اجتهاد آنها قرار است چنانکه به پیامبرش - صلی الله علیه [وآله] وسلم - : «لتحکم بن الناس بما اراک » (تا میان مردم بدانچه خداوند به تو نشان داده است حکم کنی) و مجتهد نیز چنین است یعنی جز به آنچه خداوند به وی نشان دهد حکم نمی کند. اینها نفخه هایی از تشریح است که عین تشریح می باشد. پس آل محمد صلی الله علیه [وآله] وسلم که همان مؤمنان امت اویند مرتبه ی دارند که در آخرت ظاهر می گردد و برای این نبوت در دنیا حکمی نیست جز به مقدار همین اجتهاد مشروع ، لذا در دین و احکام اجتهاد نمی کنند جز با دستور مشروع نزد خدا.

و اگر اتفاق افتد که یکی از اهل بیت دارای این علم و اجتهاد باشد مثل حسن و حسین و ج دیگران ، میان اهل و آل جمع کرده است (یعنی هم اهل بیت است و هم آل) پس میندار ک آل محمد صلی الله علیه [وآله] و سلم همان اهل بیت خاص اویند ، چرا که نزد عرب چنین نیست و خداوند نیز « که مراد خواص اویند.»

عصمت اهل بیت علیه السلام با انجام گناهان کبیره منافات ندارد!

ابن عربی در مورد عصمت اهل بیت علیه السلام و پاک گردانیدن آنها با توجه به آیه ی قرآن ، می گوید:

«شرفاء یعنی تمام اولاد فاطمه [علیه السلام] و هرکس از اهل بیت [علیه السلام] است مثل سلمان فارسی ، تا روز قیامت داخل حکم مغفرت این آیه می شوند. ایشان به خاطر شرف محمد صلی الله علیه [وآله] وسلم و عنایت خداوند به او ، به طور اختصاصی از جانب خدا پاک شده اند. و حکم این این شرف جز در سرای آخرت برای اهل بیت [علیه السلام] ظاهر نمی گردد و ایشان درحالی محشور می شوند که ر در دنیا کسی از آنها مرتکب گناهی شود حد بر او جاری می گردد ، مثل فرد

توبه کننده که زنا یا دزدی یا شرب خمر کرده و با وجود بخشش ، حد بر او جاری می

وی هم جایز نیست ؛ و بر هرکس که به خدا و به آنچه نازل کرده ایمان دارد واجب است که این سخن رباره ی اهل بیت [علیه السلام] را تصدیق کند : [لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و يطهرکم

تطهیراً] (تا پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را به تمامی پاک گرداند).

و معتقد باشد که خداوند تمامی گناهانی را که از اهل بیت سرزده است می بخشد لذا هیچ مسلمانی حق ندارد آنها را مذمت نماید.»

خلاصه ی آنچه گذشت

از آنچه گذشت مطالب بسیاری آشکار می گردد که در این جا به ذکر چند مورد اکتفا می کنیم :

- ابن عربی می گوید که مراد از اهل بیت علیه السلام همه ی فرزندان فاطمه تا روز قیامت می باشند و جعفر و سلمان را نیز داخل ایشان می کند با اینکه این دو از فرزندان فاطمه علیه السلام نیستند ؛ و سپس میان دو کلمه ی «اهل» « » فرق می گذارد و می گوید که مراد از آل بیت علیه السلام گاه مؤمنان است محمد صلی الله علیه می باشند و گاه علما و مخلصان هستند ، و دیگر بار می گوید که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه می باشند و گاه علما و مخلصان هستند ، و دیگر بار می گوید که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه کسانی اند که موصوف به صفت اویند.

- وی ادعا دارد که عصمت ال بیت علیه السلام مانع از انجام دروغ و دزدی و زنا و شراب خوردن و سایر گناهان کبیره نیست ، و حکم می کند که در این صورت چاره ای از اجرای حدّ بر ایشان و مجازات آنها در دنیا نیست لیک این گناهان آنها در آخرت بخشوده شده است .

- وی همچنان که به عصمت ائمه علیه السلام معتقد است ، به عصمت اولیا که آنها را پیامبران تلقی می کند نیز قائل است و اشاره می کند که آنها همان آل پیامبرند.

اما که درباره ی اهل بیت علیه السلام این سخنان را می گوید در حق عمر بن خطاب آزادانه و به طور مطلق سخن می گوید و معتقد به عصمت اوست و احتمال ارتکاب هیچ گناهی را به او نمی دهد چه کبیره چه صغیره!

ماجرای برخورد عمر با پیامبر در هنگام بیماری اش معروف است که عمر درباره پیامبر هذیان می گوید و یا درد بر وی غلبه کرده است. و نیز رفتار وی با حضرت زهرا علیه السلام و هجوم به آن حضرت و زدن و سقط جنین ایشانو موارد دیگر مشهور و معروف است ، علاوه بر این ، مواضع او نسبت به امام علی علیه السلام نیز معلوم است. ابن عربی به هیچ یک از اینها و یا موارد غیر آن اشاره نکرده است با اینکه اینها همه از روز روشن ترس است.

تجاهل نسبت به اهل بیت علیه السلام!

علی رغم آنچه درباره تشیع ابن عربی ادعا می کنند ، ما می گوئیم بهتر است که این فرد را از کسانی برشماریم که نسبت به اهل بیت علیه السلام خود را به تجاهل می زند، نه این که او را از شیعیان و پیروان اهل بیت علیه السلام برشماریم زیرا بزرگداشت وی نسبت به دشمنان اهل بیت علیه السلام می

آورد قابل مقایسه نیست! مراجعه به کتاب های وی مثل فصوص الحکم و فتوحات مکیه کافی است تا نشان دهد که وی آشکارا در یاد کردن از اهل بیت علیه السلام نسبت به غیر ایشان اهمال می کند.

بلکه وی می گوید که اهل بیت علیه السلام که از جمله ی ایشان علی و حسن و حسین [علیه السلام] هستند گاه مرتکب زنا و دزدی و شرب خمر می شوند، و ذکر نمی کند که این موارد در حق خلفای غیر ایشان هم ممکن است.

یاد ائمه تنها برای رفع ملامت!

دیدهی است که نادیده گرفتن کامل یاد و نام امام علی و حسن و حسین زهرا علیه السلام نزد تمام مسلمین امری ناگوار است. این حضرات در رأس کسانی هستند که تمام مسلمین معتقدند که خداوند مودت آنها را واجب کرده است ، و لذا ابن عربی و غیر او چاره ای جز ذکر نام ایشان در موارد مقتضی نداشته اند تا بدین وسیله خود را از تنگنای امری که قرآن و احادیث متواتر به آن سفارش و تصریح کرده اند خارج کنند.

با این حال ابن عربی زیاد به این موضوع نپرداخته است و در یاد آنها به حدی سستی کرده که گاه وجود یا نقش و یا مقامی از ایشان در آثار وی حس نمی شود برای اثبات این مطلب کافی است به دائرة المعارف بزرگ وی یعنی فتوحات مکیه و نیز فصوص الحکم و رسائل و سایر آثارش مراجعه شود. این در حالی است که در ثناگویی و تعظیم غیر ایشان و یا دشمنان آنها ، گاه به حد اغراق و غلو می رسد و به ثبت فضایل و کرامات و مقامات برای دشمنان ایشان می پردازد.

علاوه بر این اگر زکری از سایر ائمه مثل امام حسن عسکری و امام هادی و امام جواد و امام رضا و امام کاظم و ... (صلوات الله و سلامه علیهم) به میان آید بسیار نادر و غریب است.

اهانت به اهل بیت علی السلام!

اکنون که دانستیم ابن عربی چگونه آیه تطهیر که فضیلتی بزرگ برای اهل بیت علیه السلام است را دگرگون کرده تا مایه ی مذمت و وسیله ی خرده گیری باشد ، بهتر است جهت آگاهی بیشتر ، برخی از سخنان او را نیز نقل نماییم.

وی در این سخنان مواردی را مطرح کرده که ممکن است در دایره ی عیب جویی از اهل بیت علیه السلام و تحقیر شأن آنها داخل شود تا مثل سایر آثار و سخنان وی نشان دهد که حقیقت این فرد خیلی دورتر از تشیع و اسرار و اعلام آن است ، چه برسد که بخواهد به عقاید شیعه و قوانین و احکام آن

له این خرده گیری ها موارد زیر است:

- اهانت غیر مستقیم به حضرت زهرا علیه السلام

وی می گوید :

«و برای همین پیامبر صلی الله علیه [و آله] وسلم فرمود که مردان بسیاری به کمال رسیده اند و از زنان جز مریم و آسیه به کمال نرسیده اند».

و نیز می گوید :

«همچنان که در مورد کمال گفته و فرموده است که در زنان نیز می باشد و از جمله ی ایشان مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون را مشخص ساخته است».

وی می گوید :

«و رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم بر کمال مریم و آسیه گواهی داده است».

اگر این عربی شیعه بود ، در این جا به روایت بخاری و مسلم و ترمزی و ابن ماجه که خواسته اند به صورت پنهانی از شأن حضرت زهرا بکاهند ، اعتماد نمی کرد ؛ و براساس این روایت است که کمال را به مریم و آسیه دختر مزاحم محصور می کند و به شخص دیگری اشاره نمی کند نه به حضرت خدیجه علیه السلام و نه به حضرت زهرا علیه السلام.

این در حالی است که روایات اهل بیت علیه السلام بر این حقیقت تأکید دارد که برترین زنان بهشت چهار زن هستند : مرمی و آسیه و خدیجه و فاطمه ؛ و روایات متواتر نیز تأکید می کند که حضرت فاطمه علیه السلام سرور زنان جهان ، از اولین تا آخرین است ، اما ریم فقط سرور زنان زمان خود

- علی علیه السلام بر فاطمه ی زهرا علیه السلام اعتراض می کند و خرده می گیرد!

ابن عربی می گوید :

«علی از یمن با شتران قربانی رسول خدا صلی الله علیه[و آله] وسلم رسید و دید که فاطمه مُحَلَّ شده و لباس رنگی پوشیده و سرمه کشیده است ، و این امر را برای او ناپسند شمرد ، فاطمه فرمود : من بدین کار دستور داشتم.

[جابر] گوید: علی در عراق [این مطلب را برایم نقل کرد و] گفت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله [وسلم رفتم در حالی که معترض این کار فاطمه بودم و از آن حضرت در آنچه فاطمه از ایشان ذکر کرده بود استغنا کردم و به آن حضرت گفتم که من این کار را بر او ناپسند دانستم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله] و سلم فرمود: فاطمه راست گفته است، راست گفته است و...».

- حدیث ثقلین نزد ابن عربی

ابن عربی حدیث ثقلین را به گونه ای روایت می کند که اهل بیت علیه السلام در آن به کلی نادیده گرفته می شود، وی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در منطقه ی « » «عَرَفَه» خطبه خواند و از جمله فرمود:

«من در میان شما چیزی را به جا نهادم که اگر به آن چنگ زنید گمراه نمی شوید: آن کتاب خداست. ی پرسید، پس چه می گویید؟ گفتند: گواهی می دهیم که تو ابلاغ کردی...».

به راستی اهل بیت علیه السلام در حدیث ثقلین کجایند؟!

- امام از غیر اهل بیت علیه السلام!

وقتی که ابن عربی درباره ی امامت و امام سخن می گوید دو چیز را ثابت می کند:

الف: اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله خلیفه ی بعد از خود را مشخص نکرد البته جایی برای نظر برخی که احتمال داده اند مراد وی امامت صوفیانه است وجود ندارد چرا که در کتاب های مختلف ابن عربی، قرائن متعدد برای تسنن وی و تعصب وی بر آن، و سعی در اسقاط مقام اهل بیت علیه السلام و کاستن فضایل ایشان موجود است.

- وی به صراحت می گوید: آنچه که درباره ی امام و حاکم مطلوب است آن است که شخصی را برگزینند که اوصاف خاصی داشته باشد، و اختلاف در تعیین شخص واقع می شود نه در اوصاف خاصی داشته باشد، و اختلاف در تعیین شخص واقع می شود نه در اوصاف وی.

وی می گوید:

«لذا اختلاف در امام معین ایجاد می شود نه در وصفی که آشکار است، و کم است خلیفه ای که همه ی دل ها با او باشد به ویژه اگر پیش روی او اختلال و آشوب رخ دهد، پس بیعت با خلیفه درست و او به رتبه ی شریف دست یافته است».

سپس می گوید:

» الی امام اعلی و متبع اول بود فرمود: «إن الذین یبایعونک إنما یبایعون الله ید الله فوق أیدیهم» (ای پیامبر کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خدا بیعت می کنند و دست خدا بالای دست ایشان است.) و بعد از پیامبر برگزیده ی اعظم ، کسی به این مقام سترگ (امامت) نمی رسد. جز ختم اولیاء اطول و اکرم ، و هر چند که از بیت پیامبر نباشد ، و در نسبت علوی با ا شریک است ، و او به بیت والای پیامبر بر می گردد نه به بیت نزدیک او.»

آری این سخن وی که «هرچند از بیت پیامبر نباشد ،» اشاره به این دارد که لازم نیست امام ، منتسب به پیامبر صلی الله علیه و مستقیماً از اهل بیت او باشد ، البته امام مهدی علیه السلام در این جا استثناست چرا که اهل سنت معتقدند که وی از ذریه ی زهرا علیه السلام است.

پس می بینیم که ابن عربی با این سخن «و بعد از پیامبر کسی به این مقام سترگ نمی رسد...» زمینه را برای درست نشان دادن خلافت ابوبکر آماده می کند ، تا جایی که می گوید : «اگر چه از بیت پیامبر ...» در همان کتاب بعد از چند صفحه به صراحت این مطلب را بیان می کند.

از خدا نمی خواهد امام زمان خود را از خداوند نخواسته است! وی در فتوحات می گوید:

» نخواستم که امام زمانم را به من بشناساند و اگر من می خواستم به من می شناساند.»

اسماعیل خواجویی و فیض کاشانی در این باره می گویند : «پس پند گیرید ای صاحبان بینش ، ابن عربی از این شناخت ، خود را بی نیاز دید با این که این حدیث را شنیده بود که «هرکس بمیرد و اما زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده» که حدیثی مشهور میان تمام علماست ، لذا ببینید که خداوند چگونه او را خوار ساخته و شیطان وی را فریفته است»

گستاخی نسبت به امام علی علیه السلام!

ابن عربی می گوید :

«دیدم که در معراج مرتبه ی علی پایین تر از ابوبکر و عمر و عثمان است . و ابوبکر را در عرش دیدم ، وقتی که برگشتم به علی گفتم که چگونه تو در دنیا ادعا می کردی که از ایشان برتری ، حال آنکه من دیدم تو از آنها پایین تری؟!» .

مراعات حکام در قضیه ی امام مهدی علیه السلام

ابن عربی در کتاب خود به نام عنقاء مغرب فی ختم الاولیاء و شمس المغرب ، از امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سخن می گوید . وی با وجود اینکه در کتاب از حد اعتقادات اهل سنت خارج نمی شود اما در اول کتاب خود ادعا کرده که وی در نگارش برخی موارد تردید کرده است مواردی که

گاه آنها را آشکار بیان می کند و گاه پنهان می ساخته است و سپس بر می گشته و تصمیم به فاش ساختن این اسرار گرفته است!! او می گوید :

«اما ترسیدم از دشمن و شیطان که در حضور سلطان ، اسرارم آشکار گردد و آنچه را که نمی خواهم بازگو شود و به خاطر آن دچار دردسر شوم ، لذا اسرارم را پوشیده داشتم ف به شوم ، لذا اسرارم را پوشیده داشتم ، به خاطر حفظ جانم ؛ اما آنچه را که خدوند از این اسرار نزد خود به ودیعه نهاده بود ، دیدم ، و در آشکار ساختن آن بر او توکل کردم و اینکتاب را برای شناخت این دو ...»

ما بعد از بازخوانی این کتاب دریافتیم که او مطلبی را نیاورده که استحقاق داشته باشد به آن « بگویند ، بلکه آنچه را که موافق اعتقادات اهل سنت بوده آورده است.

اگر اسراری که ابن عربی از ترس سلطان وقت آنها را پنهان می ساخته اینهاست ، نشان می دهد که وی می ترسیده است که حاکمان وقت از سخنانش در موارد امام مهدی علیه السلام آگاه شوند و پی ببرند که او معتقد به عدم مشروعیت حکومت های آنهاست و این حاکمان ، اهل ظلم و ستم هستند ؛ مخصوصاً که وی به این حدیث استناد می کند که امام مهدی علیه السلام زمین را بعد از آن که از ظلم و داد پر می کند.

بنابراین باید گفت که ترس از سلطان ، به خاطر اتهام او به تشیع نیست زیرا آنچه در این کتاب و تمام کتب خود بیان کرده ، جوهر عقیده ی اهل سنت و گزارش محض از مذاهب فقهی و تمام گرایشهای اعتقادی و فرهنگی آنهاست ، و اگر هم با آنها در چیزی مخالف است آن چیز در دایره ی تفکر صوفیانه است نه در دایره ی تشیع.

مذمت شیعه

ابن عربی شیعه ر به اوصافی داده ، و برای آنها نشانه هایی را آورده که بیانگر احساس وی نسبت به شیعیان و ارزش آنها نزد اوست.

در این جا برخی از آن موارد را بی هیچ حاشیه ای می آوریم.

- افضی ها به صورت سگ!

وی از قول جماعتی به نام «رجیبون» ذکر می کند:

«در ماه رجب با یکی از این «رجبی ها» بودیم در حالی که در خانه اش محبوس بود و این حالت وی را محبوس ساخت بود. وی فروشنده ی هویج و سبزی های معمولی بود ، من از او درباره ی این حالت سؤال کردم از کیفیت آن باخبر ساخت هر چند قبل از این درباره ی آن اطلاعاتی نداشتم ؛ وی از عجایبی خبر می داد.

من از او پرسیدم آیا برای تو در چیزی نشانی باقی می ماند؟ گفت : بله ، از جانب خدا درباره ی رافضی ها مرا نشانی هست که آنها را به صورت سگ ها می بینم و هرگز نمی توانند از من پنهان

گروهی از ایشان (رافضی ها) به دست این مرد [رجبی ، از آیین خود] برگشتند ، اهل سنت اینها را نمی شناسند البته برخی از آنها عادلند. این رافض ها بر این مرد وارد شدند اما او از آنها روی گرداند و آنها را از خود [فرضی ها] بر خویش درباره ی خیرهایی که از آنها می داد گواهی می دادند. اخباری که نزد احدی غیر از خود ایشان نبود»

- رافضی ها به صورت «خوک»!

دیگر بار وی در حالی که درباره ی «رجبیون» سخن می گوید ، می آورد که :

«یکی از ایشان(رجبیون) را در «دنیسیر» از دیار «بکر» دیدم. از ایشان جز او را ندیدم دیدار آنها بودم. از ایشان افرادی هستند که حالت مکاشفه ای که در ماه رجب داشتند در آنها باقی می ماند و برخی نیز چیزی برایشان باقی نمی ماند. کسی را که من در «دنیسیر» دیدم حالت شهود رافضی ها از شیعیان ، برایش در بقیه سال نیز باقی مانده بود و آنها را به «خوک» می دید. [ماجرا چنین بود که] مردی ناشناس ، که هرگز کسی رافضی بودن وی را نمی دانست ، می آمد در حالی که خود مؤمن به این مذهب رافضی بود و خدا را با آن پرستید ، و چون این فرد از کنار شخص «رجبی» عبور می کرد وی را به صورت خوک می دید و او را فرا می خواند و به او می گفت : «به سوی خدا برگرد! که تو شیعه ی رافضی هستی» ، و دیگری از این کلام متعجب می ماند!

اگر آن مرد توبه ی راستین می کرد وی را به صورت انسان می دید اما اگر با زبان می گفت : «توبه کردم» و در دل به مذهب خویش باقی بود همچنان او را به صورت خوک می دید و به او می گفت در این که گفتم : توبه کردم ، دروغ گفتم ؛ و اگر راست می گفت به وی گفت : راست گفتم . و بدین واسطه آن مرد رافضی به راستی کشف و شهود او پی می برد و از مذهب خویش بر می گشت...»

و مثل چنین حالتی درباره ی دو مرد عاقل از شافعیان ، اهل عدالت رخ داد. حال آنکه آن دو هرگز شیعه و یا از خانواده ی شیعه نبودند لیک دیدگای مثل آنها داشتند .

آن دو ، عقلی استوار و راسخ داشتند و آن را آشکار نکردند و میان خویش و خدا پنهان داشتند. و در مورد علی غلو می کردند. لذا وقتی که وارد بر مرد رجبی شدند دستور داد آنها را از نزد وی بیرون کنند چرا که خداوند باطن آن دو را به صورت خوک به او نشان داده است. و این نشانه ای است که خداوند برای اهل این مذهب (رافضی) نزد وی قرار داده است. و آن دو می دانستند که احدی از اهل زمین از حالت و نیت ایشان خبر ندارد. دو شاهد عادل بودند و معروف به مذهب تسنن و این را به مرد رجبی گفتند. وی گفت : «من شما را به صورت دو خوک می بینم که میان من و خدا نشانه ی کسی است که رافضی باشد» و آن دو در دل توبه کردند و مرد به آنها گفت : «شما الآن از آن مذهب (رافضی) برگشتید لذا شما را به صورت دو انسان میبینم» دو به شگفت آمدند و نزد خدا توبه کردند».

جا دارد که بگوییم :

آورده اند که از یکی از علما درباره ی سخن ابن عربی در مورد دیدن رافضی ها به صورت خوک سؤال شد ، او پاسخ داد : این امر بر قاعده ی «مؤمن آینه مؤمن است» جاری شده ! آینه نمایانگر حالت کسی است که از جلو آن عبور می کند ، و عابر خویش را در آن می بیند چه سگ باشد چه خوک و ای انسان و یا غیر آن.

و ظاهراً این شخی ، خویش را در آینه دیده و هرگز رافضی را ندیده است!

شیطان شیعه را فریفته است!

شیخ حر عاملی درباره ی ابن عربی می گوید : «وی در فتوحات ادعا می کند که شیطان ، شیعیان مخصوصاً امامیه را با محبت اهل بیت علیه السلام فریفته است تا در آن از حدّ تجاوز کنند ، و برخی صحابه را دشمن بدانند و دشنام دهند و بپندارند که اهل بیت علیه السلام از این عمل خرسند می ...»

و نیز وی شیعه را در زمره ی کسانی آورده که از راه گمراه شده اند و [دیگران را نیز] گمراه شده اند و [دیگران را نیز] گمراه کردند».

شاید شیخ حر عاملی در این عبارت به موارد زیر نظر داشته است:

امامیه اهل بدعت ها هستند

ابن عربی درباره اهل بدعت می گوید :

«و اهل بدعت و هوای نفس بر این شیوه هستند، شیطان ها ، اصلی درست را که در آن شک ندارند ، به آنها القاء می کنند سپس گمراه می شوند و آن را بنابر اصل ، به شیطان نسبت می دهند ، وای کاش می دانستند در این گونه موارد شیطان شاگرد آنهاست (یعنی شاگرد اهل بدعت و هوی) که از آنها درس می گیرد. اکثر [این گونه اشتباه ها] در شیعه پدیدار می شود مخصوصاً در شیعه ی امامیه ، بدین گونه که ابتدا شیطان های جن از طریق محبت اهل بیت به آنها وارد می شوند و آنان محبت اهل بیت نورانی ترین نزدیکی ها به خدا می دانند ، البته اگر در این حد بمانند و بر آن نیافزایند، اما اینان از جهت اهل بیت به دو طریق تجاوز می کنند :

برخی از محبت اهل بیت ، به بغض و دشنام صحابه تجاوز می کنند از آن جا که اهل بیت را مقدم نداشتند ، و می پندارند ک اهل بیت برای این مناصب دنیوی شایسته ترند.

و گروهی علاوه بر سب صحابه ، بر رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم و جبرئیل علیه السلام و خداوند عیب می گیرند چرا که نص صریح بر مرتبت اهل بیت نیاوردند و آنها را برای خلافت مردم مقدم نکردند ، تا جایی که برخی از ایشان سروده اند : ما کانَ من بعث الامین امیناً! (آنکه روح الامین(با پیامبر) را فرساد امین نبود! یا آنکه را خداوند فرستاد امین نبود!).

همه ی اینها از اصلی درست – که همان محبت اهل بیت است – پدید آمده که در نظر ایشان نتیجه ای فاسد داده است ، لذا گمراه گشتند و گمراه کردند. پس بنگر که غلو در دین ، به کجا می انجامد که آنها را از حد خارج ساخته و امر ایشان را واژگون کرده است .

خداوند می فرماید :

«قل يا أهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق ولا تتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل و أضلوا کثیراً و ضلوا عن سواء السبیل» .

(بگو ای اهل کتاب قدر دین خود به ناحق غلو می کنید و از پی هوس های گروهی که پیش از این گمراه کردند و از راه راست منحرف شدند ، نروید).

فصل چهارم

دفاع از ابن عربی

گفتیم کسی که کتاب های ابن عربی را مطالعه می کند آنها را سرشار از مطالبی می یابد که دلالت بر تسنن عمیق وی و حتی شدت او در این تسنن دارد. او بدی ها را به نیکی ها تبدیل می کند آن گونه که حتی آنها را از برترین فضائل قرار می دهد و با آنها به بالاترین مراتب و بلندترین و درخشان ترین

مقامات می رسد . ما برخی از این موارد را در فصلی جداگانه ذکر می کنیم اما قبل از آن ، و در این فصل برخی از مطالبی را که در دفاع از این عربی آورده شده بررسی می کنیم .

. دست بردن در کتاب « و تحریف آن

تهرانی می گوید :

شعرانی در مختصر الفتوحات با عین این عبارت مطلبش را بیان می کند :

من در هنگام مختصر کردن فتوحات در مواضع بسیاری مطالبی را یافتم که طبق آراء اهل سنت و جماعت نبود لذا آنها را از این مختصر حذف کردم ، و چه بسا اشتباه کردم ، و در اشتباه پیروی خود کتاب اصل نمودم همانطور که برای بیضاوی با زمخشری اتفاق افتاده است .

من پیوسته بر این گمان بودم و مطالب محذوفه را از شیخ محی الدین می دانستم و آنها را به واسطه ی عدم موافقتشان یا عامه حذف کرده ام تا اینکه برادر ما عالم شریف شمس الدین سید محمد بن سید ابی الطیب مدنی متوفی بر ما وارد شد و من با او این مطالب را در میان نهادم . او برای من نسخه ای از فتوحات را بیرون آورد که آن را با نسخه ای مقابله کرده بود که خط خود شیخ محی الدین در قونیه بر آن قرار داشت ، و من در این نسخه آن چیزهایی را که در آن توقف داشتم و حذف کرده بودم نیافتم .

لذا دانستم این نسخه هایی که اینک از فتوحات در مصر ست از روی نسخه هایی نوشته شده که بر شیخ محی الدین جعل و تحریف کرده اند و در آنها مطالبی است که مخالف عقاید اهل سنت و جماعت است ، همچنان که در کتاب فصوص و غیره این اتفاق افتاده است .

شاهد بر این کلام آنکه در همین طبع از فتوحات ، امام زمان را از پسران حسن بن علی بن ابی طالب دانسته است . و همچنین مطلبی را که محقق فیض در کلمات مکنونه درباره ی امیرالمؤمنین علیه السلام از فتوحات نقل نموده است که : انه ذکر نبینا صلی الله علیه و آله و أنه اولُ ظاهر فی الوجود ، قال : و اقرب الناس الیه علی بن ابی طالب ، امام العالم ، و سرّ الانبیاء اجمعین ، دی این نسخه از فتوحات نیست .

اما شعرانی در یواقیت آن را بدین عبارت ذکر کرده است :

و ایضاح ذلک ان الله تبارک و تعالی لما أراد بدءَ ظهور العالم علی حدّ ما سبق فی علمه ، إنفعل العالمُ من تلك الارادة المقدسه بضرب من تجلیات التنزیه الی الحقیقه الکلیه . فحدث الهباءُ و هو بمنزله طرح البناء الجصّ لیفتتح فیهِ من الاشکال و الصور ما شاء و هذا اولّ موجود فی العالم . ثم إنه تعالی تجلی

بنوره الی ذلک الهباء و العالم کله فيه بالقوه ، فقبل من کل شیء فی ذلک الهباء علی حسب قره من النور کقبول زوايا البيت نور السراج ، فعلى حسب قریه من ذلک النور یشد ضوءه و قبوله . ولم یکن احدٌ أقرب الیه من حقیقه محمد صلی الله علیه [و آله] وسلم. فكان أقرب قبولاً من جمیع ما فی ذلک الهباء فكان صلی الله علیه [و آله] وسلم ظهور العالم و اولٌ موجود.

قال الشيخ محیی الدین : و كان أقرب الناس الیه فی ذلک الهباء علی ابن ابی طالب (رضی الله تعالی عنه) الجامع لاسرار الأنبياء اجمعین انتهى. (پایان تهرانی)

شعرانی می گوید:

ف بالله شیخ ابوطاهر مزنی شاذلی (رضی) مرا خبر داد که همه ی آنچه در کتاب محی الدین مخالف با ظاهر شریعت است جعلی و گنجانده شده است.

... برای همین من پیگیر مسائلی شد که حسودان از وی روایت کرده اند و پاسخ آنها را گفتم چرا که کتاب هایی که از او (محی الدین) بر ایمان با سند صحیح روایت شده ، آن مطالب را ندارد.

در باره ی این سخنان به ذکر چند نکته اکتفا می کنیم:

- قسمت اعظمی از آنچه گفتیم که بیانگر گرایش ها و عقاید و مذهب ابن عربی است ، از کتاب فتوحات گرفته نشده بلکه از کتاب های فصوص الحکم و وصایا و رسائل مختلف او می باشد و همین ها کافی است تا ابن عربی را از نسبت تشیع تبرئه کند و ثابت گرداند وی محکم و جدی ملتزم به مذهب اهل سنت می باشد ، مخصوصاً وقتی کار به جایی می رسد که وی از دایره توازن و صدق خارج می شود و مقام ها را به کسانی می دهد که هیچ توجیهی برای بخشیدن این مقامات به چنین اشخاصی نیست.

. فرض بگیریم کتاب فتوحات دچار تحریف شده و مطالبی بر آن افزوده یا از آن کاسته شده است اما چه کسی می تواند ، بگوید که دست تحریف یا افزوده شدن یا نقصان مطالب ، در مواردی بوده است که تسنن و شدت و سرسختی در آن را ثابت می کند ، و یا در مواردی بوده است که تشیع وی را ثابت می کند و او را از مذهب قبلی به مذهبی جدید انتقال می دهد .

اثبات این مطلب در گرو کشف و تعیین مذهب و گرایش های کسانی است که عهده دار تحریف آن کتاب بوده اند تا از این طریق بتوان نوع تحریفات اعمال شده را شناخت و دانست که به نفع چه کسی تحریفات رخ داده است. اگر این تحریفات با مذهب شعرانی و ابن عربی سازگار نبوده لزومی ندارد که با مذهب شیعه ی سازگار باشد.

- اگر آنچه ذکر کرده اند درست باشد و نتوان هویت تحریف کنندگان و نیز اهداف آنها را تشخیص داد ، این امر به ناچار همه ی کتاب فتوحات را از اعتبار می اندازد ، و نیز این را به دنبال دارد که نمی توان به طور قطع و یقین مطالب کتاب را به ابن عربی نسبت داد.

لذا بعد از آن ، دیگر نمی توان برا اثبات تشیع وی به مواردی که فیض و کاشانی نقل کرده اند تمسک جست. مطالبی از جمله : «امام علی علیه السلام نزدیک ترنی فرد به سول الله صلی الله علیه» جامع اسرار تمام انبیا است».

- شعرانی بر این ادعاست که در کتاب فتوحات مواردی را دیده که مخالف با عقاید اهل سنت و «امام علی علیه السلام امام عالم و جامع اسرار تمام انبیاست» نیز از جمله دید اهل سنت است که طبق نظر شعرانی در کتاب فتوحات گنجانده شده و جعلی است . هب ویژه این که با محمد بن ابی طالب المدنی متوفی در این باره گفتگو کرده وی می گوید:

«او برایم نسخه ای از فتوحات را در آورد که آن را با نسخه ای که در قونیه بوده و بر آن خط محی الدین قرار داشت مقابله کردم و چیزی از مواردی که شک داشتم در آن نبود ؛ لذا آنها را حذف کردم ، و دانستم همه ی نسخه هایی که الان در مصر است از روی نسخه ای نوشته شده که بر شیخ جعل کرده اند و در آن ، عقاید مخالف اهل سنت به چشم می خورد همچنان که این اتفاق در کتاب فصوص و غیره نیز رخ داده است».

معنای این سخن آن است که در هر مطلبی که موافق با مذهب شیعه است کتاب فتوحات و فصوص و غیره گنجانده شده و جعلی است ، نه بر عکس. البته در این جا باید توجه کرد که آنچه در فتوحات باعث ناراحتی شعرانی شده ، چیزی نیست که وی را از اهل سنت خارج سازد ، بکله فقط از خصوصیات مذهب تصوف است مثل اعتقاد به وحدت وجود یا حلول و غیره .

و شاید ناراحتی شعرانی از همین است اما موارد غیر آن موافق با اهل سنت است لذا معنی ندارد که شعرانی در آن مطالب شک و توقف کند مگر در صورتی که وی ناصبی باشد و طاقت یاد کرد اهل بیت علیه السلام را ، حتی در کمترین سطحی که اهل سنت نیز یاد می کنند نداشته باشد ، اما نسبت این امر بله شعرانی درست و معهود نیست.

- موضوع تحریف نسبت به امام عصر علیه السلام آورده اند که ابن عربی آن حضرت را به حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت می دهد حال آنکه ایشان از فرزندان حسین علیه السلام می

در این باره نیز باید گفت که افتادن نقطه ها از زیر «یاء» باعث تشابه حسن و حسین گشته است!

- گفته اند که این سخن منسوب به ابن عربی است: «پیامبر صلی الله علیه و آله اولین پدیده ی وجود است و نزدیک ترین فرد به ایشان علی علیه السلام است ، که امام عالم و جامع سرّ تمام انبیاست» .
«دلایل تشیع ابن عربی و نقد آنها» گفتیم که در صحت این سخن تردید بسیار است و ظاهراً آن را از کلام ابن عربی استنتاج کرده اند و این استفاده موفق نبوده است ؛ لذا بهتر است به تمام مطالب آن فصل مراجعه شود مخصوصاً بحث «علی علیه السلام امام عالم».

- [تحریف تعبیر :] رافضی یا سگ است یا خوک!!

برخی از مدافعان ابن عربی خواسته اند به لطایف الحیلی از ورطه ی «دیدن رافضی به صورت خوک» خارج شوند. این مکاشفه دور از ذهن است بلکه آدم خردمند خجالت می کشد با خود درباری آن سخن بگوید چه برسد که بخواهد این مطالب را به عنوان دلیلی بر اثبات مقصود خویش بیاورد!
هر چند شایسته تر است که از این مطلب چشم ببوشیم لیک بیم آن دارم که نزد برخی ، شبهه برانگیزد و کلام وی را تا حدی درست و معقول جلوه دهد لذا آن را در این جا می آوریم .

رافضی ها همان خواج هستند!

این مدافع پنداشته است که مراد ابن عربی از رافضی شیعیان نیست ، نه شیعه به طور عام و نه امامیه به طور خاص ، بلکه مراد خوارچند و ای گونه استدلال می آورد :

« در بسیاری از عبارات اهل عامه دیده می شود که روافض را در خصوص خوارچ به کار برده اند ، نه درباره ی شیعه ؛ و این حقیقت برای افرادی که به کتب تاریخ و سیره ی آنها اطلاع و ممارست داشته باشند مشهود است»

در این باره سه نکته را متذکر می شویم :

اول : این فرد فاضل بر ما کرمی نماید و شواهدی از عبارات اهل سنت را بیاورد که در انها رافضی را بر خوارچ اطلاق کرده باشند.

در طول عمر ، حتی یک بار هم نشنیدیم کسی کلمه ی رافضی را بر خوارچ اطلاق کند مخصوصاً در سالی که از ظهور خوارچ و رافضی ها از صدر اسلام به ظهور ابن عربی منتهی شده است .

البته گاهی از روی جهل در مورد خوارچ لفظ شیعه به کار برده اند ولی این بدان خاطر بوده که ایشان از پیروان و طرفداران علی علیه السلام بود اند و با حضرت بیعت کرده اند ، اما هیچ کسی بر آنها کلمه ی «رافضی» اطلاق نکرده است.

دوم : وی پنداشته است که فراوانی خوارج در سرزمین مراکش و الجزایر ، و عدم شیوع تشیع در آنها و این که اهل مغرب مالکی مذهبند ، همه ی اینها باعث شده است که مراد اهل آن سرزمین از کلمه ی رافضی ها ، خوارج باشد ؛ ولی این نتیجه ای عجیب و غریب است و چقدر شبیه این سخن است که که «اگر سگ پارس نمی کرد خورشید بر نمی آمد» و یا «خورشید به واسطه ی خوردن خربزه به کسوف گراییده!» ...

بلکه درست تر آن است که بگوییم : فراوان خوارج در محیط رشد ابن عربی باعث شده است که از آنها تأثیر پذیرد و بر دشمنی اش نسبت به امام علی علیه السلام و سایر اهل بیت علیه السلام را نادیده بگیرد و احتمال ارتکاب گناهان و خطاهای کبیره را بدیشان نسبت دهد.

سوم : کلمه ی رافضی نزد اهل سنت برکسی اطلاق می شود که دشمنشین هستند آن هم به دلیل دوست دار شیخین هستند و چه بسا از اهل سنت بیشتر آنها را دوست بدارند و از امام علی علیه السلام و عثمان بیزاری بجویند ؛ لذا به هیچ وجه توجیهی نداریم که «رافضی» « اطلاق کنیم.

- ذکر فضائل اهل بیت علیه السلام از زبان ابن عربی

این مدافع ابن عربی ادعا دارد که در کتاب المحاضرات حکایات و شواهد تاریخی بسیاری است که با وجود آنها احتمال حمل « بر شیعیان محال می نماید. سپس سخن ابن عربی را نقل می کند که : «لا کریم أکرم من آل محمد ، کلهم کبیر لیس فیهم صغیر» (بزرگواری گرامی تر از آل محمد نیست ، همه ی ایشان بزرگند و در میان ایشان کوچکی نیست).

نیز این سخن عمر بن عبدالعزیز به بعضی از اولاد امام حسین علیه السلام را به عربی ذکر می کند که : من شرم دارم که تو بر در خانه ی من بایستی و به تو اذن دخول داده نشود.

همچنین ماجرای سؤال معاویه از مزار بن ضمرة را ذکر می کند که معاویه از ضرار می خواهد که علی علیه السلام را وصف کند ، که مزار علی علیه السلام را شدید القوی و بعیدالمدی توصیف می کند.

ی بکره به معاویه [و نکوهش وی] که : از خدا بپرهیز ای معاویه ...

این مدافع ، روایت محی الدین از امام صادق علیه السلام در مورد آغاز کردن با نام خداوند را می آورد ، و روایت دیگری از حضرت در موعظه ای که به سفیان ثوری دارد و ...

او روایتی نیز از مسلم بن حجاج در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه نقل کرده ، درباره ی آنچه پیامبر صلی الله در وقت آسایش و گرفتاری به زبان می آورد .

ما نمی دانیم چگونه این احادیث و روایات بر این مطلب دلالت می کند که : «محال است مراد از کلمه ی روافض شیعیان باشد»؟! و تمام این حرف ها و روایات و حکایات چه ربطی بر دلالت کلمه ی روافض بر معنای خود دارد؟! اگر کسی در این باره اندک چیزی می داند را به آن راهنمایی کند و مانیز سپاسگزار او خواهیم بود!

جایگاه نقل این روایات در کتب ابن عربی ، مانند همان روایاتی است که او از حلاج و بسطامی و دیگران .

رافضی ، سگ یا خوک؟!!

گفتیم که ابن عربی درباره ی دیدن رافضی ها [در مکاشفه] می گوید که [رجیبون] گاه رافضی ها را به صورت خوک و گاه به صورت سگ دیده اند.

اما برخی به کمساین که گفته اند رافضی ها [از دید ابن عربی] خوک هستند اعتراض کرده اند و گفته :

«بدی سگ از خوک کمتر است پس چرا به جای سگ ، خوک آورده با این که وی [این مطلب را] از کتابی نقل می کند که در آن تنها نام سگ آمده»! منظور همان محاضرة الابرار است ، و از کتاب فتوحات که در آن آمده «رجبی ها» روافض را به صورت خوک دیده اند نقل نکرده است.

در این جا می گوئیم که:

- ابن عربی در کتاب محاضرة الابرار سگ را نام برده و خوک را نیاورده ، و به عکس در فتوحات سگ را نیاورده و خوک را نام برده است ، و در هر حالت نتیجه یکسان است و آن این که رافضی ها نزد ابن عربی از دایره ی سگ و خوک بیرون نیستند!

- اجرای وارده در فتوحات همان ماجرای است که آن را محاضرات خویش آورده می توان گفت که ابن عربی در یکی از دو ماجرا دروغ گفته است .

ماجرای دیگر حتی نزد کسانی که بر مذهب ابن عربی اند محل شک و تردید شدید ایجاد می کند زیرا اگر یقین شود که یکی دروغ است ، به راست بودن دومی نیز اطمینانی نیست . به بیان دیگر اگر ماجرای دیگری در میان باشد ، نشان می دهد که هدف ابن عربی از ذکر هر دو ماجرا ، گردآوری این گونه سخنان یاره و پخش آنهاست!.

- ابن عربی به شیعه ی امامیه احترام می گذارد!

گفته اند که «ابن عربی از شیعه ی امامی به بزرگی و احترام یاد می کند و در موارد گوناگون به ائمه ی ایشان اشاره می کند چه در فتوحات و چه در محاضرات. لذا نسبت دشمنی وی با امامیه درست نیست».

می گوئیم :

- ما در کتاب های ابن عربی اثری از بزرگداشت و احترام به امامیه نمی یابیم بلکه وی می گوید : شیطان به اهل بدعت و هوای نفس مخصوصاً امامیه ، «اصلی درست» را القا کرده که همان محبت اهل بیت علیه السلام است اما اینها از این اصل به برخی اشتباهات دیگر تجاوز کرده اند.

- همین فرد (تهرانی) ادعا می کند که ابن عربی مستضعف بوده و در سرزمین مغرب می زیسته و از امامیه جدا بوده است لذا چیزی از شیعه و تشیع نمی دانسته است.

اگر واقعاً این گونه باشد ابن عربی چگونه می دانسته است که شیطان ها شیعیان را فریفته اند مخصوصاً امامیه را؟ و چگونه می توان میان این پندار وی که «شیطان ها امامیه را فریفته اند» محبت و بزرگداشت امامیه جمع ایجاد کرد؟!

- اگر بپذیریم که ابن عربی شیعیان را نمی شناخته ، و نیز طبق گفته ی خوش کتاب وی از طریق الهام بدو رسیده و مطالبش ر بی اختیار نوشته است ، چگونه می توان گفت که الهام الهی در این باره به خطا رفته باشد؟ و چرا با مکاشفاتی که ادعا دارد ، حقیقت شیعه بر وی معلوم نشده است؟!

قبل از این که آنها را بشناسد احکام خویش را درباره ی آنها صادر کرده است ؟ و چرا در جستجوی کتب شیعه بر نیامده تا کلام آنها را بداند؟ و اگر به کتب شیعه دسترسی نداشته ، پس چرا درباره ی آنها از علمای عصر خویش نپرسیده است؟!

طبق شواهد ، ابن عربی فتوحات خود را در مکه نوشته است نه در مغرب ، اگر آشنایی با شیعه در مغرب برای وی سخت بوده ، آیا در مکه نیز سخت بوده است؟!

- برخلاف نظر مدافع ابن عربی در مطلب قبل ، کتاب های شیعه و عقاید آنها در سرزمین مغرب کاملاً معروف و رایج بوده ، همچنان که هم اکنون نیز در مغرب چنین است. ابن عبدربه ، ابن حزم ، ابن عبدالبر ، قاضی ابن العربی صاحب کتاب شرح ترمذی و کتاب العواصم من القواصم و نیز ابن خلدون و دیگر دانشمندان مغرب در کتاب های خود مثل عقد الفرید و المحلی و الفصل فی الملل و الالهواء و النحل و مقدمه ی ابن خلدن و کتاب العبر و العواصم من القواصم در همه ی کتاب های خود پاسخ ها و ردیه های خود را مفصلاً بر شیعه و اعتقادات آنها نوشته اند.

تارخی نیز تصریح دارد که ابن عربی کتاب های ابن حزم را مطالعه کرده است و از جمله کتاب های او الفصل فی الملل والاهواء و النحل است.

بن سمدی می گوید :

ابن عربی در اجازه های خود مطالبی را می گوید که معنی با نصّ آن چنین است : محمد بن عبدالحق اشبیلی درباره ی کتاب های امام ابو محمد علی بن محمد بن شریح و او به نقل از خود ابن حزم. نیز ابن سمدی گفته است که وی در عبادات ظاهری مذهب ، و در اعتقادات باطنی النظر بوده است.

این فرد در سرزمین ها گشته است ، به مصر رفته ، مدتی در حجاز مانده ، و به بغداد و موصل و روم نیز رفته است. حتی دو بار به بغداد رفته است ، یک بار در سال هجری و دیگر بار در هجری ، و در آن زمان شیعیان نیز در بغداد حضور داشته اند مخصوصاً در منطقه «کرخ» با وجود این ، چرا از نزدیک با آنها آشنا نشده و نپرسیده است. حتی می توان گفت چگونه اهل بغداد درباره ی شیعیان با او سخن نگفته اند با وجود آنکه با شیعیان دشمنی داشته اند. اینان بر شیعیان هجوم می آورده و خانه هایشان را حداقل دو بار در سال غارت می کرده اند یکی در عاشورا و دیگری در عید غدیر که ما انی مطلب را در کتاب صراع الحریه فی عصر الشیخ المفید توضیح داده ایم.

علاوه بر همه ی اینها سرزمین مغرب که محل رشد و نمو ابن عربی است به دست موسی بن نصیر شیعی فتح شده و دعوت های شیعی در آن جا رایج بوده و آثار بارز آن طی قرن ها باقی بوده است. آثار این فتح همچون دعوت اسماعیلیان بوده که به تشکیل دولت فاطمی در مصر منتهی شد و فعالیتش از سایر سرزمین های مغرب دور نبوده است.

- ابن عربی به تقیه پناه می آورد!

در توجیه مدایح ابن عربی درباره ی اهل سنت و شخصیت هایی که آنها را تقدیس و احترام می کنند ، و نیز مذمت و بدگویی نسبت به شیعه ، گفته اند که شرایط تقیه در شام ، شیخ محی الدین را مجبور می کرد تا ولایت و دوستی اش را پنهان سازد.

می گوئیم :

- فتوحات مکیه که سرشار از دلایل تسنن اوست در مکه تألیف شده قبل از اینکه به شام برود ، پس چرا فقط شام را به تقیه اختصاص داده اند و سایر سرزمین هایی را که ابن عربی در آنها اقامت داشته

- اگر آنچه گفته اند درست باشد ، چرا در کتابی که در مورد ائمه دوازده گانه بدو منسوب ساخته اند تقیه نکرده است؟

- ادعا دارند کتابه های شیخ به جز کتاب فتوحات مشحون از مناقب اهل بیت علیه السلام است - هر چند این ادعایی نادرست است - اما به فرض این گونه باشد ، چرا همه ی کتاب هایش را پر از مناقب اهل بیت کرده و تنها این کتاب ر تهی ساخته است ، بلکه این کتاب را پر از مطالبی کرده که نشان از تسنن شدید و استوار او دارد؟

- آنچه ابن عربی در کتاب های خویش آورده تنها کتمان ولایت نیست بلکه آگاهانه و عامدانه مواردی را آورده که حقیقت تسنن او را استوار می سازد با اینکه نیازی به آوردن این مطالب و اشاره به آنها نبوده است و اگر فرض بگیریم که نیاز به آوردن آنها داشته چرا کیفیت سخن گفتن از آنها و شیوه ی پرداختن به آنها نادرست است و در مواردی بسیار ، بهانه تراشی و تبلیغاتی دروغین و بیهوده و بعید است ، درحالی که در تقیه باید ساکت شد و یا به پایین ترین مراتبی که می توان با آن غائله اهل ظلم و ن را دفع کرد اذعان کرد ، نه تا این حد اصرار ورزد و سخنان بازاری آورد ، آن هم در اموری که حقیقت ندارد.

- «الروافض من الشیعة»

برخی پنداشته اند که وقتی ابن عربی درباره ی دیدن رافضی ها به صورت خوک صحبت می کند ، گفته است : الروافض من الشیعه : یعنی «رافضی هایی که از شیعیانند» و این نشان می دهد که مراد از رافضی ها همان خوارجند چرا که معنی عبارت چنین است که رافضی ها طایفه ای هستند که از شیعه جدا شده و مذهب دشمنی با اهل بیت (نصب) و انحراف را پیموده اند.

می گوئیم :

شدت علاقه به ابن عربی آنها را واداشته است که از همان دلیل محکومیت ابن عربی ، دلیلی بر صحت عقیده ی او بتراشد!

«رافضی هایی که از شیعیانند» به صراحت می گوید که وی فرقه های مختلف شیعه را مثل زندیه ، اسماعیلیه و ... می شناخته و می دانسته که رافضی ها همان فرقه ی دوازده امامی اند که مهم ترین و گسترده ترین فرقه است و بیشتر از همه در دفاع از حق و دین ممارست دارد.

پس معنی این ادعا چیست که می گویند : سخن ابن عربی که «رافضی هایی که از شیعیان هستند» دلالت بر این دارد که مراد از روافض ، ناصبی هائیند؟

آیا اگر بگویند: «حنفی ها از اهل سنت» معنایش این است که حنفی ها فرقه ای جدا از اهل سنت هستند که شیعه به حساب می آیند؟ و یا اگر بگویند «کاتولیک ها از مسیحیان» آیا در این صورت کاتولیک فرقه ای جدا از مسیحیت و از دشمنان آنها هستند؟

و یا اگر بگویند «فرزندان عبدالمطلب از بنی هاشم» آیا در این صورت فرزندان عبدالمطلب گروهی جدا از هاشمیان محسوب می شوند که با آنها دشمن هستند؟!

- ابن عربی مستضعف است !

برخی گفته اند که ابن عربی سنی به دنیا آمده و در محیط اهل تسنن رشد یافته است ولی خود تلاش نموده و با شهود و وجدان بتاریخ حقایق را کشف نموده است. او از موحدان مخلص گشته و از شیعیانی شده که جان خویش را در راه محبت حضرت امیر علیه السلام فدا می کنند ، اما در زمان وی خود را شیعه نامیدن و اظهار بغض و دشمنی با خلفای غاصب را داشتن ، امری محال بوده است:

«هم اکنون نیز اوضاع چنین است و اگر کسی در مدینه ی رسول الله صلی الله علیه و آله بای بگوید : أشهد أن علیاً ولی الله ، خورش را می ریزند و قبائل و طوائف ، خون و گوشتش را برای تبرک می برند ولی اگر یک ساعت تمام از عایشه تمجید و تعریف کند ، با آن سوابق شوم و تاریخ سیاه او ، دور او جمع می شوند و نُقل می باشند و هلهله می کنند».

این مدافع بعد از آن که ادعا می کند کتابخانه های مردمان آن بلاد پر از کتاب های اهل عامه است می گوید : «در تمامی شهرهای آن ، حتی یک کتاب شیعی یافت نمی شده است».

و نیز می گوید که وقتی در محضر علامه طباطبایی درمورد پندار ابن عربی درباره ی متوکل و این که ی متوکل را از اولیاء می داند ، سخن به میان آمد ، و به علامه می گوید:

«باید در نظیر این نوع مطالب او را در زمره ی مستضعفین به شمار آوریم! و علامه لبخند منکرانه ای زدند و فرمودند: آخر محی الدین از مستضعفین است؟».

تهرانی در ادامه می گوید : «چه اشکالی دارد وقتی مناط استضعاف عدم وصول به متن واقع باشد ، با وجود آنکه طالب در صدد وصول بوده و نرسیده ، [پس] فرقی مابین عالم کبیری همچون محی الدین و عامی صغیری همچون سیاه لشکر سنیان نیست».

اگر بپذیریم که برخی مقدمات این سخن درست و برخی مقدماتش نادرست است باز هم به چند دلیل تشیع ابن عربی از آن به دست نمی آید :

- این ه تهرانی می گوید : «در همه شهرهایشان یک کتاب شیعی هم یافت نمی شد» حرف است که آن را جزاز طریق عالم غیب و شهادت خداوند ، نمی توان پذیرفت.

- تألیفات علمای آن سرزمین مشحون از ذکر عقاید شیعه ، و سعی در ابطال آنهاست مثلاً به تألیفات ابن حزم می توان رجوع کرد که ابن عربی نیز کتاب های او را خوانده است ؛ و نیز کتاب های ابن عبدربه و ابن عمر بن عبدالبر و قاضی ابی بکر بی العربی و افراد دیگر که فراوانند. چگونه این افراد با عقاید شیعه آشنا شدند و آنها را در کتاب های خود گرد آوردند اما ابن عربی از آنها خبر نداشت ، تا جایی که حتی در زمره ی مستضعفین به حساب بیاد؟!!

- بدون تردید ابن عربی مثل دیگران می داسته است که طایفه ای از مردمان هستند که به آنها «رافضی» می گویند و آنها «امامی» هستند.

او درباره ی برخی منصوفه یعنی «رجیبون» گفته که رافضی ها را به صورت خوک یا سگ می بیند همچنان که گفته است که شیطان از طریق محبت اهل بیت علیه السلام به آنها وارد می شود.

علاوه بر این ، ابن عربی به سرزمین های مختلف از جمله مصر و عراق و موصل و حجاز و شام ... مسافرت کرده و سالیان درزا در آنها به سر می برده است. با توجه به این که دغدغه ی ترس از تفکر شیعی در آن سرزمین ها در حد بالایی وجود داشته ، مخصوصاً نزد علما ، پس چرا ابن عربی از فرقه «رافضی» و اعتقادات آنها نپرسیده است؟! و چطور شده که با چیزی از این فرقه آشنا نشده نه در بغداد و نه در دیگر شهرها ، تا جایی که بدین حد از استضعاف رسیده باشد! که حتی مردم عادی از انتساب به آن تن می زنند چه برسد به امثال ابن عربی؟!!

این در حالی است که همه می دانند اهل سنت از درگیری و جدال با شیعه جدا نمی شوند مخصوصاً با «امامیه» که رافضی هستند ، و علمای آنها از پرداختن به ارای آنها و هجوم بر ایشان دست نمی کشند.

همچنین کتب عامه سرشار از مطالبی است که کنجکاوی را بر می انگیزد و احساسات را تحریک می کند و عقل را تشویق می کند تا چیزی از تشیع شیعیان و رافضی ها بداند.

- کسی که تا بدین حد ریزه کاری های مذاهب تسنن را می داند و ت مکیه را از حفظ می نویسد آن هم بدون مراجعه به کتابی درباره ی عقاید و فقه و حدیث و تاریخ و ... - چنانکه می پندارند- ناگزیر بود است که در خلال تحصیل این معارف چیزهای بسیاری از شیعیان و شیعه بداند ، و اگر هم این معارف را از طریق کشف و علم لَدنی به دست آورده ، چرا از طریق علم لَدنی اندکی با معارف شیعه آشنا نگشته است؟ چه چیزی باعث شده که تا حد استضعاف در دایره ی جهل باقی بماند آنها در

خصوص این طایفه که سراسر ذهن عالمان سنی را به خاطر اندیشه و دلایل محم خود مشغول کرده
!

و آیا امثال چنین علمایی راکه سرشار از اطلاعاتند ، می توان در زمره ی مستضعفان برشمرد؟ در این صورت برای سایر مردم چه می ماند ؛ آیا علامه ی طباطبایی علیه السلام حق نداشته لبخند منکرانه ای بر این ادعاها بزند؟!

- اگر از باب جدل بپذیریم که ابن عربی مستضعف است ، این او را در زمره ی شیعیان قرار نمی هد و از دایره ی تسنن خارج نمی سازد . و باید بر وی احکام اهل تسنن جاری گردد و برآن اساس با وی رفتار شود. باید با او همچون مستضعفان سایر ادیان رفتار کرد چرا که استضعاف مسیحی و یهودی آنها را در زمره ی مسلمانان قرار نمی دهد.

- اگر چنانکه تهرانی اشاره می کند مکاشفه ی ابن عربی او را به این حد از تشیع و محبت امام علی علیه السلام رسانده است ، چر این مکاشفه وی را با حقیقت دشمنان علی علیه السلام آشنا نکرده مخصوصاً افرادی مثل متوکل و معاویه و حجاج و ...؟

و اگر هم آنها را شناخت و از حالشان خبر یافته چرا کتاب های خود را مشحون از کرامات و فضایل دروغین آنها نموده است ؟ چرا انکار کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی – حتی علی علیه السلام – را جانشین خود قرار داده باشد! چرا ابن عربی پی نبرده که چه ظلم و سختی بر حضرت زهرا علیه

!

اگر او همه ی مطالب را با مکاشفه و وجدان به دست آورده چرا امامت و حقیقت اهل بیت علیه السلام را نفهمید ، یعنی حقیقتی که با احادیث صحیح و متواتر ثابت شده است؟!

چرا مراد از اهل بیت را تعمیم داده تا شامل جعفر و سلمان فارسی و دیگران هم بشود ، و پی نبرده که اهل بیت همان اهل کساء هستند و باقی ائمه را به آنها ملحق نکرده است

این موارد به مکاشفه و وجدان و کتاب های شیعه نیاز ندارد زیرا کتاب های اهل سنت – که او مطالعه کرده و یا بر او خوانده اند – بهترین گواه و دلیل بر ادعاهای شیعه هستند.

نکته ی آخر این که چرا با مکاشفه و وجدان خود به حقیقت شیعیان پی نبرده و نفهمیده که آنها سگ و خوک نیستند بلکه بهترین مؤمنان و حتی عزت اسلامند؟

- جناب تهرانی می خواهد این حرف را در دهان ما بگذرد که : «ما از ابن عربی می خواهیم با اهل سنت در مقدسات خود به مبارزه برخیزد و آشکارا خلفای آنها را دشنام دهد» و برای کسی را آورده که در خیابانای مدینه صدای خود را به «أشهد ان علیاً ولی الله» بلند کند

در حقیقت وی می داند که ما و غیر ما این را از ابن عربی نمی خواهیم - اگر بپذیریم که ابن عربی تقیه کرده است - بلکه می خواهیم که در که کمترین حدّ با دیگران برخورد کند به نحوی که شرّ آنها را دفع کند ، نه این که بی مناسبت یا با مناسبت به ذکر فضایل دشمنان اهل بیت علیه السلام بپردازد و مطالبی را بیاورد که هیچ پایه ی درستی ندارد . آن گاه بنویسد که علی علیه السلام جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله نیت و ذکر کند که عرفا ، شیعیان را به صورت خوک می بیند. و در تمام کتاب هایش نهایت کوشش خود را در بیان اعتقاداتش به کار گیرد آن هم برای پشتیبانی و استوار ساختن مذهبی که می پندارند ابن عربی آن را بر حق نمی دانسته و بدان ایمان نداشته است. خواسته ی ما از این جهت پر رنگ تر می شود که کتاب وی کتاب تربیت روحی و تصوف و زهد است ، و اگر او درباره ی چنین اموری [از جمله مکاشفه ، فضایل ابوبکر و عمر ، و امثال این ها] - که آنها را تمام همت و پایه ی رسالت تبلیغی خود قرار داده - حرفی هم نمی زد باز هم کسی وی را باز خواست نمی کرد.

همه می دانیم که خردمندان سنی ، وقتی خشمگین می شوند که کسی به ناحق بر بزرگان مذهبشان گستاخی کند ، و از بیان حقیقت اگر همراه با سخنان درست و صریح و صادق باشد ، خشم نمی گیرند ، چنانکه اگر آدمی ساکت باشد و متعرض چیزی نگردد نیز ناراحت نمی شوند ، برای همین است که می بینیم از طبیب یا عالم به نحوی نمی خواهد که فضایل ابوبکر و عمر را در کتاب طبّ یا نحو بیاورد ، و بر دانشمند فیزیکی چنین چیزی را لازم نمی .

آشکار است که با این دید و گرایش بحث درباره ی این امر منصفانه و مقبول نیست .

- ابن عربی و شهید مطهری

شاید برخی سخن شهید مرتضی مطهری را درباره ی تعظیم ابن عربی مستمسک قرار دهند که گفته :

« وی بزرگ ترین عرفای اسلام ، نه پیش از او و نه بعد از او کسی به پایه ی او نرسیده است.» .

تا اینکه می گوید :

« وی از اعاجیب روزگار است ، انسانی است شگفت ...» .

ایشان درباره ی فصوص الحکم می گوید :

« در هر عصری شاید دو سه نفر بیشتر پیدا نشده باشند که قادر به فهم این متن عمیق باشند».

شهید مطهری عالمی عظیم است حرف بیهوده و بی دلیل نمی زند ، اگر کلام او را بپذیریم باید قبول کنیم که ما آنچه را ابن عربی در مواضعی در نظر داشته اما نشان می دهد که او شیعه نیست ، نفهمیده ایم؟ و می گوئیم :

. این حرف در صورتی درست است که بپذیریم ابن عربی شیعه است و ناگزیر باید کسی خالصانه تلاش کند تا بفهمد چرا او چیزی را که مخالف مذهبش است بیان کرده است.

اما اگر اصل و فصل ابن عربی سنی باشد و کتاب هایش نیز بر اصول این مذهب متمرکز باشد و آنگاه کسی بیاید و بخواهد عکس آن را ادعا کند ، طبیعتاً بحث ایجاب می کند که به ظاهر کلام او استناد بجوئیم تا آنکه دلیلی قاطع و برهانی آشکار بر ضد آن بیاورد ، و این چیزی است که در ستیز بر سر تشیع ابن عربی یافت نمی شود.

- سخن شهید مطهری تشیع ابن عربی را اثبات نمی کند چرا که ایشان از دور یا نزدیک ، اشاره ای به این مطلب نکرده است ، وی علم ، تصوف و عرفان صوفیانه ی او را ستوده است و درصدد بیان مذاهب وی با عیوبش نیست . لذا تمرکز روی سخن شهید مطهری در این باره جز تحمیل نظر خود و پیشنهادی بدون دلیل چیز دیگری نیست.

- نمی توان بدون موشکافی علمی سخن شهید مطهری را پذیرفت چرا که خواننده ی کلام شهید مطهری گما می برد علمای اسلام کاری جز گشودن رمزهای کتب ابن عربی مخصوصاً فصوص ندارند! و یکپارچه جمع شده اند تا به مبهمات آن بپردازند و مشکلات آن را حل کنند اما ناتوان نومید گشته اند.

در حقیقت چنین نیست زیرا کسانی که به علم ابن عربی – که نوعی از شناخت یا درجه ای مهارت در آن است اهتمام ورزیده اند – عده ی کمی از علمایند ، و کسانی که به صورت جدی و مقبول و معقول به آن بپردازند در هر زمان اندکند.

لذا اگر در هر دوره ای جز دو یا سه نفر کتاب فصوص را نفهمند این نسبت در مورد علمی که طالبان کمی دارد طبیعی است. این علم علمی است که اگر چه مدعیان فراوان دارد اما کسانی که سعی در تعمق و تبخّر در آن دارند اندکند و آن را جهت رسیدن به شرافت و شهرت می خواهند بدون اینکه برای رسیدن به حقایق آن و تحصیل ریزه کاری هایش تلاشی بکنند.

- سخن شهید مطهری پرده از ابهام در مذهب ابن عربی بر نیم دارد. این که بسیاری از افراد سخن ابن عربی را در فصوص نفهمند - اگر که این حرف درست باشد - معنایش این نیست که تمام مطالب آن کتاب بر خواننده ی غیر متخصص مبهم باقی می ماند. با توجه به این که متخصصان این عرفان صوفیانه نزد اهل سنت ، اندک هستند، لذا ابها این کتاب در خصوص مواردی است که مربوط به حقیقت مذهب اعتقادی او نیست.

و ما ندیده ایم کسی بگوید هیچیک از سخنانی که به صراحت بیانگر اعتقاد اوست جزء مواردی باشد که فهم آن بر علما ناممکن است ، و یا حتی بر عامه ی مردم ؛ چه برسد به خاصه ؛ بلکه قضیه به تمامی بر خلاف آن است ، چرا که موارد اعتقادی او در نهایت صراحت و وضوح آمده و حتی برای افراد جاهل غیر عالم آشکار است ، و مواردی را که در این کتاب آورده ایم بی شک بهتره .

-بحث در حقیقت دلایل و شواهدی است که دلالت بر تشیع این فرد دارد. لذا سخن این دانشمند و یا آن عالم ، دلیلی بر این امر نیست مادامی که علما در جستجوی آن شواهد دلایل خود مساویند چرا که احدی از علما ادعا نکرده است که با ابن عربی به سر برده و سخنان او را شنیده و از نیت پنهانی او خبر یافته است.

لذا اگر سخن شهید مطهری دلیلی بر تشیع ابن عربی باشد - که نیست - سخن دیگران که خود از بزرگان و برجستگان علمی اند، همراه با وضوح و صراحت و نزدیکی مآخذ آن ، دلیلی قوی تر است برای کسی که گوش فرا دهد و گواه باشد.

ستایش گر خویش!

در این فصل و فصول بعدی مسائل و شواهدی را می آوریم که نشان می دهد «ابن عربی» اعتقادات خویش از مسیر صحیح دور است و در ادعاهایش صادق نیست . او در برخی موارد به ستایش خود پرداخته و برای خود مقام هایی ادعا کرده ، که اگر بخواهیم تمام آنها را برشماریم ، کتابی مفصل می گردد. این موارد خواننده رابه شگفتی وا می دارد و از قدرت این فرد تخیل خیر دهد.

آری ! گسترده و وسعت اوهام و رؤیاهای ابن عربی و جرأتش بر لاف زدن و ادعای داشتن معجزات و مقام پیامبر ، آدمی را به تعجب وامی دارد.

ربی!

ابن عربی در فتوحات ادعا کرده است که وی را نه بار به آسمان برده اند. شیخ حر عاملی می گوید : «چنین برمی آید که او ادعای برتری و فضل بر پیامبر صلی الله علیه و آله را دارد».

ادعای ختم ولایت در خواب!

شیخ حر عاملی می گوید : ابن عربی ادعا دارد که وی خاتم ولایت است چرا که این مطلب را در رؤیایی در خواب دیده است.

شارح فصوص می گوید : ابن عربی نه ماه در خلوت ماند و هیچ غذایی نخورد و بعد از آن به او ولایت را دادند ، و به او گفته شد دلیل ختم ولایت تو آن علامتی است که میان دو کتف رسول بود و نشانه خاتمیت حضرت بود و همان نشانه ها میان دو کتف توست که نشان دهنده ی ختم

ادعای علم غیب!

شیخ حر عاملی می گوید : «در فتوحات اخباری را می آورد که عقل ، آنها را غیر ممکن و دروغ بودن آنها را قطعی می داند و معلوم می شود که او ادعای غیب و جرأت بر افترا و کذب را داشته است».

ابن عربی رکن عالم!

وی درباره ی خود می گوید :

«ما [آن چهار رکنی] بودیم که پیکره ی جهان و انسان بر آنها بنا شده بود».

ابن عربی از اوتاد چهارگانه است و رکن حجرالاسود برای اوست!

او برای خویش ادعا دارد که «وی از اوتاد چهارگانه است و رکن حجر

آشکار شدن حقایق برای او !

همچنین در ده ها مورد ادعا می کند که حقایق برایش آشکار شده است . در این باره به کتاب فتوحات و غیره نگاه می شود.

معارف را از روح الامین فرا می گیرد!

ابن عربی در کتاب عنقاء مغرب ، فراوان به خودستایی می پردازد و در آن می آورد که وی این کتاب را با دستوری که برای وی آمده ، نوشته است و نامگذاری آن نیز بعد از گرفتن ورد انجام شده است تا اینکه می گوید :

« همه ی آنچه را که در برابر چشم فرد ناقد و بصیر آشکار کرده ایم ، همگی از آموخته های روح الامین است...».

و نیز می آورد که کتاب عنقاء مغرب را خدا برای وی فرو فرستاده است و به دست وی برای بندگانش آشکار کرده است.

تألیف فصوص الحکم به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله!

او در فصوص الحکم ادعا می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وی را به نوشتن این کتاب دستور داده و او در این کتاب چیزی را آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله برایش مشخص کرده است.

فتوحات را به امر پروردگار نوشته است!

ابن عربی می گوید :

« خداوند تعالی [این کتاب را] به دست ما چنین ترتیب داده است و ما به رأی و عقل خود در آن دخالتی نکردیم ، خداوند همه ی آنچه را که عالم در وجود می نویسد ، یا الهام بر قلب ها املا می کند ، پس عالم کتاب مسطور الهی است».

او در فتوحات ادعا می کند که هنگامی که درباره ی اوایل سوره ها حرف می زند اینها را به فرمان خدایش انجام می دهد:

«من جز از طریق اذن و اجازه سخن نمی گویم و در همان میزانی که برایم مشخص شده توقف می کنم . این تألیف و سایر تألیفات ما مثل تألیفات دیگران نیست و ما در آن به راه سایر مؤمنین نمی رویم چرا که هر مؤلفی تحت اختیار خویش است هر چند که در اختیار خود مجبور است ، و یا تحت آن علمی است که به طور خاص آن را پراکنده می سازد و هر چه را می خواهد می گوید و از هر چه می خواهد امساک می کند».

قدیحی ، بعد از آن که تمام این عبارت را می آورد ، بر آن حاشیه زده و می گوید :

«بنگر به این ادعا که جز برای پیامبر مرسل انجام نمی گیرد چرا که وی به صراحت می گوید جز از طرق وحی الهام شده بر قلبش ، که خداوند قادر بدو یاد داده است سخن نمی گوید . و این ادعا اقتضا دارد که از مضامین قرآن و حدیث بی نیاز باشد ، و واجب می کند که بدو ایمان بیاورند همانطور که رسول به پیامبران و رسولان ایمان آورد».

و نیز ابن عربی وقتی درباره ی معانی «الم . در سوره ی بقره» سخن می گوید نظیر چنین ادعایی رامطرح می کند و می گوید که از روی هوای نفس یا اختیار مسأله ای را بیان نمی کند ، و جز از طرق وحی الهی و فرمان او چیزی نمی گوید.

خضر و ابن عربی!

وی می پندارد که بارها با حضرت خضر علیه السلام همراه شده است.

خداوند را در خواب دیدن!

می پندارد که در عالم رؤیا پروردگارش را دیده است که به او می گوید : بندگام را نصیحت کن ؛ و در مناسبت های متعدد این دیدار خداوند برایش تکرار شده است.

شناخت نکات ظریف !

او می گوید : «جز آنکه در این جا نکات دقیقی است که جز امثال ما آن را نمی داند».

حالت های بیهوشی (از خود بی خود شدن)!

درباره ی خویش می گوید :

«... و اما اعتبار فرد بیهوش ، این فرد صاحب حال است ، کسی که جلال الهی وی را فانی ساخته و یا جمال الهی وی را شیدا و سرگردان ساخته است لذا هیچ درک ندارد و در این حالت غیبت (بی خودی) حق متولی اوست و هرچه بخواهد بر او اجرا می کند. و من مدتی در این حالت مانده ام و چیزی از حرکات نماز جماعت را ضایع نساختم و بدون اینکه بخواهم و علمی به همه ی اینها داشته باشم اعمال را به کامل ترین صورتی که امام انجام می دهد ادا کرده ام . پس زمانی که به هوش آمدم و به حس د در عالم شهادت بازگشتم حاضران مرا خبر دادند که از تکالیفی که به عهده من بوده چیزی فوت

و از اهل طریق ما کسانی هستند که این حالت برایشان رخ نمی دهد و این حالت ، حالت شریفی است که زبان گناه بر آن اری نمی گردد».

سپس نظیر این حالت را برای شبلی ذکر می کند.

اما ابن عربی برایمان مشخص نمی سازد که حکم عبادت ها و نمازهایش در آن حالت چیست ، آیا حکم کسی را دارد که داخل در اغماء و بیهوشی می شود ، و واجب است عبادت هایش ار اعاده کند ؟ وی به کدام یک از این دو مقوله پایبند است؟!

وارث پیامبر و دیدن پشت خود!

وی ادعا می کند که وارث پیامبر صلی الله علیه و اله در حالت پیامبری است تا جایی که پشت سر خود را می بیند:

«وقتی که در این مقام وارث ایشان صلی الله علیه و [و آله] وسلم گردیدم ، این حالت برایم به وجود آمد. در شهر فاس در مسجد ازهر با مردم نماز می خواندم وقتی داخل محراب شدم همه ی ذاتم یک چشم شد و از تمامی جهات می دیدم همانگونه که روبرویم را می دیدم ؛ و هیچ کس از داخل یا وارد شونده بود ، از جماعت ، از دید من پنهان نبود تا جایی که چه بسا کسی که با من یک رکعت نماز خوانده بود ، و اشتباه می کرد ، وقتی که با من یک رکعت نماز خوانده بود ، و اشتباه می کرد ، وقتی که من سلام دادم و به طرف جماعت برگشتم تا دعا کنم آن مرد را می دیدم که جبران آن چه را از دست رفته بود می کند و در کی رکعت اشتباه میکند و من به او می گفتم این جا و آن جا اشتباه کردی و او نمازش را تمام می کرد و متوجه می شد . و این چیزها و این حالات را کسی جز چشده ی آنها درک نمی کند. و کسی که دارای این حالات است ، هر جا که قبله باشد رو به سوی آن است ، و من خودای را چشیده ام ، لذا جز صاحب این حالت شایسته نیست کسی بر روی مرکب نماز بخواند».

گنگی (لال شدن)!

او می گوید :

« ا را شاگردی بود ، اما وی حالت لال بودن را بر خود حفظ نکرد لذا حیوانیتش را محقق نساخت ؛ اما زمانی که خداوند مرا در این مقام قرار داد حیوانیت خود را محقق ساختم و چنان شد که می دیدم و می خواستم از آنچه که مشاهده می کنم سخن بگویم اما نمی توانستم و میان خود و گنگ هایی که حرف نمی زنند فرقی نیافتم».

خداوند پیامبران برجسته اش را به وی نشان داده است!

وی می گوید: ... و بدان که وقتی خداوند مرا آگاه ساخت و پیامبران بزرگش علیه السلام و انبیاءش از آدم تا محمد (صلی الله علیهم و سلم) را به من نشان داد ، در مکانی در قریبه بودم که سال اقامت داشتم. در آن حالت از گروه پیامبران جز هود علیه السلام کسی با من سخن نگفت و او (هود) را مردی تنومند و نیکو صورت ، خوش بیان ، عارف به امور و کاشف دیدم، و دلیل من بر کشف وی بر امور ، این آیه هاست : «ما من دابةٍ إلا هو آخذٌ بناصيتها إن ربي على صراطٍ مستقیم» [هود گفت : هیچ جنبنده ای نیست مگر این که عنان وی به دست خداست و پروردگار من بر راه مستقیم است].

ملائکه از رسول خدا علیه السلام افضلند!

وی می گوید :

«و اما مسأله ی «طبولیّه» که میان مردم است و در مورد اختلاف مردم در برتری ملائکه ب است ، من در این باره – در واقعه ای – از رسول خد صلی الله علیه [وآله] وسلم پرسیدم ، به من گفت که ملائکه برترند . پس من گفتم : یا رسول الله اگر از من بپرسند دلیل بر آن چیست ؟ چه بگویم؟ حضرت به من اشاره کرد که : شما دانسته اید که من برترین مردمانم نزد شما ثابت و صحیح است – واین حدیث صحیح است – که من از طرف خدا به شما گفتم که خداوند فرمود : هرکس در نفس خویش مرا یاد کند من هم او را در نفس خود یاد می کنم و هرکس مرا میان گروهی یاد کند من در میان گروهی برتر از آنها ، از او یاد می کنم».

و چه بسا کسی خدا را در محفلی یاد کند که مندر میان آنها باشم و خدا نیز از او در محفلی یاد می کند که از محفلی که من در میان آنها بوده ام برتر است.

و من (ابن عربی) از چیزی به اندازه ی این مسأله شاد نشدم

گنج کعبه به خاطر سببی که میان او و خداست بدو رسیده است!

ابن عربی در مورد گنج کعبه می گوید :

«و بدان که خداوند در کعبه گنجی را به ودیعه نهاد و پیامبر صلی علیه و[آله] و سلم خواست که آن را بیرون آورد و اتفاق کند اما از برای مصلحتی که دید ، در مورد گنج امر دیگری برایش پدیدار شد ، بعد از آن عُمَر خواست که آن را بیرون آورد اما از برای اقتدا به پیامبر صلی الله علیه و [آله] وسلم از انی کار امتناع کرد و آن گنج تاکنون در کعبه است.

اما برای من لوحی طلائی از آن گنج آوردند در حالی که من در سال شکاف و اثر غلظت انگشتی بود. عرض آن یک وجب و طول آن یک وجب یا بیشتر قلمی که نمی شناختم نوشته بود.

و این امر به سببی بود که میان من و خدا رخ داد. و من از خدا خواستم تا از برای رعایت ادب نسبت به رسول خدا خواستم تا از برای رعایت ادب نسبت به رسول خدا صلی الله علیه [وآله] و سلم آن را به جایگاهش برگرداند. و اگر آن را برای مردم می بردم فتنه ای کور برپا می شد لذا از برای این مصلحت نیز آن را رها کردم ، و پیامبر صلی الله علیه[وآله] و سلم بیهوه آن را رها نکرد بلکه آن را

رها کرد تا قائم در آخرالزمان به دستور خدا آن را خارج کند ، همان که زمین را از قسط و عدل پر می سد ...».

فقاہت دختر شیرخوار و سخن گفتن او!

او می گوید :

«برای من درباره ی شیرخوارم که کمتر از یک سال داشت اتفاقی افتاد: من به او گفتم ای دخترم – او به من گوش داد – درباره ی مردی که با زنش نزدیکی کرده اما آب منی او خارج نشده چه می گویی؟ دخترک گفت : بر وی غسل واجب است . و از این سخن گفتن او ، جدّه اش بیهوش شد و من این را به چشم خود دیدم».

درباره ی معارف در سینه ی وی !

او می گوید :

«و آنگاه در دیدم خداوند تعالی باب حکمت را بر قلبم گشود و دریا‌های آن را در قلبم جاری کرد تا جایی که – سوگند به خدا – به گسترده ی این دریا می نگریستم آنگاه که بادهای شدید بر آن ورزیدن گرفت و امواج آن بالا رفت.

سپس به تمّوج دریای معارف و اسرار در سینه ام نگاه کردم و هنگام تمّوج دریای علم در سینه ام و حرکت آن ، گسترده آن را با وجود توصیفاتی که از امواج متلاطم آن کردیم ، [باز هم] ساکن و بدون تحرّک یافتم مخصوصاً در مکه ی مشرفه ، و از این حالت هراسی شدید و عظیم و بیمی نابودگر به من دست داد پس تصمیم گرفتم میعاد را قطع کنم و برای مردم سخن نگویم و به من فرمان داده شده که به خاطر حق و از روی اجبار بنشینم و پند دهم و من هم نشستم و سخ ...».

در این جا برخی از دوستان – به شوخی یا جدی – گفته اند که شاید سخن وی حقیقت است و به این صورت که برخی شیاطین جن به وی چنان دستوری داده اند ، و شاید همان است که اینها را برای او زینت داده و دریای معارف را در سینه اش به او نشان داده است!!

یگانه ی عصر

بر در مدخل سرداب قبر ابن عربی بیتی نگاشته شده که در آن ابن عربی به مدح خویش پرداخته است و می گوید :

ولکل عصر واحدٌ یسمو به و أنا لِباقی العصر ذاک الواحدُ

(در هر دوره ای یک نفر هست که آن را دوره به او اوج می گیرد و رفعت می یابد ، و من برای بقیه ی دوران ها همان یک نفر هستم).

شاید این حرف را از خیالات شاعران بر شمارند و بگویند سخنی شاعرانه است اما بعد از آنچه که درباره ی وی خواندیم ، می دانیم که مقصود ابن عربی دلالت صریح و لفظی کلام است.

حال آن که یگانه ی عصر حضرت صاحب الأمر (عج) است نه دیگران ، و هرکس ادعایی غیر از این بکند خوار و زبون گشته است.

اشتراک ابن عربی با پیامبر صلی الله علیه وآله در حکم و قضاوت!

ابن عربی از مقامی که آن را در عالم مثال و حضور حضرت جلال دیده است سخن می گوید و بیان می دارد که وی پیامبر صلی الله را در خواب دیده و در حالی که صدیق در سمت راست و فاروق در سمت چپ او بوده اند ... ؛ می گوید :

«سَرورِ اعلی و چشمه ی شیرین و گوار و نور اُکشف اُجل به من رو نمود و مرا در ورای ختم دید ، و این به خاطر اشتراکی بود که با او داشتم ... و سَرور (پیامبر) به او گفت : این همانند و پسر و

«

منزل عَزّت صوفیه !

او می گوید : و ما را منزل و مقام « » است که برای ما نیست و ششمین منزل است ، اما این منزل عزت که ما راست ، میان ما به تفضّل داده شده است.

ابن عربی از پیامبر صلی الله علیه وآله بلند مرتبه است!

ابن عربی از پیامبر صلی الله علیه وآله بلند مرتبه تر است !

قیصری در شر فصّ شیئی ، به نقل از ابن عربی در فتوحات گفته است : «وی [در رؤیا] دیواری از طلا و قره دید و در آن دیوار جای دو خشت خالی بود یک از طلا و دیگری از نقره ، و او در جای آ دو خشت جا گرفته است » ؛ در ادامه می گوید : «و من تردید نکردم که من بیننده ی آن رؤیا بودم و تردید نکردم که من در جای آن دو خشت جا گرفتم و دیوار با من کامل می شود...»

و معنای این سخن این است که وی خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله برتر دانسته است.

او در فتوحات می گوید :

ما علاوه بر ایمان بر اخبار ، دارای کشف و شهود نیز هستیم و شنیده ایم (یا دیده ایم) که سنگ ها ذکر خدا می گویند با زبانی گویا که گوش های ما از آنها می شوند و آنها ما را چون عارفان به جلال الهی خطاب قرار می دهند ، به گونه ای که هر انسانی آن را درک نمی کند.

البته ابن عربی خودستایی های دیگری نیز دارد که مجال پیگیری آنها نیست و برای مشاهده ی نمونه های دیگر ، به کتاب فتوحات و سایر کتاب های او مراجعه شود.

اولیاء و اقطاب

معجزات اولیای صوفیه

در کتاب حاضر به مواردی اشاره کردیم که نشان می دهد ابن عربی برای اولیای صوفیه مقام نبوت – البته بدون تشریح – را ادعا می کند ؛ علاوه بر این برای آنها کرامات و کارهای عجیبی ذکر می کند که گاه به حدّ اعجاز می رسد.

ما می دانیم که ذکر کرامات دروغین و افزون ساختن آنها باعث تضعیف و از بین بردن مقام های معنوی و بی اهمیت شدن کرامات می گردد. برای مثال اگر تعداد مراجع زیاد شوند مقام مرجعیت نزد افراد ، ضعیف یا بی ارج می شود ، و یا اگر افراد زیادی ادعای مقامات و کرامات کنند این امر وهن و بی ارزشی می گردد و ارزش و امتیاز انبیا و اولیای حقیقی را پایین می آورد . و نیز زیاد شدن زیارتگاه ها و امامکن مقدّس ، از آن ارزش معنوی که شایسته ی اماکن و زیارتگاه های اهل بیت علیه السلام است ، می کاهد . از همین روست که رواج ادعای کرامت و معجزه ، باعث می شود که این دو امر نزد مردم امری وهن و بی ارزش گردد تا آن جا که همه ی مردم به همان راحتی که آب و غذا می خورند به آن نیز می پردازند. لذا ارزش پیامبری کم می گردد و رسول خدا صلی الله علیه و آله که علت و بهانه ی وجود جهان و پیامبر خاتم است همچون یکی از اولیای صوفیه می شود و مرتبه ی ایشان و سایر انبیا نزد مردم پایین می آید و قداست آنها کم می شود و دیگر نشانه ای برای امتیاز ایشان باقی نمی ماند.

آری ، در این صورت اهل امامت عظمی و آیات بزرگ الهی همچون دیگر مردم می شوند و بزرگ ترین و بزرگوارترین آنه هم به پایین ترین مرتبه ی هر یک از اولیای صوفیه که در طول و عرض سرزمین ها پراکنده اند نمی رسد ، و امامت و معنای آن ، در ژرفای این دریای متلاطم ادعاها گم میشود و دیگر هیچ ضابطه یا علامتی برای تشخیص راستگو از دروغگو و ولیّ از شقیّ و اهل ایمان از اولیای شیطان باقی نمی ماند.

شاید این ضایع ساختن [مقدسات] که شیوه ای هوشمندانه عهده دار انجام آن است امری تصادفی نباشد ، بلکه افرادی وجود ندارد که خواهان اشاعه و استمرار و توسعه ی آن هستند ، چرا که این امر به گونه ای است که در میان تمام گروه ها و طبقات مردم طرفدار دارد و تا زمانی که [مردم این گونه اند ، این امر] راهی آسان برا ادعای این مقام های تحریک برانگیز و رسیدن به مراتب خیالی تقدیسی خواهد بود ، بدون اینکه نیاز به تلاش و یا بذل مال داشته باشد.

و اگر به طور یقین هم نتوانیم بگوییم که برخی هستند که مردم را به این گرایش (یعنی تصوف و رسیدن به کرامات) تشویق میکنند و آن روش را می پرورانند و حفش می نمایند لااقل می توانیم بگوییم که این شیوه ، کسی از «اهل دنیا» را آزرده نمی سازد بلکه در بسیاری موارد رضایت و شیفتگی آنها را نیز به همراه می آورد.

به هر حال ما بر آنیم که به مواردی اندک اشاره کنیم که بیانگر روش کلی متصوفه باشد. روشی که در آن هاله هایی از تقدس برای خود می آورند و کرامت هایی اختراع میکنند ، و نشان می دهند که از لذت ها بیزار و از دنیا رویگردان هستند ، حال آن که خود این رفتار باعث میشود که بازار آنها گرم شود و بیشتر بر مردم مسلط شوند و خردهایشان رابه کار گیرند و نزد افراد ساده لوح به برترین درجه های کرامت برسند و در وجدان پاک آنها جایگاهی را به دست آورند که بر پایه ی الهام و معجزه و کرامت استوار است.

آری ، اینان برای خویش این چنین سلسله مقام ها اختراع می کنند ، با هیکل هایی موهوم ، و مراتب و القاب و طبقاتی که نامفهوم است و نمونه ی بارز آن در فتوحات مکیه ی محی الدین بن عربی به چشم می خورد که شامل طبقات اولیا ، اسم ها ، مراتب ، تعداد و ویژگی هایشان می باشد که همه جز ترتیب هایی ذهنی و اصطلاحاتی ذوقی چیزی پیش نیست ، کلماتی که نه قرآن و نه درکلام پیامبر صلی الله علیه و آله – که برترین موجودات و انسان هاست – و ائمه ی علیه السلام دلیلی برای اثبات آنها نیست.

در این جا نمونه هایی از این ادعاهای بزرگ و برخی از کرامات و معجزاتی را که کتاب های ابن عربی مشحون از آنهاست می آوریم:

بی نیازی متصوفه از معصوم ، و اولیا برتر از انبیا!

متصوفه ادعا می کنند که معارف الهی را از طریق کشف و شهود به دست می آورند . این ادعا عرصه را برای ادعای بی نیاز بودن از معصوم گسترده است و ایشان را بر آن داشته است که ادعا کنند علوم و معارفی را در می یابند که هیچ فرشته ی مقرب و یا پیامبر مرسلی به آنها نرسیده است.

ابن عربی می گوید :

«بعضی از ما در علم خود دست خوش حیرت گشت و گفت : «العجزُ عن درک الإدراک إدراک» برخی دیگر علم پیدا کرد و چیزی نگفت ، که ای بالاترین گفتار است . او از علم خود به خاموشی رسید چنان که آن دیگری به عجز رسید و آن که به خاموشی رسید ، در علم به حق بالاترین است و این درج از علم جز خاتم رسل و خاتم اولیاء را حاصل نیامد. هیچ یک از انبیاء و مرسلین حق را نمی بینند مگر از مشکلات رسول خاتم ، و باز هیچ یک از اولیاء او را نمی بینند مگر از مشکلات ولیّ خاتم. حتی رسولان حق ، اگر او را ببینند از مشکلات خاتم اولیاء می بینند و هر چند رشته رسالت و نبوت – یعنی نبوت و رسالت تشریح – قطع شده است ولی رشته ی ولایت هرگز قطع نمی شود. پس رسولان از آن حیث که ولیّ باشند حق را جز از مشکت خاتم اولیاء نمی بینند [و چون رسولان چنانند] اولیای که در درجات پایین تر هستند چگونه چنان نباشند؟

اگر چه خاتم اولیاء تابع احکامی است که خاتم رسل تشریح فرموده است لیکن این منافی مقام او نیست و سخنی را که گفتیم نقض نمی کند زیرا که او از یک روی فروتر است و از روی دیگر برتر ، و در ظاهر شرع ما نیز آنچه در ترجیح حکم عمر درباره ی اسیران بدر و حدیث «تأثیر نخل» مؤید این سخن است . کامل را لازم نمی آید که در هر چیز و در هر پایه مقدم بر دیگران نظر بر تقدّم در مرتبه ی علم بالله است ، که مطلوب آنان در آن جاست و خاطر ایشان را به حوادث جهان تعلق نباشد ؛ پس آنچه را گفتیم فهم کن!

و چون پیغمبر صلی الله علیه [وآله] و سلم نبوت را به دیواری از خشت تشبیه کرد که ساختمان آن کامل شده و تنها جای یک خشت از آن خالی مانده ، پس پیغمبر خود آن خشت بود. اما خاتم اولیاء رانیز این رؤیا دست می دهد و همان را که پیغمبر تمثیل فرمود می بیند لیکن در دیوار جای دوخشت را خالی می یابد: خشت های دیوار پاره ای زرّین و پاره ای سیمینند و این دو خشت را می بینید که دیوار کم دارد و بدان ها کمال می پذیرد ، خشتی از زر و خشتی از سیم . پس خود رابه جای آن دو خشت می بیند ؛ خاتم اولیاء همان دو خشت است که دیوار به آن کمال می یابد . و سبب آنکه ختم اولیاء آن را دو خشت می بیند این است که وی در ظاهر تابع شریعت خاتم پیامبران است و خاتم پیغمبران جای خشت سیمین است ، و او ظاهر خاتم اولیاء و احکام تابعه ی آن می باشد . ولی خاتم اولیاء همان را که به صورت ظاهر به طریق متابعت فرا می گیرد در باطن بی واسطه از خدا أخذ می کند زیرا او امر را چنان که هست می بیند و باید که این گونه ببیند ، چه خاتم اولیاء در باطن به جای خشت زرین است و از همان معدن فرا می گیرد که فرشته ی وحی پیغمبر فرا می گیرد. پس اگر آنچه را اشارت کردم دریابی ، علم نافع به هر چیز حاصل کنی.

انبیاء از زمان آدم تا آخرین آنان بی هیچ استثناء از مشکات خاتم النبیین أخذ کرده اند و اگر چه وجود خاکی خاتم النبیین متأخر افتاد لیکن حقیقت او موجود بود و همان است که فرمود «کنْتُ نبیاً و آدمُ بین الماء و الطین» و حال آنکه انبیاء دیگر آنگاه به نبوت می رسیدند که مبعوث می شوند.

همین طور خاتم اولیاء نیز ولیّ بود درحالی که آدم میان آب و گل بود و ولایت اولیاء دیگر موقوف بود به تحصیل شرایط ولایت اتصاف به اخلاق الهی ...».

این عربی در ادامه ی سخن ، بعد از ذکر قطع شدن نبوت تشریحی ، می گوید :

«جز آنکه خداوند به بندگانش لطف کرد و نبوت عامه را که در آن تشریحی نیست برای آنها باقی گذارد. و تشریح را برای آنها به صورت اجتهاد در احکام باقی گذارد و وراثت را برای آنها در تشریح قرار داد و فرمود : علماء میراث دار انبیاء هستند ، و این میراث جز در اجتهاد ایشان در احکام ، که حالت تشریح را دارد، نیست.

بنابراین اگر که دیدی پیامبر سخنی می گوید که خارج از تشریح است ، این سخن از آن جهت است که او ولیّ و عارف است لذا مقام وی از آن جهت که عالم است کامل تر و برتر است از آن جهت که رسول است و یا صاحب تشریح و شریعت است.

لذا اگر شنیدی کسی از اهل حق خود می گوید و یا از پیامبر صلی الله علیه [وآله] و سلم نقل می کند که ولایت از نبوت برتر است مقصود آن گوینده ، جز آنچه ما گفتیم نمی باشد».

یا می گوید :

«ولیّ از نبیّ رسول برتر است و مقصد از آن در شخص واحد است یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله از آن حیث که ولیّ است کامل تر است از آن حیث که نبی و رسول امت است نه اینکه ولیّ که تابع

«

تا اینکه می گوید :

شرع به اعمال مخصوصی تکلیف می کند و یا از افعال مخصوصی نهی می کند و جایگاه آن این دنیاست که تمام شدنی است. اما ولایت چنین نیست چرا که اگر ولایت پایان پذیرد از آن حیث که هست پایان یابد اسمی از آن بر جای نمی ماند.

«ولیّ» نامی ماندگار برای خداست که برای بندگانش به صورت تخلّق و تحقّق و تعلق می باشد [تخلّق بندگان به اخلاق الهی (فنا در افعال و صفات) ، و تحقّق آنها به ذات الهی (فنا در ذات) ، و به حسب تعلق اعیان ثابته ایشان به اتصاف به صفت ولایت یا به تعلق ایشان به بقای .] و خداوند به

«عزیز» فرمود: اگر از سؤال کردن در باره ی ماهیت خدا باز نایستی اسم تو را از دیوان نبوت پاک می کنم و امر برای تو به صورت تجلی و کشف می آید .

تا اینکه می گوید: «نبوت و رسالت رتبه ای مخصوص در ولایت است ، بنا بر برخی از مراتب که ولایت

سخنان ابن عربی درباره ی اثبات نبوت عامّه برای اولیا ، و اینکه این نبوت عامه قطع نمی شود و آنچه قطع شدنی است نبوت تشریحی است ، فراوان است.

جانشینان پیامبر صلی الله علیه وآله

ابن عربی در مورد جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

» همین پیامبر خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم از دنیا رفت و کسی را به جانشینی خود نگمارد و مشخص نساخت چرا که می دانست در امتش کسانی هستند که خلافت را [بدون واسطه] پروردگارشان می گیرند و در عین حال با حکم شریعت نیز موافقت ، و از آن جا که پیامبر صلی الله یه [وآله] وسلم این را می دانست تعیین خلیفه را منحصر به خود نکرد ، چرا که خداوند در زمین جانشینانی دارد که از معدن پیامبر و پیامبران آخذ میکند..».

گوساله پرستان ، خدا پرستند!

ابن عربی درباره ی کسانی که در زمان موسی علیه السلام گوساله را پرستیدند می گوید :

«موسی از هارون به آن کار داناتر بود چرا که می دانست اصحاب گوساله چه می پرستند ، زیرا می دانست که خداوند حکم کرده که جز او را نپرستند و خداوند نیز به چیزی حکم نمی کند مگر اینکه آن چیز واقع می شود.».

گوساله نمونه ای از تجلیات الهی!

تا اینکه می گوید :

«به خدای خود بنگر» و خداوند آن (گوساله) را به شیوه ی تنبیه و تعلیم خدا نامید ، چرا که دانست آن ، برخی از تجلیات الهی است.».

خاتم اولیاء همان خاتم نبوت مطلقه است!

در این باره می گوید :

«و اما ختم ولایت محمدی ، از آن مردی عرب است که از با اصل و نسب ترین آنهاست ، وی در او را دیدیم و علامتی را که در وی است و از دید بندگان پنهان است مشاهده نمودم ، و خداوند آن را برای یمن نمایان ساخت تا اینکه خاتم ولایت محمدی را در او دیدم که همان خاتم نبوت مطلقه است که بسیاری از مردم آن را نمی دانند ، و خداوند او را با کسانی که او را انکار می کنند می آزماید.»

وهمانگونه که خداوند نبوت تشریحی را با محمد صلی الله علیه [وآله] وسلم ختم نمود ، با این ختم محمدی ، ولایتی را که از وراثت محمد حاصل می شود ختم می نماید ، البته این ولایتی که از سایر انبیاء وارث ابراهیم و موسی و عیسی هستند که اینها بعد از این ختم محمدی موجود هستند.»

خاتم اولیاء امام مهدی علیه السلام نیست!

ابن عربی می گوید :

«و شایسته است که ولایت خاصه ی محمدی ، خاتمی داشته باشد که با پیامبر صلّ الله علیه [وآله] وسلم همنام باشد و نیز جایز است با آن متفاوت باشد و این خاتم ، مهدی که « نام دارد نیست چار که مهدی از سلاله و عترت آن حضرت است و خاتم از سلاله ی حسّی و جسمی [محمد صلی الله علیه و آله] نیست بلکه از سلاله ی اخلاقی آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم است.»

کفار همان اولیاهستند!

ابن عربی در جای در «اولیاء در صفت دشمنان» می گوید:

و بنگر که خداوند چگونه اولیای خود را در صفت دشمنانش پنهان ساخته است و آن بدین گونه است که وقتی خداوند از اسم لطیف خود امینان را خلق کرد و در اسم جلیل خویش برایشان تجلی نمود او را

....

و غیرت از صفات محبّت است که در محبوب و عاشق به دو صورت مختلف وجود دارد. ایشان به خاطر غیرتی که بر خدا داشتند محبّت او را پنهان ساختند مانند «شبلی» و امثال وی ، خداوند هم با این غیرت نگذاشت که شناخته شوند. و خداوند تعالی فرمود «إن الذنی کفروا» یعنی کسانی که آنچه را مشاهدات خویش از اسرار وصال بر آنها پدیدار شد پوشانند. و فرمود : ناگزیرم شما را از ذاتم به صفاتم پوشانده و محبوب گردانم ، [اما] چون آمادگی و استعداد آن را نداشتند سرگشته شدند ، لذا آنان را بر زبان انبیا و رسولانم در این عالم بیم دادم ؛ پس ندانستند چون در عین جمع بودند ، بنابر این حق تعالی آنان را از عین تفرقه مخاطبشان ساخت و چون عالم تفضیل را نمی دانستند ، آمادگی اش را

نداشتند زیرا عشق سرا پرده ی سلطنتش را در دل های ایشان - از جهت غیرت از جانب حق در آن

-

پس حق تعالی پیغمبرش صلی الله علیه [وآله] وسلم را از جهت روح و قرآن خبر داد درباره ی آن سببی که باعث شده بود آنها نتوانند به آنچه آنها را به سوی آن فرا می خواند پاسخ دهند و فرمود : «خَتَمَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (خداوند بر قلب هاشان مهر زد) پس جز کلام خدا به گوش آنها نمی رسد» علی سمعهم» (و بر گوش هایشان) پس جز سخن او را بر زبان عالم به زبان ولغت آنان سخن می گوید: «وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ» (بر چشم هاشان نیز پرده ای است) از ضیاء و درخشش او ، زیرا او نور است ، چون دارای جلال و هیبت است ، که مراد صفتی است که در آن صفت پیش از آن بر آنان تجلی کرد.

تعالی آنان را در دریا های لذت ، غرق به مشاهده ی ذات باقی گذاشت و بدیشان فرمود که شما ناگزیر از عذابی بزرگ هستید «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» پس نفهمیدند عذاب چیست؟ این به جهت اتحاد صفت بود نزد آنان ، بنابر این بر ایشان عالم کون و فساد را پدید آورد و در آن حال تمام بدیشان آموخت و بر عرش رحمانی فرودشان آورد در گنجینه های غیب عیوبش در نزد او پنهان بودند و چون چشم فرشتگان بر آنان افتاد در مقابلشان به سجده افتادند در پی آن امر [فرشتگان] را تعلیم اسماء کردند.

اما ابو یزید نه توان استواء و ایستادن را داشت و نه طاقت عذاب را ، لذا در جا بیهوش شد و حق تعالی : «حَبِيبِمْ رَا بَه مَن بَاذ گَرْدَانِیْد زِیْرَا تَوَان دُو رِیْش رَا نَدَارَم» .

پس ابویزید به سبب شوق و خطاب پوشیده شد و کافران و پوشیدگان (ذات و صفات) باقی ماندند و از به کرسی فرود آمدند و بر ایشان « أَشْكَارُ شُد لَذَا دَر یَك سَوْم بَاقِی مَانْدَه ی شَب بَر آن [دو قدم] در این نشئه ی جسمی به آسمان نفس دنیا [از کرسی] فرود آمدند» .

و نیز می گوید : «ابویزید در مورچه ای که آن را کشت دمید پس مورچه زنده شد و او «عیسوی المشهد»

کتاب تذکرة الاولیاء سرشار از این کرامات و معجزات برای صوفیان است . که برای اطلاعات بیشتر

نشانه ها و شیوه ها

کسی که به مطالعه ی زندگی ابن عربی بپردازد در می یابد که شیوه ی وی از شیوه ی شیعیان و تشیع و آنچه که اهل بیت علیه السلام مقرر کرده اند به دور است و در زمینه های گوناگونی که سخن گفته نشانه های تسنن از شیوه های او را می آوریم.

دعای ختم صحیح بخاری

وی در باب آخر فتوحات ، در دعا می گوید :

«خدایا خیر را به گوش ما برسان و ما را از خیر با خیر ساز ؛ خداوند سلامتی را روزی ما گرداند و آن را برای ما باقی نگه دارد و قلب های ما را بر تقوی جمع گرداند و ما را بدانچه دوست می دارد وی می پسندد موفق گرداند : «ربنا تَوَخُّدْنَا إِنَّ نَسِينَا أَوْ خَطَانَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَي الذِّينِ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارحمنا أنت مولانا فانصرنا على القوم الكافرين»

و بعد می گوید :

«این دعا را در خواب از رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم شنیدم ه بعد از آنکه کتاب صحیح بخاری را برایشان خواندند انی دعا را تلاوت کرد. و آن در سال در مکه میان باب «
«أجیاد» بود . و همو بود که کتاب احیاء ابو حامد غزالی را برا ما می خوا .

وضوی ابن عربی

نیازی نیست که اشاره کنیم همگان ، تفاوت میان وضوی اهل سنت و شیعه رامی دانند . شیعه در وضو پاهای خود را نمی شوید و به جای آن بر روی پاها از سر انگشتان تا کعب پا مسح می کشد و نیز اطراف گوش را مسح نمی کشد.

اما وضوی ابن عربی شباهتی به وضوی شیعه ندارد بلکه عین وضوی اهل سنت است وی پاها را می شوید و معتقد است مسح جلو سر کافی نیست بلکه مسح اطراف گوش ها را نیز اضافه می کند.

ابن عربی قائل به قیاس نیست اما آن را جایز می داند

ابن عربی درباره ی قیاس و جواز آن می گوید:

«اما قیاس ، در قبول آن از جهت دلالت و اصالت اختلاف نظر وجود دارد ، زیرا آن به وجهی معقول به نظر میرسد پس در مواردی قبول آن اقوای به نظر می رسد و گاهی این طور نیست . با همه ی اینها ، قیاس دلیل قطعی نمی باشد و این موضوع شبیهه «
« است که هر چند مفید علم نمی باشد

این موضوع شبیهه » « است که هر چند مفید علم نمی باشد ، اتفاق نظر در قبول آن (خبر واحد) وجود دارد . و آن اصلی از اصول اثبات احکام است ، پس قیاس نیز باید مثل آن به حساب آید ، اگر قیاس جلی باشد شکی در آن حال نگفته ام – من اجازه ی حکم بدان را ، درباره ی کسی که اجتهادش وی را به اثبات قیاس کشانیده ، دارم. خواه در اجتهاد خود راه خطا پیموده باشد خواه راه درست ؛ زیرا شارع حکم مجتهد را تنفیذ کرده است – اگر چه خطا کرده باشد – و مجتهد در هر حال مأجور است. پس اگر مجتهد در اثبات قیاس استناد دلیل از کتاب و یا سنت و یا اجماع و یا هر اصلی از آن نمی کرد ، وی نزد منصف – قیاس جلی در دلالت از خبر صحیح واحد ، قوی تر در حکم باشد» .

تا اینکه رد صفحات بعد می گوید :

«ما یقین داریم در آن (مسأله ی فرعی) ناگزیر بر حکمی الهی مشروع می باشد ، و چون راه ها بسته شده است ، بازگشت به اصل که نظر عقلی است می کنیم و پایه های اثبات ایناصل را قواعد کتاب و سنت قرار می دهیم و در آن از منظر عقلی نظر عقلی ، اصلی از اصول ادله ی اثبات احکام می دانیم که مسکوت گذاشته است و به سبب علتی معقول بدان تصریح نکرده ، ما آن را قیاس کردیم و بعید نیست که این قیاس ما مقصود شارع باشد که در مواضع ضرورت – وقتی نصّ معینی نیافتیم – بین آن دو جمع می شود ؛ این مذهب و روش ما در این مسأله می باشد» .

سپس ابن عربی درباره تخطئه ی اثبات کنندگان قیاس سخن می گوید و معتقد است که این خطا گرفتن درست نیست.

می بینیم که ابن عربی این چنین سخن می گوید حال آن که خودش تصریح کرده است که قتل به قیاس نیست زیرا که پیامبر صلی الله علیه وآله به آن فرمان نداده است.

می بینیم که او در این مسئله بالا و پایین می رود و دو دل است و سعی دارد میان نپذیرفتن قیاس و حفظ مقام قیاس و قتلان بدان و اینکه حکم ایشان حجیت دارد و معذورند ، پیوند ایجاد کند.

او به دنبال این مطلب که پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم قیاس را به عنوان «یک اصل» می گیرند در آنچه که برایش از کتاب یا سنت و یا اجماع نصّی نمی یابند. پس پیامبر در این روز موفق به جمع شد شد با تقدیم نماز عصر و تأخیر نماز مغرب ، تا اثبات کنندگان قیاس از برای این تأخیر ، تأخیر را قیاس کنند و برای این تقدیم ، تقدیم را قیاس نمایند. و شارع مقرر کرده که حکم مجتهد حکمی مشروع است پس اینکه مجتهد ، قیاس را به عنوان اصلی شرعی و از روی دلیل و نظر و اجتهاد خود اثبات می کند ، حکمی شرعی است و شایسته نیست کسی که مذهبش قیاس نیست آن را بپذیرد. و اگر آن فرد قائل به قیاس نیست شارع آن را به عنوان حکمی مقرر کرده در حق کسی که با اجتهادش بدین حکم رسیده

است. پس هرکس بخواهد آن را رد کند ، بی شک حکمی را که شارع اثبات کرده رد نموده است
و همین طور است صاحب قیاس اگر که حکم «فرد قائل به ظاهر» (ظاهری) را رد کند...»

عمل به خبر شراب خوار در حالت هشیاری

وی خبر گرفتن از فاسق از جایز می داند حتی کسی که شراب می خورد اگر در حالت هشیاری سخن
بگوید.

اجماع تنها اجماع صحابه است نه دیگران

در این باره می گوید:

«اجماع تنها اجماع صحابه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله] و سلم است نه چیز دیگر ، و در غیر
دوره ی آنها اجماعی نیست که بدان حکم شود».

پیامبر بشری است که جز هنگامی که فرمان دهد تبعیت او لازم نیست

ابن عربی به لزوم پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله اعتقاد ندارد مگر هنگامی که فرمان دهد. در
این باره می گوید :

«و آن حضرت صلی الله علیه و آله] و سلم است همانند بشر حرکت می کند و همانند او خرسند یا
خشمگین می شود و پس ما را پیروی افعال وی جز در هنگامی که دستور به آن دهد لازم
نیست».

بدعت ها سنت های مشروع هستند

وی تصریح می کند که بدعت هایی که افرادی غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا می کنند سنت
هایی مشروع است ف و گوی می خواهد بدعت «تراویح» و غیر آن را صحیح جلوه دهد ، لذا می
گوید :

«و آنها بر دو قسم اند: سنتی که رسول بدان دستور داده بر آنها تشویق نموده یا آن را خود ان
داده و امتش را درانجام آن متخیر کرده است ، و سنتی که یکی از امت ابداع کرده و در آن پیروی
نموده که اجر آن و اجر عمل کننده به آن برای اوست».

در باره ی مشروعیت استحسان می گوید:

«اما [از جمله] سنت هایی که همان شرایی نیکو هستند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله] و سلم ، استحسان است که نزد فقهاء است ، و شافعی (رحمة الله) گفته : هرکس استحسان ورزد در واقع حکمی را وضع کرده است ؛ اما فقهاء این سخن او را مذمت کرده اند درحالی که او (رضی الله) از حقیقتی مشروع سخن گفت که کسی آن را نفهمید...».

تا اینکه می گوید : «هر کس استحسان ورزد - یعنی سنتی نیکو و حسنه ر بنیان نهد - حکمی شرعی را وضع کرده است. و شگفتا از مردمان که سخن شافعی را در این بیان نتوانستند بفهمند».

درود وی بر همه ی صحابه

آخرین عبارت وی در فتوحات این است:

» ما محمد خاتم پیامبران و بر آل او و تمامی صحابه ی او».

روشن است که شیعه فقط بر صحابه ی عادل که اندک هستند درود می فرستد یعنی کسانی که دشمنان امام علی علیه السلام و غاصبان حقش از جمله ی آنها نیستند. مثلاً شیعه از طلحه و زبیر و معاویه و دیگر دشمنان امام علی علیه السلام و یا کسانی که در روز عقبه شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را رم دادند و امثال عبدالله بن ابی و حکم بن ابی عاص و دیگران راضی نیست.

غیرت پیامبر صلی الله علیه و آله

وی درباره ی روز عید می گوید :

«در این روز حبشی ها در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله] و سلم بازی کردند درحالی که پیامبر ایستاده بود و آنها را تماشا می کرد و عایشه (رضی الله عنها) پشت سر آن حضرت بود».

با چشم پوشی از مسأله غیرت پیامبر صلی الله علیه و آله [نسبت به همسر خویش] آیا چنین عملی ، حتی از نظر اجتماعی ، از پیامبر صلی الله علیه و آله شایسته است؟! و حال آنکه پیامبر غیرتمندترین انسانهاست!

و آیا مسجد پیامبر محل بازی حبشی هاست؟

غنا در خانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله

ابن عربی می گوید:

«و در این روز دو مغنی زن وارد خانه ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شدند و در خانه ی حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ترانه خوانی کردند در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می شنید ، و هنگامی که ابوبکر (رضی الله عنه) داخل شد خواست بر آواز خوانان بشورد ، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به وی گفت : آنها را رها کن ابوبکر! چرا که روز عید است»

شرک ابوطا

می گوید :

«پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دستور غسل عمویش ابوطالب را داد در حالی که مشرک بود»

ما نمی دانیم چگونه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دستور غسل مشرک را داد!؟

وی حدیث صحیح مسل بن حجاج را از قول عباس و او به نقل از پیامبر صلی الله علیه وآله ذکر کرده که : «ابوطالب از همه ی اهل جهنم عذاب کمتری دارد و در پایش دو نعلین دارد که از آنها مغزش به جوش می آید» .

و به دنبال آن می گوید :

«بنگر که وی (ابوطالب) چگونه در محبت خود وقبول امر پیامبر راستین بود اما ترس از خلق و امید به آنها در وی جای گرفت ، و حقیقت آن بعثت از مرگ به صورت دو کفش از آتش پدیدار گشت ف و حکمت این که از شدت گرمای کفش ها مغزش به جوش میآید این است که در خبر صحیح آمده : «آیا شما را از سر کار و ستون آن و نوک کوهانش با خبر سازم؟ آن جهاد در راه خداست و...» است که ابوطالب از همه ی مردم بیشتر در راه رسول خدا جهاد کرد اما به دین وی در نیامد از ترس دشنام ، و گشت و این چنین حقیقت ترس از غیر خدا به صورت دو کفش از آتش می باشد که سبب ذوب شدن مغز او می گردد که همان سوختن سرش و نابودیش به سبب ذوب شدن می باشد» .

و نیز درباره ی نزول آیه ی : «إِنك لا تهدي من أحببت و لكن الله يهدي من يشاء» (در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی توانی هدایت کنی ، لیکن خداست که هرکه بخواهد هدایت می کند) می گوید :

«اگر تلاش و همت اثری می داشت ، بی گمان هیچ کس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کامل تر و بلند همت تر نیست اما در اسلام عمویش ابوطالب تأثیر نداشت و آیه ی مذکور درباره ی وی نازل .»

«تأثیر النخل»

ابن عربی درباره ی این که شارع حکم مجتهد را تقریر کرده است لذا دیگران اگر مجتهد را بر خطا ببینند حق ندارند حکم اجتهاد او را از میان ببرند ، می گوید :

«اصل این باب درباره ی آن است که فرد کامل آنچه را ناقص بدان اشاره می کند بپذیرد در مسأله ای که فرد ناقصی بدان آگاه تر است ؛ از جمله ی این موارد حدیث «تأثیر النخل» و این سخن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم به اصحابش است که «شما به مصالح دنیای خودتان آگاه ترید» و اینکه به حرف ایشان ، بازگشت. و نیز از جمله این موارد رجوع حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به سخن اصحاب خویش در روز بدر هنگام نزول بر آب است»

عدالت اهل مذاهب

ابن عربی می گوید :

«پیرو مذهب شافعی را در مقام حکم کردن نرسد که شهادت پیرو مذهب حنفی را در اعتقاد به حلال بودن نبیذ - - رد کند ؛ ولی اگر حنفی آن را نوشیده باشد حدّ می زند چون حاکم است و از راه دلیل خود آن را حرام می شمارد پس اقامه ی حدّ بر او واجب است.

و مانند حنفی در مقام حکم کردن ، هنگامی که مشاهده می کند پیرو مذهب شافعی با دخترش که از نطفه ی زنای خودش پدید آمده است ازدواج می کند ، این را نزد او (حاکم حنفی) شهادت می دهد بنابراین اگر عادل باشد شهادتش را رد نمی کند. و بین او و همسرش که در واقع دختر او از نسل و صلب خودش می باشد و از نطفه ی زنا پدید آمده است ، جدایی می افکند چون او حاکم است و دارای قدرت می باشد از آن رو که صاحب قدرت وقت می باشد»

در مورد صحابه

از اموری که اهل سنت بر آنها اصرار دارند حکم بر عدالت تمامی صحابه است و این که نمی توان در چیزی از اعمالشان بر آنها خرده گرفت ، اگر چه کسی از ایشان بر امام زمان خویش خروج نماید و لشکر به راه اندازد و جنگ را آغاز نماید و هزاران نفر را به کشتن دهد.

اما ابن عربی به صورت قاطع این اصل را بیان می کند به گونه ای که نمی توان کوچک ترین خرده ای بر یکی از صحابه گرفت . و ناراحتی خود را از کسی که حتی یکی از صحابه را لعن کند ابراز می رد در حالی که نسبت به جرائمی که از برخی صحابه سرزده مثل قتل مؤمنین و خروج بر امام دوره خویش ، خود را به تجاهل می زند ، و در این باره می گوید :

«به خدا که ای دوست من ، اینکه بشنوم برادرت عیسی علیه السلام با یکی از صحابه ی اکرام را سب کنند گوش مرا می آزارد»

و درحالی که درباره ی عثمان و معاویه و کارهای آن دو نماز عید سخن می گوید می آورد :

«پس گمان بدیشان (صحابه) نیکوست ، خدا از آنها راضی باشد و نمی توان بر آنها عیب گرفت اگر چه برخی بر برخی دیگر آسیب و آزار رسانند ، این مربوط به خود آنهاست و ما حق نداریم در م ی میان آنها دخالت کنیم و تعمق نماییم چرا که آنها اهل علم و اجتهاد بوده اند و از نظر زمانی به پیامبر نزدیک ؛ و آنها در هر حکمی که از باب اجتهاد بدهند مأجورند چه درست باشد چه نادرست» .

« مطالبی را در این باره آورده ایم ؛ برای اطلاع بیشتر به بحثی تحت عنوان «دفاع وی از معاویه در بدعتش» .

در متن پیشین نیز گفتیم که به نظر ابن عربی : «گمان نسبت به صحابه» نیکوست و نمی توان از آنها عیب گرفت هرچند برخی بر برخی دیگر عیب بگیرند» .

این مربوط به خود آنهاست و ما حق کنجکاو ی در مشاجرات آنها را نداریم... .

اهل سنت ، همان اهل حق هستند

او درحالی تصریح می کند مذهب اهل سنت مذهب حق است می گوید : «... و آن این است که به این ذات منسوب است که وی قادر بر ایجاد نزد اهل سنت ، اهل حق اند ، می باشد...» .

است کسی که اعتقاد دارد اهل سنت حق هستند ، شیعه نیست .

نسبت دادن سخن حضرت علی علیه السلام به دیگران!

وی در بسیاری از موارد سخن حضرت امیر علیه السلام را به دیگران نسبت می دهد برای مثال می گوید :

«صدیق (رضی) گفت : چیزی را ندیدم مگر آن که خدا را قبل از آن دیدم. و فاروق (رضی) گفت : چیزی را ندیدم مگر آن که خدا را با آن دیدم . و از عثمان (رضی) روایت شده که چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را بعد از آن دیدم . و برخی گفته اند : چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را نزد آن دیدم» .

درجای دیگر می بینیم که وی این سخن را به عمر بن خطاب نسبت می دهد که «اگر پرده کنار رود بر یقین من افزوده نمی گردد» با اینکه این سخن از امام علی علیه السلام است .

او در موضع دیگری این امر را مبهم می آورد و از کسی که گفت: اگر پرده کنار رود به یقین من افزوده نمی گردد، به خاطر کشف عظیم».

و اگر جستاری در کتاب های وی انجام شود، موارد مشابه این فراوان به دست می آید.

سندهای روایات اهل سنت

وی آنچه را که بخاری روایت کرده معتبر می شمارد و راویان اسنادش را که میان آنها افرادی مثل ابوهریره و امثال اویند فثقه می داند.

عدم اشاره به کتب شیعه

تمام کتاب فتوحات مکیه مبنی بر روایات کتاب های صحاح و دیگر کتاب های اهل سنت است. وی اشاره به کتاب الکافی یا دیگر کتاب های شیعه نمی کند و در آنچه حکم شرعی می داند به چیزی از روایات ائمه اهل بیت علیه السلام استدلال نمی کند، البته به استثنای آنچه اهل سنت از امام علی علیه السلام روایت کرده اند.

بدعت روزه ی عاشورا

این عربی حکم بر استحباب روزه ی عاشورا را نموده است و در مواردی چند بر آن اصرار دارد، و اخباری را که در این باره [از اهل سنت] آمده آورده است.

کسی که شب قدر را دریابد محرمانت از وی ساقط می شود

او می گوید:

«هرکس شب قدر برخیزد و آن را دریابد، پرده ی حرمت از وی گرفته می شود لذا جز به کار مباح اقدام نمی کند(هر کاری بکند مباح است) که خداوند به فحشاء امر نمی کند».

بخشی از عقاید ابن عربی

ابن عربی پیوسته بر تسنن خود تأکید دارد، آن هم نه صرفاً با آوردن فضایل و کمالات برای افرادی خاص، که شیعه هیچ یک از آن فضایل و کمالات را برای آن افراد به هیچ روی نمی پذیرد، و نه فقط با ایراد اتهاماتی صریح به شیعه و تلاش فراوان در تشکیک در اعتقادات شیعیان

، و نه فقط با تصریح به بنیان های فکری و عقایدی که بدان التزام دارد و از آنها دست بر نمی دارد و ... ، بلکه افزون بر اینها موارد بسیار دیگری نیز در کتب او یافت می شود.

از آن جا که ابن عربی در کتاب های خود موارد بسیاری در این موضوع آورده است ، چاره ای نداریم جز اینکه به عنوان نمونه تنها اندکی از آنها را بیاوریم. در این جا پاره ای از عقاید وی که با ادعای تشیع او سازگار نیست می آوریم:

خلقت آدم علیه السلام

وی می گوید :

«آنگاه که خداوند بلند مرتبه دستور داد مثنی از خاک که آدم علیه السلام را از آن آفرید بیاورند ، ملک الموت برای این کار به زمین فرود آمد در این هنگام ابلیس در زمین بود و خداوند وی را با گروهی از ملائکه در زمین جانشین ساخته بود و وی مدت زمانی طولانی مشغول عبادت خدا بود. ملک الموت قبضه ای خاک از زمین برداشت در حالی که ابلیس بر آن گام نهاده بود پس زمانی که گل آدم را ساختند و به آن شکل دادند ، نفس آدمی از خاکی که ابلیس لگد کرده بود ساخته شد و قلب آدمی از خاکی درست شد که ابلیس بر آن گام نهاده بود ؛ نفس آدمی خبائثت و صفات مذموم را در اثر تماس پای ابلیس با خاک آن ، به خود نگرفت.

و از این جا بود که نفس خاستگاه شهوات است و شیطان در آن به سر می برد بر آن سیطره دارد چرا که بر آن گام نهاده است و برای همین بر آدم تکبر کرد...».

ابن عربی می آورد که : «از نظر عقلی محال نیست که قدیمی موجود باشد و خدا نباشد ،...» آشکار است که این از عقاید شیعه نیست.

قدیمی می گوید : در مسأله علم خدا به ماسوا ، ابن عربی به تعدد قدما نل است چنانکه در جایگاهش به آن اشاره کرده است

نیز می گوید : «و معلوم است که در این جا این صورت را عین ذات خداوند قرار داده است».

جبر و کسب

ابن عربی در این موضوع می گوید :

«و در وجود هیچ طاعت یا عصیان و سود یا زیانی و نیست مگر اینکه خواست خداست ، و چگونه خواست او نباشد چرا که او آن را به وجود آورده است...». «... پس کفر و ایمان و طاعت و عصیان همه به خواست و حکمت و اراده ی اوست».

در کتاب فتوحات می گوید :

«... بنده در انجام کارها نقشی ندارد و در حقیقت بنده مجبور و ملزم به انجام است بر حسب موقعیتی که در آن قرار می گیرد برای او خواسته می شود. و انسان در انجام دادن یا ندادن چیزی ، کاری نمی کند ، بلکه در اختیارش مجبور است اگر که مؤمن باشد. و ما غضب را مقید به این کردیم که برای خدا باشد. اما غضب برای غیر خدا اقتضای طبع بشری است و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم می فرماید: «من نیز بشری هستم و مانند انسان ها خشمگین یا خرسند می شوم...».

در همین کتاب در جای دیگر می گوید :

«برخی از بندگان هستند که خداوند آنها را از گناهی که برایشان مقدر ساخته با خبر می سازد و آنها از شدت حیاء به انجا آن گناهان می شتابد تا سریع تر توبه نمایند و آنها را پشت سر نهند و از ظلمت مشاهده ی آنها راحت شوند. و اگر توبه نمایند آن گناهان ، هر قدر که باشد ، حسنه می شود...»

در کتابی دیگر می گوید :

«قدرت خداوند بر ایجاد چیزی تعلق نگرفت مگر اینکه آن را اراده کرد...».

شیخ ابراهیم بن مهدی آل عرفات قطیفی قدیحی ، بر این سخن ابن عربی چنین حاشیه زده است:

این همان مذهب اشعری است که مبنی بر توارد قدرت و اراده و توافق و انسجام آنهاست ، و یکی از دیگری افزون یا کم نیست و قدرت به هر چه برسد اراده نیز به آن می رسد و تعلق می گیرد و این دو متلازم همدیگرند و بین آنها جدایی نیست. و اگر بر آنها بگویند که این مستلزم اراده ی بدی ها و گناهان است ، یک بار نیز در میدان مجادله می گویند : خدای ما انی چنین است چرا که برای خداوندی که مختار و متمکن در ترک آن کارست ، محال است که آنچه را نمی خواهد انجام دهد و یا آنچه رانمی خواهد انجام دهد و یا آنچه را نمی خواهد در ملکش انجام پذیرد. و بار دیگر می گویند : این که آن امور بدی یا گناه هستند ، عین حقیقت آنها نیست بل حکم خدا درباره ی آنهاست و حکم خدا در اشیاء نیز غیر مخلوق است . و چیزی که خلقت در آن تحقق نپذیرد مقصود و مراد نیست ، بلکه آن مخلوقی که مراد است و اراده بر آن تعلق گرفته است همان «أعیان» هستند .

ابن عربی می گوید:

«از آن جا که اراده حقیقتاً به مراد خود تعلق می گیرد و قدرت حادث به خاطر اختلالی که در طریقه هست مثل آن نیست ، پس واقعیت آن همان «کسب» است ، و بنده کسب می کند و خداوند مقدر می نماید» .

«کسب یعنی تعلق اراده ی ممکن به انجام یک فعل ، بدون اینکه به غیر آن فعل تعلق یابد ، پس اقتدار الهی نزد این تعلق ایجاد می شود که این ، کسب برای ممکن نامیده می شود» .

وی در مورد پذیرفتن نظریه ی «کسب در افعال بندگان» یگری نیز دارد که خوانندگان می توانند به آنها رجوع نمایند .

و نظریه ی «کسب» مقوله ای اشعری است که شیعه امامیه آن را نمی پذیرد و این بر کسی پوشیده نیست .

ابن عربی در همین موضوع در جای دیگر می گوید:

«وقتی آدم و ابلیس گناه کردند ، یکی با ترک آنچه به او امر شده بود و دیگری با انجام آنچه از آن نهی شده بود ، تقدیر و سرنوشت آنگونه که مقدر بود بنی آن دو جمع نمود چرا که خداوند فرمان داد و خلاف آنچه را فرمان داد اراده کرد و آنچه را امر الهی بخشید ، اراده او سلب کرد...» .

او درباره ی آیه ی «إِن كُنْتَ قَلْتَهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ» می گوید : «چرا که تو گوینده ای و هر که چیزی را بگوید، به گفته ی خود علم دارد» .

آری عقیده به وحدت وجود ، ابن عربی را ناگزیر کرده است که قائل به جبر شود. وقتی که مخلوق عین حق تعالی است و حتی فرعون از تجلیات الهی است ، دیگر هر چه از مخلوق سر زند ، استناد به

معنای وحدت وجود

ابن عربی در فصوص الحکم فصّ لقمانی می گوید :

«خداوند لطیف است و به خاطر همین لطف ولطافت است که در اشیاپی که هر یک نامی دارند و محدود به حدودی هستند ، عین آن اشیا است. تا اینکه درباره آن شیء جز نام توافقی و اصطلاحی اش نگویند . لذا می گویند این آسمان ، زمین ، صخره ، درخت ، حیوان ، ملک ، رزق و طعام است و حال آنکه عین (ذات) همه ی این اشیا یکی است ، و اشاعره در این باره می گویند : عالم همه به حسب جوهر متمائل است چرا که جوهر واحد است و انی قول اشاعره همان سخن ماست که اعیان همه یکی ه ...» .

فرعون عین حق تعالی است!

ابن عربی در فصّ موسوی می گوید که فرعون عین حق تعالی است که به این صورت ظهور کرده است. عبارت او چنین است :

«پس این سخن فرعون که «أنا ربکم الأعلى» درست است ؛ و هرچند او عین حق باشد اما صورت از فرعون است [و برای همین اطلاق مطلق ربوبیت بر او جایز نیست] و آن که دست و پای ساحران را قطع نمود عین حق بود در صورت باطل تا [ساحران] به مراتبی برسند که جز با آن فعل میسر نمی .»

او در اول فتوحات نیز می گوید:

سبحان من أظهر الأشياء وهو عینها ؛ (پاک و منزّه است خدایی که اشیاء را ظاهر کرد و خود عین آنهاست). درانی باره سخن فراوان است و برخی سعی کرده اند سخن ابن عربی را به شیوه هایی تأویل کنند که با صراحت کلام او تناسب ندارد. ما قصد ورود به این مبحث را نداریم و نباید این تأویلات را ابزاری برای انکار موارد واضح و آشکار در خصوص عدم تشیع او بگیرند.

تکلیفی که قابل تحمل نیست

ابن عربی می گوید که تکلیف غیر قابل تحمل از نظر عقلی جایز است و ادعا می کند که او این را به صورت مشاهده و نقل ، دیده است.

مجازات بی گناه و عقاید دیگر

وی می گوید مجازات بی گناه ظلم نیست و می توان آن را به خدا نسبت داد چرا که او مالک حقیقی

شیخ ابراهیم قدیحی برخی عقاید ابن عربی در کتاب فتوحات را می آورد از جمله :

- تأویل عذاب به عذاب.
- کفر به راز اسلام.
- فرعون و هامان در زمره ی مؤمنین مسلمان قرار می گیرند.
- اعتقاد به وحدت وجود یعنی وحدت موجود و اینکه عابد عین معبود است.
- ت اهل دوزخ در آتش است و اگر قرار باشد جاودان باشند لذات آنها از لذت های بهشتیان در بهشت کمتر نیست.
- حسن و قبح شرعی اند

- وی می گوید : «حسن و قبح فقط شرعی است».

حکمت الهی

ومی گوید : «خدا واجب نیست که اصلح را مراعات کند».

تجسم اسرائیلی

ابن عربی در بسیاری از موارد ، از عرش و کرسی و قدمین سخن می گوید ؛ یا حدیث « علی صورته» و یا حدیث «خلفت حوا از دنده ی آدم» که مأخوذ از تورات است و حدیث « الجبار یضع قدمه فی النار...».

که سعی دارد آن را تأویل کند. و یا حدیث «رأیت ربی فی أحسن صورة» که آن را درست می پندارد.

و نیز حدیثی را که ذکر میکند که : «ان ضرس الکافر فی النار مثل أحد و كثافة جلده أربعون ذراعة بذراع».

و یا احادیثی را از پیامبر صلی الله علیه وآله می آورد که در آن خداوند را به شادی ، خنده ، تعجب ، خشم ، تردید ، کراهت ، محبت ، شوق و ... توصیف می کند ، و می گوید که باید اینها را تصدیق کرد و به آنها ایمان آورد.

او می گوید : «شارع ، اطلاق صفاتی مثل استواء و نزول و معیت و خنده و شادی و تعجب را برای جناب حق ، انکار نمی کند...».

نیز می گوید : «قدم (پا) صفتی است که خداوند خود را به آ توصیف کرده است «لیس کمثله شیء» ...»

اسلام آوردن شیطان پیامبر صلی الله علیه وآله

ابن عربی این حدیث جعلی را که پیامبر صلی الله علیه وآله شیطانی داشت و خداوند یاری داد تا اسلام آورد ، قبول می کند.

هروله ی الهی

ابن عربی حتی حدیثی که به خداوند هروله را نسبت می دهد تصدیق می کند و سپس می گوید که مقصود ، اثبات این صفت برای خداست به گونه ای که شایسته ی او باشد چرا که خداوند مجهولی است که شناخته نمی شود ؛ و می گوید :

«در رابطه با عقولیت هروله باید گفت که خداوند با اهل زبا جز بدانچه می فهمند سخن نمی گوید.»

«هروله» معقول است و کیفیت این نسبت مجهول است و هر آنچه که خداوند خود را به اوصاف محدثات وصف کرده ف به همین صورت است.»

و این سخن همان چیزی است که پیشوایان عقیده ی «حشویه» از اهل سنت و وهابیان می گویند.

فرود آمدن خداوند به آسمان دنیا

عربی حدیث جعلی دیگری را نیز تصدیق می کند با این مضمون که «خداوند هر شب در ثلث آخر شب ، به آسمان دنیا فرود می آید».

این در حالی است که اهل بیت علیه السلام آشکارا سخن کسانی را که چنی حرفی زده اند ، رد می کنند و بیان کرده اند که آنه کلام خدا را تحریف کرده اند. روایت شده است که از امام رضا علیه السلام درباره ی این حدیث پرسیدند و حضرت فرمود:

«خداوند کسانی را که کلام را از جایگاه اصلی خود تحریف می کنند لعنت کند. به خدا سوگند ، رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین حرفی نزد بلکه فرمود : خداوند «فرشته ای» آخر هر شب ، و در شب جمعه در اول شب به آسمان دنیا می فرستد و به او فرمان می دهد و او ندا می دهد که : آیا خواننده ای هست تا بدو ببخشم ؟ و آیا توبه کننده ای هست که توبه اش را بپذیرم...».

تا آنجا که می فرماید:

این فرشته همچنان ندا می دهد تا صبح بدمد ، و چون صبح طلوع کند به جایگاه خود در ملکوت آسمان باز می گردد.».

در احتجاج از امام کاظم علیه السلام آمده است که درباره ی این حدیث فرمود : «خداوند فرود نمی آید و نیاز به فرود آمدن ندارد...».

این حدیث طولانی است و امام علیه السلام در آن با دلیل عقلی این تحریف را باطل می کند.

اولیا فرشته را مشاهده می کنند

وی ادعا می کند که انبیای اولیا هنگام القای وحی بر حقیقت پیامبر ، فرشته را مشاهده می کند.

دروغ های سه گانه ی حضرت ابراهیم علیه السلام

ابن عربی سخنی دارد در مورد آنچه اهل سنت از دروغ های سه گانه ی حضرت ابراهیم علیه السلام روایت می کنند و مواردی غیر از آن که مربوط به گناهان منسوب به پیامبران است و حال آنکه انبیاء علیه السلام از این گناهان مبرا هستند.

دیدن خداوند در آخرت

ابن عربی ذکر می کند که خداوند در روز قیامت برای خلاق تجلی می کند و می گوید که من پروردگار شما هستم ، اما آنها می گویند : از تو به خدا پناه می بریم ، ما منتظریم که خدایمان بیاید. خداوند به ایشان می گوید آیا میان شما و او علامتی هست که او را بشناسید؟

می گویند : آری.

و خداوند برای آن ها به صورتی در می آید که با آن علامت او را می شناسند و آنها می گویند : تو پروردگار مایی.

خداوند آنها را به سجده امر می فرماید و هرکس [در زندگی خود] بر خدا سجده می کرده ، در آن جا [نیز] به سجده می افتد و هرکس که در قیل از ترس یا ریا سجده می کرده ، خداوند طبقه ای از مس بر پشتش قرار میدهد ک هرگاه بخواهد سجده کند بر پشت بیافتد و این همان سخن خداوند است که فرمود : «یوم یکشف عن ساق و یدعون إلی السواد فلا یستطیعون» (روزی که کارها زار [و رهایی دشوار] شود و به سجده فرا خوانده شوند اما در خود توانایی [سجده] نیابند).

وی در بسیاری از موارد دیگر درباره ی دیدن خدا در آخرت با تفصیل عجیب و غریب سخن می گوید.

پاداش برای کسی که هرگز عمل خیری انجام نداده است

ابن عربی براساس حدیثی که از عثمان روایت شده استدلال می کند که اهل توحید عقلی ، که هرگز عمل خیری انجام نداده اند ، در نعمت خواهند بود.

اسرائیلیات سبتی و شگفتی ابنعربی نسبت به آنها

وی می گوید که «احمد سبتی» پسر امیرالمؤمنین هارون الرشید – بنابر تعبیر او – شش روز روزه می گرفت و در آن به عبادت مشغول بود و روز شنبه به کار می پرداخت تا بقیه ی هفته از آن بخورد.

پس به او گفتند :

«چرا روز شنبه را به کار اختصاص دادی؟ گفت: زیرا خداوند روز یکشنبه خلقت ما را آغاز کرد و روز جمعه آن را به پایان برد و من آن روزها را برای عبادت خدا قرار دادم و در آنها به کاری که بهره ای برای خودم داشته باشد نمی پردازم.»

خداوند سبحان در روز شنبه به آنچه آفریده بود نگر نیست و بعد دراز کشید و پایش را بر روی پای دیگر داخت و گفت من پادشاهم ، به خاطر ظهور پادشاهی ، و برای این ، این روز را « نامید که به معنای راحتی است.»

و از این روست که خداوند فرمود که در آنچه آفرید به او « » « به معنی خستگی است و خداوند مثل ما خستگی ندارد.»

من از زیرکی او تعجب کردم و از او پرسیدم : در دوره ی تو قطب زمان که بود؟گفت : من ، و سپس با من خداحافظی کرد و رفت.»

ابن عربی در جاهای دیگر احمد سبتی را از اصحاب مقامات بر می شمرد و در این جا نیز می بینیم که از تیزهوشی و زیرکی او تعجب می کند چرا که اسرائیلیات باطل را روایت می کند . ما نیز در شگفتیم که ابن عربی چگونه بیان این گونه روایت ها زیرکی می شمارد!

البته باید توجه کرد که از برجستگان متصوفه دو نفر با نام أحمد سبتی وجود دارند ، یکی « هارون الرشید عباسی» است که در سال یعنی قبل از وفات پدرش هارون از دنیا رفته است و دیگری «أحمد سبتی» است که در اواخر سده ی ششم در مراکش بود ، و علم «زایرجه» منسوب می کنند ، علمی که از قوانین ساخته شده برای غیب گویی می باشد.

از ظاهر گفتار بر می آید که ابن عربی در مورد اولی صحبت می کند چنانکه از سیاق کلام و توصیفات او پیداست و به صراحت نیز نام پدرش را که هارون است می آورد. مگر آنکه شخص سومی به این نام باشد که ما آن را نمی شناسیم.

در آتش ، جاودانگی نیست بلکه در آن نعمت است

ابن عربی می گوید :

«برای اهل جهنم ناگزیر ، در همان آتش فضل و رحمت خداوند وجود دارد و آن بعد از تمام شدن مدت ش عمل هاست ، که در آن زمان در همان آتش ، دیگر دردی را احساس نمی کنند ، چرا که آنها از آتش خارج نمی شوند ، و در آن نه می میرند و نه زنده می شوند و لذا با از میان رفتن روح حساس از آنها ، اعضاء و جوارح آنه بی حس و آرام می شود ... ؛ و گروهی هم هستند که خداوند بعد از موازنه

ی فاصله ی میان عذاب و عمل ، به آنها نعمت هایی خیالی می دهد و احساس آنها مثل احساس فرد خوابیده است و پوست آنها نیز چنان است که خداوند می فرماید «کَلِمَا نَصَبْتَ جَلُودَهُمْ» این جا به معنی کرختی و بی حسی است ، چنانکه بیان کردیم . پس در زمان نضج پوست و تبدیل شدن آن ، دردها را حس نمی کنند زیرا وقتی زمان انضاج (خوب پختن ، سوختن) تمام می شود ، اثر آتش در آنها خاموش می شود و در میان آتش مانند کسانی خواهند بود که وارد آتش می شوند ولی اهل آن نیستند و خداوند آنها را به گونه ای می میراند که اثر آتش بر بدن های خود حس نمی کنند . مسلم در صحیح خود این حدیث را به طور کامل آورده ، و این از فضل و رحمت خداست» .

در این جا سؤالات باقی ماند که نیاز به پاسخ دارد و از جمله ی آنها این است که چرا خداوند حکم به عدم خروج آنها از آتش نمی کند در حالی که مستحق بقاء در آن نیستند؟ و اگر این ماندگاری در آتش به اصرار و اختیار خود آنهاست ، علت و توجیه این اختیار و اصرار چیست ؟ و آیا آنها به زور و اجبار و به خاطر اراده ی خدا در آتش باقی می مانند؟! و اگر امر این چنین است چرا به آنها تخفیف داده می شود ، و اگر آن بی حسی به سبب تخفیف دادن به آنها ، به صورت طبیعی است پس چرا قبل از سنجش اعمال آنها ، به آنها تخفیف داده نمی شود ؟ و از این دست ، سؤالات بسیاری هست که نیاز به جواب دارد .

او می گوید :

«آنچه شایسته ی آخرت است خروج از آتش است. پس هیچ یک از موحدان ی که خداوند رسول خویش را برانگیخته ، در آتش باقی نمی ماند و هیچ یک از آنها بر شقاوت نمی ماند ، و اگر در آتش بماند آتش به برکت اهل بیت بر او سرد و سلامت می شود» .

ابن عربی در جای می گوید :

«اما فرجام اهل دوزخ نعمت است لیکن در آتش ، چرا که بعد از پایان مدت عقاب ، آتش بر کسانی که رآن هستند سرد و سلامت می شود و این نعمت آنهاست. پس نعمت اهل آتش – بعد از آنکه حقوقی که بر گردن آنهاست به طور کامل گرفته شد – مانند نعمت ابراهیم خلیل است هنگامی که در آتش انداخته شد. چرا که ابراهیم علیه السلام از مشاهده ی آتش رنج کشید ...» .

او می گوید :

« « « وارد آتش نمی شود هر چند که اهل گناهان کبیره باشد چرا که در طول دوره ی مسلمانی اش و در طول مدتی که در دنیا به سر می برده ، با او جز سخن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

توحید فرد مشرک و نعمت و آسایش او

ابن عربی در مورد مشرک موحد می گوید :

« ر در مورد مشرک و کسی که سنت شرک را بنا می کند نص قطعی وجود نم داشت ، شفاعت به هر کسی که اقرار به وجود کرده و موحد نشده ، می رسید ، زیرا به هر حال مشرک ، گونه ای از توحید مرتبه ی بزرگ الهی را ، چرا که مشرکان شریک خدا را شفیع خویش در نزد خدا می دانند و می گویند : « هولاء شفعاؤنا عند الله » و نیز می گویند : « ما نعبدهم إلا ليقربونا إلى الله زلفی »

مشرکان در این جا خداوند را در عظمت یکتا و یگانه می دانند. و شریک را به هیچ روی دارای این مرتبه نمی دانند و اگر شریک رتبه ی خدا را داشت او را شفیع نمی گرفتند زیرا شفیع حاکمیت ندارد . لذا مشرکان رایحه ای از توحید را دارند و با این رایحه ، اگر چه از آس خارج نشوند ، [اما] بعید نیست که خداوند برای آنها نوعی آسایش و نعمت قرار دهد در اسبابی که دردها مقرون به آنهاست.

و کمترین درجه ی نعمت دادن به آنها این است که فرد سرما زده را در گرما قرار دهد و فرد گرما زده را در سرما قرار دهد و فرد گرما زده را در سرما قرار دهد تا هر یک به لذت اندکی برسند چنانکه [در حیات دنیوی خویش] از رایحه ی توحید بهره مند بودند ... و نصی که حکم مذکور ما را نفی کند وارد نشده است پس امکان این مسأله باقی است و در شریعت نیز مواردی آن را تأیید می کند. مثل این آیه «
رحمنی وَسعت کل شیء»

ایمان فرعون و طهارت او

ابن عربی می گوید :

« آسیه به فرعون درباره ی موسی گفت : « این موسی روشنی دیده ی من و توست » و چشم آسیه به موسی روشن گشت به واسطه ی آ « ایمانی که خداوند در لحظه ی غرق شدن به او داد و او را حالت پاک و پاک شده قبض روح کرد و در او خبائتی باقی نماند چرا که در وقت [داشتن] ایمان و قبل از اینکه گناهی مرتکب شود ، روح او را گرفت ، و اسلام آوردن [تمام سابقه و گذشته ی ناپسند] قبل خود را محو می نماید . و خداوند فرعون را نشانه ی عنایتش به هر که می خواهد ، قرار داد تا کسی از رحمت الهی نومید نشود چرا که جز کافران کسی از رحمت الهی نومید نمی شود. اگر فرعون از کسانی بود که نومید شده بودند به سوی ایمان نمی شتافت و موسی نیز همانگونه بود که همسر فرعون درباره او گفت که «
روشنی چشم من و توست ، او را نگشاید شاید که ما را نفعی رساند» و همین گونه هم شد و خداوند به واسطه ی موسی علیه السلام به فرعون و آسیه سود می رساند»

باید گفت که این سخنان ابن عربی مخالف است با دلایلی مبتنی بر این مطلب که اسلام آوردن در هنگام دیدن عذاب ، سودی ندارد ؛ چرا که خداوند ایمان فرعون را درحالت غرق شدن رد می کند : «

عصیت قبل و کنت من المفسیدن» (اکنون؟! در حالی که پیش از این عصیان کرده ای و از مفسیدان بوده ای؟!) و نیز می فرماید : «لما رأو بأسنا قالوا آما بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین *فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأو بأسنا سنت الله التی خلت فی عباده و خسر هنالک الکافرون» (هنگامی که دیدند گفتند : «هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می شمردیم . کافر شدیم . اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمانشان برای آنها سودی نداشت ، این سنت خداست که همواره در میان بندگانش اجرا شده و آن جا کافران زیانکار شدند).

و روایات وارده اهل بیت علیه السلام نیز بر این امر دلالت دارد ، و در آیات قرآن به صراحت آمده است که فرعون و همراهان او پیشوایانی هستند که به آتش دعوت می کنند و خداوند در این دنیا بر آنها لعنت فرستاده و روز قیامت آنها از زشت رویانند . با این همه ، حکم به ایمان فرعون و پاک و مطهر بودن او دیگر چه معنا دارد؟!

مؤمن در عین معصیت کردن مأجور است

ابن عربی می گوید :

«اصل ایمان است و بدون شک ، عمل فرع بر این اصل است ؛ لذا مؤمن هیچگاه معصیتی خالص نمی کند بدون اینکه همراه آن طاعتی نباشد ، لذا او «مؤمن گناه کار» است . مؤمن وقتی که در امری معصیت است ، و ایمان داشتن واجب است لذا واجبی از او سرزده ، و مؤمن در عین عصیان ، مأجور است و ایمان از معصیت نیرومندتر است» .

سهو پیامبر صلی الله علیه و آله و کوتاهی ایشان

ابن عربی می گوید:

«اما درباره ی نصیحت به پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم ، در زمان ایشان اگر کسی از اصحاب از ایشان امری برخلاف آنچه مقرر شده بود ، می دید - و آدمی در معرض غفلت است - آن را به پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم گوشزد می کرد تا ببیند اگر آن را عمداً انجام داده است حکم شرعی باشد و یا اگر از روی فراموشی باشد از آن برگردد.

و این از نصیحت هایی است که به پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم می شود مانند سهو حضرت در نماز که واجب بود چهار رکعت بخواند اما در رکعت دوم سلام داد و به ایشان یاد آوری کردند و حضرت برگشت و نمازش را تمام کرد و دو سجده ی سهو به جا آورد ... و برای همین است که خداوند عزوجل به پیامبرش صلی الله علیه [وآله] وسلم دستور مشورت با اصحاب را داد در آنچه که بدو وحی نمی شود؛

ووقتی پیامبر با آن ها مشورت کرد ، بر آن ها لازم آمد که به اندازه ی علم خود او را در آنچه مشورت خواسته ، نصیحت کنند ، و آنها هم حضرت صلی الله علیه [وآله] و سلم را نصیحت می کردند ، مانند ماجرای فرود آمدن در روز بدر بر غیر آب و اینکه اصحاب حضرت را نصیحت کردند و پیشنهاد دادند که آب را در اختیار بگیرد و حضرت صلی الله علیه [وآله] و سلم را نصیحت می کردند مانند ماجرای فرود آمدن در روز بدر بر غیر آب و اینکه اصحاب حضرت را نصیحت کردند و پیشنهاد دادند که آب را در اختیار بگیرد و حضرت صلی الله علیه [وآله] و سلم هم بهاین پیشنهاد عمل کرد.

و نیز عمر بن خطاب (که خدا از او راضی باد) حضرت را در مورد کشتن اسیران بدر نصیحت کرد هنگامی که [حضرت] به کشتن اشاره فرمود...».

و باز در مورد سهو پیامبر در فصّ عَزیری می گوید :

«و اما آنچه روایت کردیم که خداوند به عزیر وحی کرد که «اگر دست برندازی نام تو را از دیوان بوت محو می کنیم» معنایش آن است که شیوه ی خبر دادن (وحی) را از تو بر می داریم و مطالب را به صورت تجلی به تو می دهیم و تجلی جز به اندازه ی استعدادت نیست که ادراک ذوقی با آن رخ می دهد ، پس در می یابی که جز به میزان استعداد درک نمی کنی ...».

پیامبر صلی الله علیه وآله جانشین باقی نگذارد

ابن عربی می گوید :

«پیامبر صلی الله علیه [وآله] و سلم از دنیا رفت و کسی را به جانشینی خود نگمارد و معین نساخت ...».

خداوند تورات را با دست خویش نوشت!

ابن عربی می گوید:

«و موسی را به کلام و تورات مخصوص گردانید چرا که خداوند چهار هزار سال قبل از خلقت آدم ، تورات را به دست خویش نوشت.».

کعبه و بیت المقدس

او می گوید:

«... زیرا خانه ای که کعبه است اولویت دارد و فاصله زمانی میان مسجد الاقصی و آن که فاصله سرگشتگی قوم موسی از ورود به مسجد الاقصی می باشد.».

و این سخن از بافته های علمای یهود است چرا که کعبه را حضرت آدم علیه السلام و سپس حضرت ابراهیم علیه السلام آن را تجدید بنا کرد و بیت المقدس بعد از هزاران سال به دست آل داوود ساخته شد.

تخطئه ی پیامبر صلی الله علیه وآله

ابن عربی می گوید:

«و هنگامی که او (پیامبر) بر قبله های «رعل و نکوان و عصیه» نفرین کرد به او گفت: خداوند تو را برای سب و لعن کردن نفرستاد. بلکه تو را رحمتی برای جهانیان فرستاد و تو را به عنوان عذاب.»

در جای دیگر می گوید:

«یعنی کسی که تو را به سوی او فرستادم از رحمت مران! اگر چه کافر باشد که تو را به عنوان رحمت...»

این سخن ابن عربی آشکارا مقام پیامبر صلی الله علیه وآله رامی کاهد چرا که می گوید پیامبر رفتاری اشتباه داشت به گونه ای که باعث مداخله خداوند و منع از ادامه ی این رفتار شد، و خداوند برای ایشان آشکار کرده که به راه نادرست رفته است.

ختم ولایت محمدی

ابن عربی می گوید که ختم ولایت محمدی در زمان او به دنیا آمده است و بعد از او ولی دیگری نیست همچنان که بعد از محمد پیامبری نیست. این در حالی است که صاحب ولایت محدیه به تمامی معانی آن، حضرت مهدی علیه السلام است از زمان غیبت تا روز قیامت؛ و هر که غیر از این را ادعا کند دروغگو و کذاب و بازدارنده از راه خداست.

عصمت اولیای صوفیه

علاوه بر همه ی اینها وی برای ولی مقام عصمت را ادعا می کند، و آن را «می نامد نه» تا ادب را نسبت به انبیا رعایت کرده باشد؛ در این باره به سخنان وی مراجعه.

شیطان سرکش و اولیاء

ابن عربی می گوید:

«شیطان سرکش به نزد ولی می آید و جز انجام عبادات [چیزی] را بر او القا نمی کند. و او را به عبادات متنوع فرا می خواند و از یک طاعت به طاعت دیگر می برد و ولی اثری از هوای نفس در این کارها نمی بیند و به آنها اقدام می کند و شیطان سرکش ، از او به همین حد جهالت بسنده می کند ، و اگر ولی در این مورد دلیلی از خداوند می داشت بهتر بود و پس شیطان به هیچ صورت نمی تواند در علم تجلی الهی عیبی وارد کند لذا پیامبر صلی الله علیه [وآله] و سلم در حق شیطان خود که بر او موکل بود که خداوند او را بر ضدّ شیطانش یاری کرد و او مطیع حضرت شد و جز به خوبی ها فرمان نمی دهد».

انبیاء بعد از مرگ آزموده می شوند

وی می گوید : « انبیاء در مرگ نیز آزموده می شوند همانگونه که مؤمنان امتحان می شوند».

استدلال به فعل » « و نجات با اقتدا به فاسد !

از مشخصه های مذهب شیعه حکم به عدم درستی اقتدا به فاسق در نماز است ، اما مذاهب اهل سنت قول به جواز این امر می دهند و ابن عربی نیز ملتزم به آیین فرقه ی خویش (اهل سنت) است وی می گوید:

«وقتی که دیدیم اولیای خدا به او (فاسق) اقتدا می کنند و این عمل نزد خدا برایشان سودمند است و سبب نجات آنهاست ، پس امامت او درست است.» « « « نماز خواند در حالی که از دیدگاه تأویل گران به باطل نیز ، تردیدی در فاسق بودن حجاج نیست.

پس اگر کسی به خدا ایمان آورد وقائل به توحید او شد ، خداوند بزرگتر از آن است که او را به طور مطلق فاسق بنامد گرچه به خاطر خروج وی از امری معین ، از نظر لغوی بر او فاسق اطلاق می شود ؛ لذا گناهان بر امامت کسی تأثیر ندارد مادامی که مرتکب آنها کافر نامیده نشود».

فراموشی پیامبر صلی الله علیه وآله و به یاد داشتن اُبی

ابن عربی می گوید :

« پیامبر صلی الله علیه [وآله] و سلم از اُبی [ابن کعب] هنگامی که زبان حضرت بند آمد [و قرائت بر آن حضرت مشتبه شد] پرسید: چرا مرا یاری ندادی؟ - چون اُبی حافظ قرائت بود...».

نیازی نیست که توجه خواننده ی محترم را به این نکته جلب کنیم که : معنا ندارد «اُبی» چیزی را در افظه خود داشته باشد اما پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آن را از یاد ببرد یا اینکه ایشان ، پیامبر معصوم از گناه و سهو و فراموشی است.

برتری ابراهیم علیه السلام بر پیامبر ما صلی الله علیه وآله

ابن عربی درباره ی حدیث: «قولوا : اللهم صلّ و علی محمّد و علی آل محمّد كما صلّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم» می گوید:

«از این حدیث برتری ابراهیم بر پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم آشکار می شود چرا که حضرت خواست که همچنان که بر ابراهیم درود می فرستد بر او درود فرستاده شود».

ما نمی دانیم چگونه از این حدیث ، برتری ابراهیم بر پیامبر ما برداشت می شود؟ اینکه بر هر دو صورت یکسان صلوات بفرستد دلالت بر افضلیت یکی بر دیگری نیست بلکه افضلیت هر یک از آنها با دلایل دیگر اثبات می شود. لذا می بایست شیوه ای که ابن عربی پیش گرفته است او را به نتیجه ی تساوی آن دو حضرت برساند نه اینکه پیامبر خدا ابراهیم علیه السلام فرد برتر باشد ، و این مقدمه ها به نتیجه ی گرفته شده نمی انجامد.

یهود را نه تصدیق می کنیم نه تکذیب!

ابن عربی می گوید :

«یهود گفتند: بلکه آن روز سبت (شنبه) است خداوند در «یوم العروبه» روز سبت (شنبه) استراحت کرد و به پشت دراز کشید و یک پایش را بر روی دیگری انداخت و گفت من پادشاهم... ؛ خداوند در مقابل این سخن یهود فرمود : « و یهود می پندارند که این سخنان مطالبی است که در تورات آمده ؛ و ما آنها را در این مورد نه تصدیق می کنیم نه تکذیب».

وی تنها با استناد به حدیثی جعلی ، یهود را تکذیب می کند حال اینکه خود خداوند حکم به تزویر یهود و دروغ بستن آنها بر خدا می کند. و همین آیه ی « تکذیب ایشان و اعتراض بر سخنان باطل آنهاست.

نجات یهودیان و مسیحیان دوره ی فترت

ربی ادعا دارد کسی که در دوره ی فترت ، یهودی یا مسیحی شود یا به ابراهیم ایمان آورد ، نجات یافته و خوشبخت است.

به راستی چگونه می توان گفت کسی که بعد از بعثت عیسی علیه السلام یهودی شده و به عیسی علیه السلام ایمان نیاورده ، نجات یافته است.

آنچه ابن عربی را به اندیشه ی نادرست فراخوانده است اعتقاد او به این مطلب است که زمین گاه از پیامبر یا وصی او خالی است. قدیحی می گوید: «و به همین دلیل ، این طایفه با ادعای «کشف» وصی را به خود نسبت می دهند و در احکام و کرامات ، خود را با اوصیا برابر می دانند ؛ ونمی دانند که اگر زمین از حجت خالی شود تمام اهل خود را می بلعد و تکلیف از میان می رود».

عیسی علیه السلام ختم ولایت عامه

ابن عربی ادعا دارد که ختم ولایت به صورت مطلق از آن عیسی علیه السلام است اما ختم ولایت محمدی از آن مردی عرب است که برترین و شریف ترین اصل و نسب

وی می گوید:

ختم ولایت خاصه ی او صلی الله علیه [وآله] وسلم از آن مردی است که با او هم نام است اما [این شخص] مهدی منتظر معروف نیست چرا که مهدی از سلاله ی جسمی و مادی پیامبر است در حالی که ختم ولایت از سلاله ی حسی و مادی آن حضرت نیست بلکه از اخلاق و [معنویت] حضرت می باشد». قیصری(شارح فصوص الحکم) می گوید که مراد از این شخص خود ابن عربی است.

این سخنان ابن عربی ردّ بر خدا و پیامبرش است چرا که ولایت تا روز قیامت منحصر به پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیه السلام است.

او در جای دیگر می گوید که دروغ های سه گانه ابراهیم در روز قیامت نزد او تأثیر نهاد ، و شرم داشت که از خدا باز شدن در شفاعت را بطلبد.

متهم ساختن علی علیه السلام به دروغ

ابن عربی می گوید که وقتی به آسمان رفت ، دید که مرتبه ی علی [علیه السلام] از ابوبکر و عمر و عثمان پایین تر است لذا وقتی برگشت به علی [علیه السلام] از ابوبکر و عمر و عثمان پایین تر است لذا وقتی برگشت به علی [علیه السلام] گفت : چگونه در دنیا ادعا کردی که از آنها برتری و حال آن که من دیدم از آنها پایین تر هستی.

پیشوایان ابن عربی و مقامات آنها

از ویژگی های مذهب تشیع ، این عقیده است که بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله امام علی علیه السلام امام و خلیفه است و این امر با نصّ قاطع و دلیل ، ثابت شده است و نیز عقیده دارند که خلافت کسانی که بر حضرت امیر علیه السلام پیشی جستند و حق وی را غضب کردند ، مردود است.

از همین روست که شیعه کسی را که در امر خلافت به علی علیه السلام تعدی نموده است ، بزرگ نمی داند و غضب خلافت را نصّ ، و ناقص پیمان خدا و رسولش می داند. از نظر شیعه کسی که دشمنان علی علیه السلام و یاوران و مدافعان آنها را بزرگ بدارد شیعه نیست و این امر عقلی و منطقی است که مردم هم می دانند و هم قبول دارند.

ابن عربی نیز از این قاعده مستثنی نیست . با مراجعه به گفتار وی در آثار مختلفش در می یابیم که وی پیوسته دشمنان حضرت امیر را بزرگ می دارد ؛ افرادی از جمله : ابوبکر ، عمر ، متوکل ، عایشه ، طلحه ، زبیر ، مالک ، شافعی و حتی حجاج بن یوسف و دیگران را ده ها و بلکه صدها مورد به اقتضای کلام یا بدون مناسبت ؛ اما بندرت یادی از اهل بیت علیه السلام می کند و اگر هم یادی می کند به صورت گذراست . چنانکه اگر مقایسه ای میان سخنان وی درباره ی حضرت علی علیه السلام و دیگران بکنیم سخنان وی درباره ی حضرت جز قطره ای در برابر دریا نیست.

موضع شیعه با دشمنان اهل بیت علیه السلام این گونه نیست چرا که موضعشان نسبت به آنها کاملاً مشخص است ؛ شیعه به سبب جنایاتی که آنها در حق حضرت زهرا علیه السلام و علی علیه السلام نمودند و به خاطر غصب خلافت و جارت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عمل به رأی و نظر خویش در امور دین و سیاست های آنها و موارد دیگر ، از آنها دل خوشی ندارد.

اگر بخواهیم حقیقت مذهب ابن عربی را دریابیم گریزی نیست چز اینکه از سخنان او در مورد خلفا را – که در این کتاب آورده ایم – بخوانیم تا بدانیم که او هموار برترین و بالاترین مقام ها را به آنها اختصاص می دهد.

اکنون قبل از ورود به این بحث ، نظر خوانندگان را به این نکته در گفتار ابن عربی جلب می کنیم که او در سخنان خودگاهی عباراتی را عمداً به صورت مبهم و رمزآلود به کار برده است تا آن عبارات نزد متصوفه ی امثال خودش شگفت انگیز و تحسین آور جلوه نماید.

التبه ، هدف او را از این گونه سخنان یادآور می شویم تا از طولانی شدن کلام جلوگیری شود ، و البته مادامی که او مطالبی را می آورد که به صراحت بیانگر عقاید بنیادین او و دفاع از آنها و تحکیم آن ها است ضرورتی به ذکر عبارات مبهم نیست . آنچه هم که در این بررسی برای ما مهم است همین عقاید است و مقصود از این پژوهش نیز بر همین مبتنی است.

در هر حال ما در این جا پاره ای از سخنان وی درباره ی مقامات دشمنان حضرت امیر علیه السلام را می آوریم تا حقیقت اعتقاد او نسبت به آنها آشکا .

- خلافت ظاهری و باطنی از آن کیست؟

ابن عربی می گوید:

«و ما اقطاب اصطلاحی - که این نام بدون اضافه و نسبت ، خاص آنان است - از آنان در هر زمان یک نفر بیشتر نیست و همو غوث نیز هست . او از مقربان است و در زمانه ی خود سرور همگان

و از جمله ی ایشان ، کسانی هستند که دارای حکومت ظاهری اند و همچنانکه خلافت باطنی را به دست آورده اند ، به مقام خلافت ظاهری نیز رسیده اند مثل : ابوبکر ، عمر ، عثمان ، علیب ، حسن ، معاویه بن یزید ، عمر بن عبدالعزیز ، متوکل ، و برخی دارای خلافت خاص باطنی اند و حکومت ظاهری مانند : احمد بن هارون الرشید سبتی و ابو یزید بسطامی ؛ اکثر اقطاب حکومت ظاهری ندارند» .

آری ، اینها پیشوایان ابن عربی اند که به اعتقاد او دارای خلافت ظاهری و باطنی هستند . ابن عربی حتی از ذکر متوکل در میان آنها هم ابایی ندارد ، کسی که قبر امام حسین علیه السد شیعیان چه ها که نیاوردند .

- «صاحبان مرتبه ی نورانیت» در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله

وی در رساله ای به نام أسفار می گوید : « در زمان پیامبر بسیار اندک بودند ، مثل ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب... » .

« آنگاه که ایشان صلی الله علیه [وآله] و سلم را در آن عالم سید و سروری دیدم که از حیث مقاصد معصوم ، و از جهت مشاهد محفوظ ، و نیز منصور و مؤید است ، در حالی که امام پیامبران پیش او صف کشیده بودند و امتش که برترین امت ها است گرد او را گرفته بودند و فرشتگان «تسخیر» پیروامون عرش مقامش را احاطه کرده بودند و فرشتگان به وجود آمده از اعمال پیش رویش صف بسته ...

و صدیق بر جانب راست ارجمند او ، و فاروق بر جانب چپ اقدس او بود ؛ و « پیش روی اوزانو زنده بود و او را از حدیث «انثی» خیر می داد . علی (صلی الله علیه وسلم) به زبان خوداز جانب ختم ترجمه می نمود و ذوالنورین جبه ی آزرش را در برداشت و رو به شأن او داشت ...»

پس سرور والا مقام و چشمه ی شیرین و گوار و نور تابان آشکارا برگشت و مرا پشت ختم دید ، و این به خاطر اشتراکی بود که میان من و ختم در حکم بود ، پس سرور به او گفت : این همتا و فرزند و ...» .

-

ابن عربی می گوید :

«اصل دست ها پنج چیز است که هر یک پنج قسمت است ، اصل اول آن است که [اسلام] بر آ بنا شده است که پیامبر صلی الله علیه [وآله] و سلم فرمود اسلام بر پنج چیز بنا شده است ...» .

۱ اینکه می گوید : «و اصل چهارم محمد پیامبر خداست و کسانی که با او همراهند ابوبکر و عمر و عثمان و علی هستند که با رسول خدا صلی الله علیه [وآله] و سلم پنج نفر می شوند» .

- انوار خلفا در انگشتان آدم علیه السلام

او می گوید :

« انگشتان پنج گانه ات را به مزله ی محمد صلی الله علیه [وآله] و سلم و کسانی که با او بودند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی فرض کن و هنگامی که نور سرورمان » « در پیشانی آدم خلق شد ملائکه نزد و آمدند و به نور محمد سلام کردند در حالی که آدم علیه السلام را نمی دید ، پس گفت :

! ه نور فرزندم محمد بنگرم ، آن را به عضوی از اعضایم تبدیل گردان تا آ رامشاهده کنم پس خداوند آن را به انگشت سبابه در دست راستش تبدیل کرد و آدم به آن نور نگاه کرد که در انگشت سبحة ی (سبابه) او می درخشید پس آن را بال برد و گفت : «أشهد أن لا إله الله و أن م « برای همین است که به این انگشت «مسبحة» می گویند.

و بعد آدم گفت : خدایا! آیا از این نور ، چیزی در صلب من باقی مانده است؟ خداوند فرمود : آری ، نور اصحاب وی که ابوبکر و عمر و عثمان و علی اند پس نور علی رادر انگشت وسط و نور عمر را در

.

وگفته اندکه این انگشتان از آن رو دست نهاده شده اند تا با مجموعه ی آنها محبت انی پنج نفر را به دست آوری و فرقی میان آنها و محمد نگذاری ، زیرا که خداوند از همه ی آنها با هم یاد کرده است : «محمد رسول الله و الذنی معه ...»

- اولیا و صدیق و فاروق

ابن عربی در جایی می گوید که بعد از جدا شدن از «خورشید مغرب» ، ختم (یعنی پیامبر «صلی الله علیه وآله») با باده ی نابش وی را ملاقات کرده است [و ادامه می دهد:]

« و ترکیب طریق [آن باده] ، تسنیم را برایم آشکار ساخت پس دیدم ختم اولیا دیدم ختم اولیا ثابت و استوار است در جایگاه امامت احاطه گر و صدق ، و او برایم از راز اصل و نسب خود پرده برداشت ، و مرا به بوسیدن دستش دستور دادند ، پس دیدم که او مشرف بر «صدیق» « است و به « نزدیک می باشد درحالی که از سمت گوش روبروی او ق تا اذن یابد...» .

. مشاهد خلفا

ابن عربی می گوید :

« در جایگاه ابوبکر صدیق می بودی می گفتمی : چیزی را ندیدم مگر آن که قبل از آن خدا را دیدم ، پس از کسانی می بودی که آن ماه را قبل از زوال دیده است ، پس حکم ، خاص گذشته است در حالی که اکنون در اول ماه هستی و این روز همان روز اول آن است. و اگر مشاهده ی عثمانی داشته باشی و یا صاحب دلیل و اندیشه باشی می گویی : چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را بعد از آن دیدم...» .

- پیامبر صلی الله علیه وآله به جای عثمان ، خودش با خود بیعت می کند!

ابن عربی می گوید :

«وقتی که عثمان در بیعت حاضر نبود پیامبر صلی الله علیه [وآله] و سلم به جای او ، خودش با خود بیعت کرد بدین که دست بر دست خود نهاد...» .

- عثمان و شفاعت ابن عربی!

ابن عربی می گوید :

«رسول خدا صلی الله علیه [وآله] و سلم عثمان (رضی الله عنه) را در خواب [به سوی من فرستاد] و به او دستور داد ، و این بعد از آن بود که شفاعت من درباره گروهم انجام شد و همه ی آنها از بند هلاکت نجات یافتند و منبر والا را پیش آوردند و من بر آن بالا رفتم» .

فصل چهارم

مقامات ابوبکر

در فصل گذشته مطالبی را آوردیم که بیانگر برخی از مقامات ابوبکر بود که او در آنها با سایر خلفا شریک بود. در این فصل مطالب دیگری را می آوریم که نشان می دهد ابوبکر نزد ابن عربی مقام نخست را دارد و او ابوبکر را تا بیشترین حدّ ، تقدیس می کند و بزرگ می دارد.

همچنین خواهیم دید که او در اثبات این مقامات برای ابوبکر و غیر او ، مقید و محدود به چیزی نیست ، گاه برای اثبات آنها به حدیث منسوب ب پیامبر صلی الله علیه و آله استشهد می کند و گاه به خواب یا به سخن یکی از صوفیان مثل خود ف و یا به استحسانی که ظاهر الوجه نیست ، و یا به بدعت و پیشنهاد و ...

در فصل گذشته و غیر از آن برخی از این مطالب گفت شد ، در این جا نیز برخی موارد که بیانگر عظمت و حقیقت ابوبکر نزد ابن عربی است را می آوریم.

ابوبکر از اهل باطن است

ابن عربی در این باره می گوید :

«این طایفه (اهل باطن) در میان مردم اند کند ، چرا که این مرحله ، مقام بسیار حساس و تنگی است و صاحب آن به حضور قلب دائمی محتاج است. بزرگ ترین کسی که در این مقام است ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) درباره ی او در جنگ «یمامه» گفته : جز آن نبود که دیدم خداوند عزّوجلّ سینه ی ابوبکر را برای نبرد گشاده کرده است ؛ پس دانستم که او حقّ است زیرا که عمر میدانند ابوبکر به باطن خویش اشتغال دارد».

خداوند با صدای ابوبکر درود می فرستد

او می گوید :

«خداوند از صدیق اکبر ، صاحب راز ، بیرق درخشان ، راضی باشد ، آنگاه که در روز مصیبت بزرگ و موت سیّد انبیاء ، امین الامناء و پرچم هدایت بر منبر » « بالا رفت ، در حالی که نیرومندان ما سست شده بودند و ناتوانان نیز حالشان معلوم بود . و این رفیق اندوهگین (ابوبکر) از شدت اندوه و گریه بر مذهب خاتم «عایشه» لذا از نظر ظاهری از همه ضعیف تر بود اما در سویدای دل قوی ترین بود لذا گفت : «هرکس محمد را می پرستید ، او از دنیا رفت و هر کس خدا را می پرستید ، خدا زنده است و نمی میرد». و بعد از این سخن درخشان خود این آیه را شاهد آورد » رسول قد خلت من قبله الرسل « تا آخر آیه ؛ و سپس این سخن خدا را به دنبال آن آورد «إنک مست و إنهم میتون»

این نیروی الهی به خاطر زهد او در غذایش بود و اینکه تمام دارای اش را برای خدا و پیامبرش اختصاص داد لذا خداوند کلید های تابوت را به او داد.

او از شدت غیرت و امانت تا روزی که صاحب رسالت زنده بود آن را مخفی کرد اما بعد از آن تابوت سینه اش را باز کرد و راز نهانی اش را آشکار ، و با علم خویش از جایگاه و منزلش نزد خدا خبر داد.

فاروق نیز به شرح صدر او اقرار کرد وقتی که بیرق های فتح برایش نمایان شد ، و قبل از آن نیز از زمانی که ابوبکر صاحب کلید شده بود ، با خبر بود و فقط منتظر رحلت پیامبر صلی الله علیه [وآله] و سلم به سوی حضرت محبوب و رفیق اعلی و مالک بود.

پس [خداوند] او (ابوبکر) را به زینت پیامبر آراست آنگاه که او را در نور و گل او شریک ساخت و سپس ابوبکر به آرامی و زیبایی بر مسیر پیامبر رفت آنگاه که پیامبر او را خواند که رجه ی او باشد ، و سپس پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم با آنچه که درباره خود و از او ذکر کرد ، برهان موافقت را برایش آشکار کرد تا مقام مسابقه . پس پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم بر صدیق سبقت جست و برای همین آن جا به او گفته شد : بایست ، خدایت با صدای «عتیق» درود می فرستد و پیامبر از جهت احساس بدنی انس و الفت گرفت. و اسراری پدیدار گشت و در بلندای این چهره انوار درخشیدن .»

در این جا باید گفت :

ملاحظه می کنیم که ابن عربی به ستایش و تزیین آنچه که ابوبکر بلافاصله بعد از فوت پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم انجام داد ، آن هم با کلامی در منتهای قساوت و ظلم ، اکتفا نکرده بلکه موارد زیر را نیز افزوده است :

- خداوند پیامبر صلی الله علیه [وآله] و ابوبکر را از یک گل سرشته است. او این مطلب را در این جا نیز تصریح کرده است ؛ با این که پیامبر صلی الله علیه [وآله] این مطلب را به علی علیه السلام فرمود.

- عجیب تر از آن ، وی گمان برده که خدا درود می فرستد و آنهم با صدای «عتیق»!! البته شاید هدف

ابن عربی این بوده که خواسته نظیر و مشابهی برای این حدیث بیاورد که »

صدای علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله حرف زده است تا آن حضرت را انس و آرامش .»

- ابن عربی ، خبر دادن ابوبکر از فوت رسول خدا صلی الله علیه وآله را از امور خارق العاده و پیچیده شمرده است که نزد وی بوده ، حال آنکه تمام صحابه این مسأله را می دانستند و کسی جز عمر بن - آنها برای اهداف خود - آن را انکار نکرده است ؛ البته آن هم برای این بود که فرصتی به دست آورد و انتظار بکشد تا کسانی که می خواست با کمک آنها به آرزوهایش دست یابد ، برسند.

مقام صوفیانه ی دیگری برای ابوبکر

و باز می گوید :

«... و می گوید : ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) که خود اهل این مرحله است درباره ی آن گفته : «العجزُ عن درک الإدراک ادراک» : عجز از درک ادراک ، [در حقیقت خود] ادراک است».

باید گفت ما این کلام منسوب به ابوبکر را ، جز از ابن عربی به دست نیاورده ایم و آن کلامی غیر دقیق و نادرست است . به مفردات و چگونگی ترکیب آن توجه کنید : «العجزُ عن درک الإدراک ادراک»

برتری ابوبکر از زبان علی علیه السلام

ابن عربی از امام علی علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود:

«ابوبکر به خاطر زیادی نماز و روزه بر شما برتری ندارد ، بلکه به خاطر چیزی است که در سینه اش جای دارد و آشکار نکرد که آن چیست ، و آن را پنهان کرد».

داناترین صحابه به رسول خدا صلی الله علیه وآله

و می گوید :

«وقتی که پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم سوره ی نصر را تلاوت فرمود ، از همه ی حاضران در آن مجلس تنها ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) گریست ، زیرا دانست که خداوند به پیامبرش خبر فوت را داده است . و ابوبکر داناترین مرم به پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم بود و حاضران از گریه ی او تعجب می کردند ...».

فضل و برتری عیسی علیه السلام بر ابوبکر

وی درباره ی ختم شدن اولیا به حضرت عیسی علیه السلام می گوید :

« (عیسی) برترین افراد این امت محمد است. حکیم ترمذی نیز در کتاب ، «ختم الاولیا » به آن اشاره کرده و شهادت داده است که عیسی علیه السلام بر ابوبکر صدیق و دیگران برتری دارد».

و پر واضح است که پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه ی اطهار و حضرت ولی عصر (عج) همگی از یسی علیه السلام برترند لذا این که میگوید : «عیسی برترین این امت محمدی است» درست نیست.

ابوبکر از تمام درهای بهشت وارد آن می شود

محمی الدین می گوید :

«برای همین وقتی که پیامبر صلی الله علیه [وآله] و سلم هشت در از درهای بهشت را ذکر کرد که آدمی از هر کدام بخواهد وارد می شود ، ابوبکر گفت : ای رسول خدا چه می شود که انسان از همه ی درها وارد شود؟ پیامبر صلی الله علیه وآله] و سلم فرمود: ای ابوبکر امیدوارم از این افراد باشی».

در این جا باید گفت وارد شدن از تمامی درها در صورتی درست است که درها در طول هم باشند ، در غیر این صورت اینکار ممکن نیست جز با وارد شدن از یکی و سپس خارج شدن از در دیگر و وارد شدن دوباره ی ؛ و این بازی ای است که درخور بهشتیان نیست . لذا چاره ای نیست جز آن که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را یا به صورت ورود معنوی و صوفیانه تأویل کنیم و یا اینکه جواب آن حضرت را از سر شوخی بشماریم.

تأویل های ابوبکر تبدیل به حقایق می شود

ابن عربی حدیثی را که درباره ی پیامبر صلی علیه وآله آورده اند که به عنوان استشهاد می آورد. بدین صورت که پیامبر صلی الله علیه وآله سایه ای را در رؤیا دید ، و می گویند ابوبکر آن را به اسلام تأویل کرد.

ابن عربی می گوید :

«و همه ی اینها می رساند که حقایق سایه همان آیات خدا و شریعت های اوست ...».

ابوبکر از عمر برتر است

اومی گوید :

«ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) تمام مال خود را نزد پیامبر صلی الله علیه [وآله] و سلم آورد و پیام بدو گفت : برای خانواده ات چه باقی گذاشتی ؟ گفت : خدا و رسولش را.

و عمر بن خطاب نیمی از مالش را آورد و پیامبر صلی الله علیه [وآله] و سلم گفت : آنچه میان شما دو نفر است همانند چیزی است که میان سخنان شماست».

توجه بسیار به ابوبکر و صدق بودن او

غیر از مواردی که نقل نمودیم ، وی در موارد بسیاری از سخنان خود به کلام ابوبکر استشهاد می کند و «صدیق» وصف می کند.

او می گوید :

«جز اهل ولایت به «صدیق بودن» نمی رسند و جز کسانی که از ازل خدا به آنها عنایت داشته است».

تا جایی که می گوید:

«همچنان که مقام «ختمیت» بالاتر از صدیق است چرا که راهی را آماده می کند که «عتیق» بر آن می . «ختمیت» ، اصلی نبوی و مشهدی علوی دارد برای همین ما آن را برتر از صدیق قرار دادیم همانگونه که خداوند آن را قرار داده است . پس آنکه نورش را از مشکات نبوی می گیرد بزرگ که نورش را از مشکات صدیقی می گیرد...».

و می گوید: «پس حمیره را از «عتیق» خواستگاری کرد و آن را از دستان «صدیق» خویش بیرون کشید».

و می گوید: «واین حق است که صبح آن سر زده است پس همراه شو و به پیامبر صلی الله علیه [وآله] : «من ثنای تو شمارش نتوانم تو آنگونه ای که خودت خود را ستوده ای» واین نهایت فخر یا معرفت کسی است که نزد حجاب عزّت توقف کرده است».

و می گوید : «صدیق اکبر می گوید : عجز از درک ادراک ، ادراک است...».

ابن عربی در این جا ، ابوبکر را صدیق اکبر می داند در حالی که امام علی علیه السلام این حرف را به شدت تکذیب می کند آن جا که می گوید :

«من صدیق اکبر و فاروق این امت هستم و بعد از من کسی این سخن را نمی گوید جز...».

منزل و مراتبی که ابوبکر وارد آنها شده است

ابن عربی می گوید:

«و ای فرزندم ، بدان هنگامی که قلب به اسرار مکتوم الهی ، که در منزل انبیاست ، دست یابد خداوند آن را به منزل از منازل الهی وارد می کند ، جز ابوبکر صدیق که خداوند در این مقام او را به منزل وارد کرده است . اما منزل بیست و ششم ، برای او مقام ویژه عزّت است.»

و برای ما نیز منزل عزّت است که آن را برای ما بیست و ششمین منزل می باشد ، جز اینکه این مقام عزتی که میان ما است از روی تفاضل به ما داده شده است و کسی جز صدیق اکبر (رضی الله عنه) از روی کمال آن را دارا نیست. و وجود این منزل کمالی در حق ما است. پیامبر صلی الله علیه [وآله] و سلم رادر این منزل ششصد و بیست و چهار منزل است که یک درجه از صدیق کمتر است و این کمال در حق اوست. و منزل بیست و پنجم برای او منزل قرب کلی است و دیگر انبیاء در این مقام مثل او نیستند ، خداوند در هر منزلی رازی بدو داده است که آن را در منزل دیگری نمی یابد ، برخی از اینها از برخی دیگر بالاتر است . به خاطر تفاضلی که میان منازل وجود دارد».

میان پیامبر صلی الله علیه وآله و ابوبکر کسی نیست

او می گوید :

«بدانید که بسیاری از اهل طریقت ما مثل ابو حامد غزالی و دیگران گمان برده اند که میان صدیقیت و رسالت مقامی نیست و هر کس بر مقام «صدّقیّت» ای نهد ، وارد نبوت شده است . از نظر ما باب نبوت جز برای ما بسته است و راهی برای عبور دیگران نیست اما ما می توانیم در صفت انبیاء در کنار آنها قرار گیریم و این غایت ما است.

«صدّیق» ابوبکر و عمر و دیگران (رضی الله عنهم) نیست. البته از یکی از احد ابوبکر ، صدّق بودن اوست و دیگر صدّیقان در این مقام با او شریکند و لذا خداوند فرموده : «اولئک هم الصدیقون».

و صدیق به خاطر رازی که در سینه اش هست بر دیگران برتری یافته ، که خدا این برتری را به او عطا کرده و رسول خدا صلی الله علیه [وآله] و سلم به آن گواهی داده است.

پس نزد ما ، میان مقام صدیقیت و رسالت مقامی است که آن را ذکر کردیم. و آنچه من بدان معتقدم این است که میان ابوبکر (رضی الله عنه) و پیامبر صلی الله علیه [وآله] و سلم کسی نیست و ما صدیقیت را ذکر نمی کنیم .

پس بلند مرتبه ترنی اولیاء ، ابوبکر (رضی) است پس ، خدا از شما راضی باشد ، تلاش کنید تا بدان برسید . و من شما را از نشانه هایی که با آنها بر این مقام راهنمایی یابید آگاه می سازم و آن این است که هرگاه شرایط خلوت را فراهم کردید...».

او در جای دیگر می گوید:

«پس میان ابوبکر و پیامبر صلی الله علیه و آله] وسلّ فردی نیست چرا که او صاحب صدیقیت و صاحب سرّ است و به سبب صاحب سرّ بودن میان صدیقیت و نبوت تشریح قرار دارد و در آن مقام شریک است پس هیچ کس از کسانی که در این مقام شریکند بر او برتری ندارند، بلکه او در حقیقتش با او برابر است.»

ابوبکر بر عرش

عربی در فتوحات ادعا می کند:

«وی در هر آسمانی یکی از پیامبران را دیده تا جایی که به عرش رسیده دیده که ابوبکر بر عرش است.»

خداوند با صدای ابوبکر پیامبر را خطاب قرار می دهد

در فتوحات می گوید :

«پیامبر صلی الله علیه و آله] وسلّم در شب معراج در لحظه ای که احساس وحشت و تنهایی داشت با صدای ابوبکر مورد خطاب قرار گرفت لذا با صورت ابوبکر آرامش یافت»

وما نمی دانیم که آیا همان حدیثی است که روایت کرده اند که فرشته ای در شب معراج با صدای ابوبکر با پیامبر سخن گفت یا نه! با این که درست آن است که خداوند با صدای علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفت که از طریق اهل سنت هم روایت شده است.

ابوبکر و پیامبر صلی الله علیه و آله از یک گِل

او می گوید :

«رسول خدا صلی الله علیه و آله] وسلّم و ابوبکر از یک گِل خلق شده اند و محمد سبقت جست و ابوبکر در پی او رفت : (ثانی اثنین إذ هما فی الغار إذ یقولُ لصاحبه لا تخزن إن الله معنا) (دو تن بود آنگاه که در غار بودند ، وقتی به همراه خود گفت : اندوه مدر که خدا با ماست.) لذا کلام این دو ، کلام خداوند سبحان است.»

ی ابوبکر

ومی گوید :

«و از جمله ی ایشان دوستانند و محدود به عددی نیستند بلکه کم و زیاد می شوند . خداوند فرمود : «
تخذ الله إبراهيم خلیلاً» و پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم فرمود: «اگر می خواستم دوستی بگیرم ،
ابوبکر را دوست می گرفتم اما صاحب شما (من پیامبر) دوست خداست ی جز میان خدا و بنده اش
درست نیست و این مقام اتحاد است».

تا اینکه می گوید : «پس این مقام ، عظیم و شأن آن ، پر اهمیت است»

و درحالی که درباره ی چگونگی درود بر پیامبر و خاندانش علیه السلام صحبت می کند ، می گوید:

«در آن هنگام که به جهت دعایی که ما در حق پیامبر داشتیم ، برای حضرت اجابت حاصل شد،
حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم فرمود: اگر می خواستم دوستی بگیرم قطعاً ابوبکر را به عنوان
دوست می گرفتم ولی صاحب شما دوست خداست».

ابوبکر و عایشه

این عربی هنگامی که مردم زمانه خویش را مذمت می کند ، می گوید که او در این باره ، بر دو اصل
تمرکز دارد که دو روایت از ابوبکر و عایشه می باشد ؛ وی می گوید :

«و از ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) روایت شده است که او در روز فتح مکه هنگامی که گردنبنندی از
گردن یکی از خانواده اش گم شد ، آهی کشید وگفت : امانت از میان مردم برداشته شد ...»
روایت عایشه را می آورد که در همین مورد است و می گوید آن همان اصل دوم است.

آری ، ابوبکر صاحب را به دزدی و عدم امانت متهم می کند و این ، سخن اهل سنت درباره ی عدالت
صحابه را بی اعتبار می سازد و ابن عربی متوجه این نشده است ، و سخن ابوبکر و عایشه را حجت و
اصل می شمارد که التزام بدان لازم است.

عمر بن خطاب ولی معصوم!

در فصل سوم از این بخش مطالبی را از ابن عربی نقل کردیم که در آنها «
وکرامات با دیگران شریک بود.

ذکر آن مطالب ، ما را از تکرار آنها در این جا بی نیاز می سازد ، اما در این فصل مواردی را می
آوریم که در آنها ابن عربی «
را به افتخارات و مقاماتی اختصاص داده که به اعتقاد او
شایسته ی شأن عمر است ، و یا آنها را در تکریم و بزرگداشت و تجلیل از او آورده است .

قصه ی زریب

ابن عربی آورده که «زریب بن بر ثمالا» وصی عیسی بوده و او به عمر بن خطاب پیغمبی را فرستاد که بیانگر مقام و عظمت اوست . اگرچه ابن عربی سند این روایت را ضعیف می شمارد ، اما بر می گردد و از طریق کشف و شهود بر صحت آن تأکید می کند.

وما نمی دانیم که چرا این کشف شهود او را آگاه نمی سازد که عمر در حق حضرت زهرا علیه السلام چه کرد! و چه ظلمی بر تمام اهل بیت علیه السلام نمود ، و چرا این کشف و شهود او را از امامت علی علیه السلام و سایر حقوق دین آگاه نساخت؟!

و چرا وی همچنان بر عقایدی پای می فشارد که عدم صحت آنها به وسیله ی دلایل قاطع به اثبات سیده

و می گوید :

« ا هر که پایبند نصیحت باشد ، دوستانش اندک میگردند چرا که پیروی از هوای نفس بر مردمان غالب است و برای همین رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم می فرماید: «حق برای عمر هیچ دوستی باقی نگذاشته است».

ه خدا متصل نیست !

او می گوید :

« مل کردن آن بر جان ها سنگین است و آن را تحمل نمی کند و نمی پذیرد بلکه آن را دفع می کند ؛ به خاطر همین پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم به عمر گفت : حق برای عمر هیچ دوستی باقی نگذاشت . و پیامبر در ظاهر و باطن کلامش صادق است. در ظاهر به خاطر عدم ائصاف ...».

تا آن جا که می گوید :

«اما در باطن نیز حق برای عمر در قلبش هیچ دوستی باقی نگذاشت و او فقط به خدا تعلق و اتصال ...».

اما باید گفت که صحیح آن است که ابوذر کسی است که گفت : «حق برای من هیچ دوستی باقی ...».

عجلونی ، درباره ی انتساب این قول به عمر می گوید : «نجم گفت : این در کتب حدیث مشهور نیست ، نه درباره ی عمر نه درباره ی عمر نه درباره ی غیر او ، البته ابن سعد در طبقات خود روایت کرده که ابوذر چنین گفت که ...».

عمر فقیهی است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر او گواهی می دهد

ومی گوید :

«و این عمر بن خطاب (رضی الله عنه) است ، چگونه از غذای گوارا پرهیز کرد و از این آیه : «أذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها» (نعمت های پاکیزه ی خود را در زندگی دنیایتان صرف کردید و از آن برخوردار شدید) فهمید که این کلام شامل هر انسانی ، چه مؤمن چه کافر ، می شد ...

ای نفس آیا آن عارفی که در دنیای خویش گشاده دستی می کند از عمر بن خطاب فقیه تر است ؟ عمری که پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم درباره ی وی گواهی داد : «به هیچ وجه بر باطل نیست».

در این جا باید گفت :

ابن عربی از یاد برده که این رأی عمر با قرآن مخالف است که می فرماید : «کلوا من طیبات ما رزقناکم» و عمر در فهم آیه ای که بدان استشهاد کرده ، اشتباه کرده است ، زیرا کسی در مورد این آیه اشتباه نمی فهمد چرا که خطاب به کفاری است که از لذت های دنیا بهره می برند و آخرت را فراموش کرده اند ، خداوند فرمود :

«و یوم یعرض الذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها فالیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تستکبرون فی الأرض بغير الحق وبما کنتم تفسقون»

(و آن روز که کافران را بر آتش عرض می دارند [و به آنها می گویند:] نعمت های پاکیزه ی خود را در زندگی دنیایتان صرف کردید و از آنها برخوردار شدید ، پس امروز به سزای آنکه در زمین به ناحق سرکشی می نمودید به سبب آنکه در زمین به ناحق سرکشی می نمودید و به سبب آنکه نافرمانی می کردید به عذاب خفت آور کیفر می یابید.)

و به بر این خود عمر گفته است : «همه ی زنان از عمر فقیه تر هستند حتی عروسان پرده نشین».

استدلال وی بر این آیه شریف ، صحت این اعتراف را آشکار می کند همچنان که در موارد بسیار آشکار کرده که حتی احکام بدیهی الهی را نیز نمی داند.

عمر و اویس

ابن عربی حدیثی درباره ی شفاعت «اویس» درباره ی قبیله هایی مثل ربیعیه و مضر ، روایت می کند که می پندارد از پیامبر صلی الله علیه وآله است ؛ و سپس از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت می کند:

«ای عمر و ای علی اگر او (اویس) را دیدید از او بخواهید برای شما طلب مغفرت نماید تا خدا شما را بیامرزد...».

ومی گوید :

«پس این دو ، ده سال در طلب اویس بودند و وقتی پایان سالی که عمر در آن کشته شد فرا رسید...».

و سپس دیدار این دو را با اویس ذکر می کند :

«پس اویس راست ایستاد و گفت : سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و رحمت و برکات خدا بر تو ، و نیز بر تو ای پسر ابی طالب ، خداوند از این امت به شما جزای خر دهد...».

سپس قصه ی هَرَم بن حیان با اویس را می آورد و اینکه اویس قرنی به هَرَم خبر مرگ عمر را می دهد :

«ای پسر حیان ، ابوبکر خلیفه ی مسلمین مُرد ، و برادر و دوست و جانشین من ، عَمَر [نیز] مر . و اعمّواَه! [ای دریغ و افسوس از عَمَر]...».

شیطان را همین بس که از عمر نجات یابد!

او می گوید :

«این عمر بن خطاب (رضی) است که فردی محکم و نیرومند است ، کسی که شیطان را همین بس که از او رهایی یابد ، قرآن نازل شد در حالی که وی با حکم آن موافق بود و همو گفته : «اگر پرده کنار رود بر یقین من افزوده نمی گردد» به خاطر آنچه که از روی ایما و علمش می دانست ، میان علم و عیان جمع ایجاد کرد و در صدر مشاهده ی اعیان ظاهر شد. از زمانه خودش تا روز قیامت کسی جلو او قرار نمی گیرد و در هیچ حالی از احوال امام او نیست ، به خاطر موعظه ی اویس قرنی ، که بهترین تابعین است ، همتش تکان خورد و چیزی راگفت که کشف و علم معصومش بدو الهام کرد یعنی گفت : ای کاش عَمَر از مادر نمی زایید...».

این سخن ابن عربی نیز در خور توجیه است که : شیطان هیچ راهی به سوی عمر بن خطاب ندارد ، درحالی که ابوبکر شیطانی داشت که بر وی عارض می شد تا جایی که از مردم خواست که اگر به کجی وانحراف گرایید او را به راست آورند ، پس آیا عمر نزد ابن عربی از ابوبکر بالاتر است؟!

خدا با عمر حرف می زند

ابن عربی می گوید:

«پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم درباره ی عمر فرموده ا : «عمر از محدثین است اگر که با اختلاف مراتب ، ذوق ها فرق می کند» .

و می گوید :

«و از جمله ایشان (رضی الله عنهم) محدثینی هستند که عمر (رضی الله عنه) از آنهاست و در روزگار ما ابوالعباس خشاب از آنهاست» .

و سپس ذکر می کند که محدث ، پیامبر اولیاست .

دث است در ماجرای «یا ساریة الجلیل»

ومی گوید :

«و از جمله ی آن مطالب این است که : صاحب این مقام محدث باشد و از سوی این منزل کسی را که با او حرف می زند نبیند و اگر او را ببیند از جهت منزلی است که با چشم آن رامی بیند . پس باید شنیدن ، تو را به درجه ی محدثین رساند و بر تو بانگ زند و تو خطاب را بشنوی یا به صورت ادراک مستقیم و بی واسطه ، یا در جواب سؤالی از تو و پاسخ السلام علیک .

و ما تمام این امور را دیده ایم و بیش از یک نفر به من درباره ی ابوالعباس خشاب (رضی الله عنه) خبر داده اند که او محدث بوده است . و از این باب ، آن است که «جماعتی که شبانه می رفتند (ساریة) صدای عمر را از مدینه شنیدند حال آنکه میان آنها چندین روز فاصله است و هر کرامتی که در آن خطاب باشد از این باب است» .

این نکته را متذکر می شویم که در برخی احادث آمده که [در جنگ اعراب با ایران] علی علیه السلام کسی است که بر چشمان عمر دست کشید و عمر مسلمین را در نهاوند دید ، در حالی که دشمن در کمین آنها بود و جز با پناه بردن به کوهی در آن جا ، راه نجاتی نداشتند و در آن هنگام عمر آن [راه نجات] را به جماعت مسلمین [که در کمین بودند] گفت .

کارهایت عمری باشد

بی می گوید :

«باید کارهایت عمری باشد که عمر بن خطاب (رضی الله عنه) گوید : من خدعنا فی الله إنخد عنا له»
(هرکس برای خدا ما را بفرماید تن به فریب او می دهیم ! یعنی از این فریب راضی هستیم).

دلیل بر عصمت عمر

او می گوید:

«از قطب های این مقام ، عمر بن خطاب و احمد بن حنبل هستند لذا پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم
درباره ی عمر بن خطاب و قدرتی که خدا به او داده می گوید : «ای عمر ، شیطان در هیچ گردنه ای با
تو دیدار نکرد مگر اینکه به مسیری غیر مسیر تو رفت»

و این دلیل بر عصمت وی به شهادت معصوم است و ما می دانیم که شیطان ما را جز به مسیرهای باطل
نمی برد که غیر از مسیر عمر بن خطاب است ، و عمر جز مسیرهای حق را نمی پیمود بنا بر نصّ ، و
از کسانی بود که به خاطر خدا در تمامی مسیرهایش ملامت هیچ ملامت گری در آنها کارگر نیست ، و
حق را قدرتی است ...».

و اما پیش از این گذشت که [بنا بر تصیح خود ابوبکر] ابوبکر شیطانی دارد که به سراغ اومی رود و او
بدین سبب از انحراف می ترسد ، اما این جا می گوید که عمر به راهی غیر از راه شیطان می رود ،
پس چگونه است که نزد ابن عربی ابوبکر از عمر برتر است؟!...

نیز آشکار است که ادعای عصمت عمر چیزی است که هیچ یک از اهل مذاهب با آن موافق نیستند .

ابن عربی می گوید :

«آیا نمی بینی که در خواب ظرف شیری به پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم دادند [و فرمود] : «
را نوشیدم تا اینکه فزونی آن از ناخن هایم خارج

شد و باقی مانده را به عمر دادم ...» فته شد : ای رسول خدا! این خواب را چه تعبیر می کنی؟ فرمود
: «...» . شیر رها نکرد چرا که به مواضع روی و تعبیر آن آگاهی داشت».

و ما نمی دانیم که علم عمر کجا بود وقتی که می گفت : همه ی مردم حتی عروسان پرده نشین از عمر
فقیه ترند و علم عمر کجا بود آنگاه که بیش از هفتاد بار گفت : «اگر علی نبود ، عمر هلاک می شد و
...».

عمر ربوبیت را دید

او می گوید :

«پس ربوبیت را مشاهده کنید قبل از هر چیز ، و برای همین پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم آنگاه که در خواب شیر را نوشید و باقی مانده را به عمر داد ، خواب را تأویل کرد و گفته شد : ای رسول خدا! خواب را چه تعبیر می کنی؟ فرمود : علم».

عمر در نماز سپاه را آماده می کند

و می گوید :

«همچنان که عمر بن خطاب (رضی الله عنه) در نماز سپاه را آماده کرد ، مؤمن راستین جز با خدا ...».

اقتدای عمر به پیامبر صلی الله علیه وآله

این مطلب را پیش از این نیز از ابن عربی نقل کردیم که :

«خداوند در کعبه گنجی به ودیعه نهاد ، پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم خواست که آن را خارج سازد و انفاق کند و بعد به خاطر مصلحتی ، امری دیگر بر روی نمایان شد ، سپس عمر بعدها خواست آن را پیروی از رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم مانع این کار شد».

شخصیت هایی که ابن عربی آنها را تقدیس بزرگ می دارد

احترام و بزرگداشت ابن عربی نسبت به دشمنان علی علیه السلام و سایر اهل بیت علیه السلام تنها منحصر به غاصبان خلافت نیست بلکه این بزرگداشت هرکس که از علی علیه السلام ناخرسند بوده و بر ضد حضرت و فرزندش و شیعیانش موضع می گرفته است را نیز شامل می گردد.

وی این شخصیت ها را بزرگ می دارد و برای آنها اوصاف والقباب ومقامات دروغین ذکر می کند. اینان اگر نگوییم از کسانی هستند که دیگران را بر ضد اهل بیت علیه السلام یاری کرده اند ، حداقل می گوئیم که در مسیر غیر ایشان گام برداشته اند و کسانی را به دوستی گرفته و تأیید کرده اند که پیوسته در مقابل اهل بیت علیه السلام ایستاده و شیعیانشان را آزار داده اند.

در این جا نمونه هایی از گفتار ابن عربی را می آوریم که در مورد کسانی است که در جهت دیگر (غیر از مسیر اهل بیت علیه السلام) رفته اند و یا دست کم ولایت و امامت اهل بیت علیه السلام را قبول

خلافت باطنی و ظاهری برای متوکل

پیش از این گفتیم که ابن عربی می گوید از جمله کسانی که به خلافت ظاهری و باطنی سیده اند ؛ متوکل عباسی ، معاویه بن یزید ، و عمر بن عبدالعزیز و... هستند.

علوم و مقامات ابو هریره

وی می گوید

«و ابوهریره به رسول صلی الله علیه [وآله] وسلم شکایت برد که وی آنچه را از پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم می شنود فراموش می کند. پس پیامبر به وی فرمود: ای ابوهریره ردایت را بگستران . ابوهریره ردایش را گسترد و رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم سه مشت از هوا برگرفت و آنها را در ردای ابوهریره انداخت و به او گفت : ردایت را به سینه ات بچسبان . پس آن را به سینه اش چسباند ، و بعد از آن چیزی را از یاد نبرد و همه ی اینها بخشی از این مقام است ...».

عایشه و مصحف او

وی بر طبق روایات اهل سنت ادعا می کند که عایشه مصحفی مخصوص به خود دارد و در آن مطلبی اضافه است که در مصحف های مسلمانان نیست یعنی : «نماز میانه همان نماز عصر است». وی می گوید : «و امّ المؤمنین عایشه این مسأله را در مصحف خود و با او تأکید اثبات کرده است و این از برترین تأییدها در این مسأله است».

اما ما معتقدیم که اگر درست باشد که عایشه در مصحف خود کلمه ی «
این امر را به شیوه ی تفسیر انجام داده است نه بر این اساس که این کلمه جزء قرآن نازل شده ی بر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است . و یا اینکه بگوییم که وی به قرآن چیزی را افزوده که از آن نیست ، و این تحریف کلام خداوند محسوب می شود.

آیه ی «الطیبات للطیبین» در مورد عایشه نازل شده است

ابن عربی در این باره می گوید :

«خداوند پاک بلند مرتبه در این پیوند نکاح ، در مورد مبرا ساختن عایشه آورده است : «الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات اولئک مبرون مما یقولون»
رایحه های ایشان را پاک قرار داده است...»

تصویر عایشه در قطعه از حریر

او می گوید:

«... و اقتدا کننده ی به رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم بود آنگاه که در خواب دید که : جبرئیل تصویر عایشه را برای او در قطعه ای از حریر سرخ آورد و گفت این همسر توست. و پیامبر این ماجرا را برای اصحاب خود تعریف نکرد و گفت : اگر این از جانب خدا باشد آن را محقق می سازد».

مالک بن انس

او می گوید :

«به همین دلیل ، از علم و دین و تقوای مالک بن انس این بود که اگر از وی درباره ی مسأله ای در دین خدا سؤال می شد می گفت : نازل شده است ؟ اگر می گفتند بله ، فتوا می داد و اگر می گفتند نازل نشده ، فتوا نمی داد».

ستایش حجاج

وی حجاج بن یوسف را می ستاید و بر وی درود می فرستد :

«و خداوند حجاج (که رحمت خدا بر او باد) را توفیق داد تا خانه کعبه را به همان صورت که زمان رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم و خلفای راشدین بود باز گرداند ، اما عبدالله بن زبیر آن را تغییر ل خانه کرد ، و خداوند جز آنچه راکه امر او بر آن است نمی پذیرد ، و آنان حکمت خدا «
».

معاویه در فقه رأی و نظر دارد

وی در فقه خویش به نظرت معاویه استشهاد می کند ، درباره ی برخی موارد زکات می گوید:

«و از کسانی که برای ما نقل کرده اند ، در صدر اسلام کسی جز ابن عباس و معاویه در این مورد مخالف نیست چرا که نزد آن دو ، حدیث صحیح و ثابتی از رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم اثبات «
»

فقه روحانی عبدالله بن عمر

ابن عربی می گوید :

«پس به فقه عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) بنگر ، وی وقتی یقین کرد خداوند می خواهد با برداشتن نیمی از نماز در سفر به بنده اش تخفیف بدهد ، نافله خواندن را نپسندید تا در این باره با مقصود خداوند موافقت کرده باشد ، و این خود نوعی تفقه روحانی است».

اما حقیقت آن است که ابن عمر در این مسأله به فقه شیعی عمل کرده است که اهل سنت با آن مخالفند. اما ابن عربی این نظر را به ابن عمر منسوب می سازد و آن را تفقه روحانی بر می شمارد. همچنانکه ابن عربی در مسأله امام جماعت بودن فاسق ، به اقتدای عبدالله بن عمر به حجّاج استدلال می کند.(به همین بخش مراجعه شود)

ابوعبیده ، امین این امت

ابن عربی می گوید :

«و از جمله ی ایشان (رضی الله عنهم) اماناء هستند ، پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم فرمود خداوند امینانی دارد و در مورد ابوعبیده بن جراح می فرماید «او امین این امت است».

این در حالی است که ابوعبیده از سران تدبیرگر و تأثیر گذار گروهی بود که حضرت امیر علیه السلام را از خلافت دور کردند و در این قضیه وی بعد از ابوبکر و عمر ، نفر سوم است.

احمد بن حنبل از ائمه ی دین

وی احمد بن حنبل را از ائمه ی دین و حافظان شریعت می شمارد و می گوید : «حکایت شده که خواهر بُشر حافی از یکی از ائمه ی دین که – همان احمد بن حنبل است – در مورد غزلی که سروده بود پرسید ... و آن امام که از او سؤال شده بود –
– به آ « زن فتوا نوشت و به خاطر ن غزل وی را
».

ابن حنبل حافظ شریعت و خربزه!

او می گوید :

«... به نام انبیاء و رسل نامیده نشدند ولی گام به گام خالصانه به دنبال آنها رفتند و پیروی کردند ، چنان که از امام احمد بن حنبل که پیشوا و متقندر و سرور زمان خودش بود روایت شده که از خوردن خربزه پرهیز می کرد چرا که به درستی برایش ثابت نشده بود که رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم چگونه خربزه می خورده است و این دلالت بر شدت پیروی وی از احوالات پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم در حرکات سکنت و همه ی کارهایش دراد.

و این عمل بدان جهت از وی شهرت یافته است که وی در تبلیغ و ارشاد با زبان و عمل و حالت ، در مقام وارث پیامبر بود و این عمل او بیشتر در جان مخاطب جای می گرفت ، پس وی و امثال او حافظان شریعت در این امت اند».

در این جا می گوئیم :

این سخن ابن عربی که «این عمل او بیشتر در جان شنونده می نشست» ممکن است به ذهن برساند که احمد بن حنبل این عمل را بر تظاهری نزد عوام انجام داد نه به جهت شدت پیروی ؛ و نیز ممکن به ذهن عوام این را برساند که ابن حنبل می دانسته که پیامبر تمام میوه ها و سبزی ها و غذاها را با چه کیفیتی می خورده است و در این همه موارد نزد او روایتی بوده است!

زبیر بن عوام وارث معجزات پیامبر

ابن عربی می گوید :

«و از جمله ایشان (رضی الله عنه) حواریون هستند که در هر زمانی یکی می باشد و دو تا نمی گردند ، و اگر آن یکی بمیرد دیگری جای او را می گیرد. و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله] و سلم «زبیر بن عوام» صاحب این مقام بود. هر چند که یاوران شمشیر زن و جنگجوی دین بسیار بودند.

حواری کسی است که در یاری دین ، هم صاحب شمشیر است و هم صاحب برهان ، و به او علم و سخن نیز شمشیر و شجاعت و دلیری را داده اند. و مقام او به مانند اعجاز نبوی ، تحدی در اقامه ی برهان بر صحت دین مشروع است. و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله] و سلم کسی جز حواریّ او ، با دلیل و برهانی که حضرتش آن را برای صدق ادعای خود می آورد ، بر نمی خیزد ، وی وارث معجزه نبوی است و آن را جز برای [اثبات] صدق پیامبر صلی الله علیه و آله] و سلم اقامه نمی کند».

می گوئیم :

در شجاعت و جهاد و قدرت برهان در یاری دین ، زبیر کجا و امام علی علیه السلام کجا هایی که از زبیر روایت شده کجاست ؟ آیا ابن عربی و دیگران می توانند برای ما نمونه ای از آنها بیاورند که بدون ایراد باشد؟

بلکه زبیر چه امتیازی بر ابی دجانه و مقداد دارد که بخواهد در مقایسه با آنها با شمشیر خود یاور دی باشد و با موضع حق از اهل حق دفاع کند؟ و این امتیازی باشد که نسبت بر آن دو نفر با دیگران از صحابه ی مجاهد برگزیده ، به زبیر اختصاص یافته باشد.

علما به منزله ی انبیا

از جمله شواهد عدم تشیع ابن عربی این است که وی علمایی از امت را یاد کرده که نزد وی همچون انبیاء بنی اسرائیل هستند و گفته :

«همچون علماء صحابه و در مرتبه ی پایین تر از آنها تابعین و اتباع مثل : ثوری ، ابی عیینه ، ابن سیرین ، حسن ، مالک ، ابن ابی ریح ابی حنیفه وافرید پایین تر مثل : شافعی و ابن حنبل و کسانی که همین سیره را در حفظ احکام دین داشته اند و نیز طایفه ی دیگری از علمای این امت که احوال رسول و اسرار علوم او را در این امت حفظ می کنند مثل : علی ، ابن عباس ، سلمان ، ابوهریره ، حدیفه و از تابعین مثل : حسن بصری ، مالک بن دینار ، بنان حمال ، ایوب سختیانی و افرادی پایین تر از آنها مثل : شیبان راعی ، فرح الأسود المعمر ، فضیل بن عیاض و ذی النون بصری (یا مصری) و پایین تر از آنها مثل : جنید و تستری و کسانی که در حفظ حالت پیامبری و علم مدنی به شیوه این بزرگواران رفته .»

این حرف ها نیاز به هیچ حاشیه و توضیح ندارد بلکه پیش از این گفتیم که وی درباره ی شافعی می گوید:

«وی از اوتاد چهارگانه است و قیام او به علم شرع باعث شد از اهل زمان خود و بعد از آن پنهان بماند. و از برخی صالحان روایت کردیم که او خضر را دید و به او گفت درباره ی شافعی چه می گویی؟ گفت : وی از اوتاد است ، و گفت درباره ی بشر حافی چه می گویی؟ گفت : بعد از خود کسی را تَل خود بجای نگذارد ؛ این شهادت خضر در مورد شافعی(رحمه الله) است.»

فصل هفتم

نکوهش یا ستایش

در فصل های پیش مواردی ذکر شد که از آنها این نکته معلوم می شود که ابن عربی برای تعظیم افرادی دیگر ویا تأکید بر اعتقاد و یا مفهومی نادرست ، و یا بیان اندیشه ای دور از عقیده ی درست و دور از واقعیات وحدیث و تاریخ صحیح ، حتی دست به دامن مطالبی می شود که مقام پیامبر صلی الله علیه وآله را پایین می آورد. در این جا مواردی را می آوریم که ابن عربی هر چند آنها را به عنوان مدایح آورده اما در حقیقت جز زشتی و نکوهش نیست.

پیامبر به خاطر غذا از عایشه جلو می زند!

ابن عربی می آورد :

«یکی از اصحاب ، پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم را به غذا دعوت کرد. پیامبر به او فرمود : آیا من همراه با این بیایم؟ و به عایشه اشاره کرد ، آن فرد گفت : نه ! پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم دعوت

نپذیرفت تا اینکه آن مرد قبول کرد که عایشه نیز همراه پیامبر صلی الله علیه و آله] و سلم برود . سپس پیامبر و عایشه به سوی منزل آن مرد به راه افتادند در حالی که هر یک از دیگری سبقت می ...» .

ملاحظه می شود که چگونه ابن عربی با مذمت رسول الله صلی الله علیه و آله عایشه را می ستاید ، علت این عشق شدید او به عایشه چیست و چرا حضرت صلی الله علیه و آله اصرار دارد که آن فرد کسی را که دوست ندارد مهمان کند؟

پیشی جستن میان پیامبر صلی الله علیه و آله و همسرش چه معنا دارد؟

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله برای غذا خوردن دیگران هم جلو می زند؟ و آیا این عمل شایسته ی پیامبران هست؟

چرا پیامبر صلی الله علیه و آله جا را برای عایشه باز نمی کند و او را بر خویش ترجیح نمی دهد ؟ مگر خداوند آنان را که « دیگران را بر خویش ترجیح می دهند هر چند تنگدست باشند» .

آیا با این شتاب و پیشی جستن ، با اصرار بر آن مرد جهت مهمان کردن عایشه تناسب دارد ؟

علم نهانی عایشه و حفصه

ابن عربی می نویسد که از برخی علمای مورد اعتماد درباره ی امام مبین پرسیده است و از جمله مواردی که او پاسخ داده این است :

«آن امری است که خداوند درباره ی دو تن از همسران رسول خدا بیان داشته است ، سپس تلاوت کرد : «إن تتوبا إلى الله فقد صغت قلوبكما و إن تظاهرا علیه فإن الله هو مولاه وجبریل و صالح المؤمنین و الملائكة بعد ذلک ظهیر» . (اگر به سوی خدا توبه می کنید ، چرا که قلب های شما به سوی باطل گراییده است و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید به راستی که خداوند و جبرئیل و صالح مؤمنان ، مولای اویند و بعد از آن ملائکه پشتیبان او می باشند) و این شگفت تر از ذکر سپاه بود که اسرار الهی

چون این مطلب را به من گفت از خدا خواستم مرا بر فایده ی این مطلب آگاه گردانند ، که این چیست که خداوند خودش و جبرئیل و صالح مؤمنان و ملائکه را برابر آن قرار داده است؟

پس مرا از آن خبر دادند و هیچ گاه به این اندازه که از دانستن این امر مسرور شدم ، شاد نشده بودم ، و

دانستم آن دو زن به چه کسی تکیه و پشت گرمی دارند و چه کسی به آنان قدرت می دهد. و اگر

«یاری» ذکر نمی کرد ملائکه و مؤمنان و مؤمنان را یاری مقاومت در برابر آن دو (عایشه

و حفصه) نبود و دانستم که آن دو به خاطر علم به خدا و تأثیر در جهان ، چیزی به دست آورده اند به خاطر علم به خدا و تأثیر در جهان ، چیزی به دست آورده اند که این قوت و نیرو را به ایشان عطا کرده است و این قوت و نیرو را به ایشان عطا کرده است و این از آن علومی است که مانند «علم مکنون» است ؛ پس خدا را بر نعتی که ارزانی داشته شکر کردم و گمان نمی کنم هیچ یک از خلائق تا کنون پیشوانه ای چون پیشوانه ی این دو زن داشته اند.

ط علیه السلام می فرماید: «قال لو أن لی بکم قوۃً أو آوی الی رکن شدید» (ای کاش در برابر شما نیرویی داشتم یا به ستونی استوار پناه می بردم) پس رکن استوار نزد او بود ولی آن را نمی شناخت چنانکه پیامبر بدین امر گواهی داده است و فرموده : خداوند برادرم لوط را رحمت کند که او به رکنی استوار پناه می برد... .

و عایشه و حفصه آن را (رکن استوار) شناختند و اگر مردم آنچه را که آن دو می دانستند ، می دانستند معنای این آیه را می فهمیدند : «و الله یقول الحق و هو یتهدی السبیل» «...»

بنگرید که ابن عربی چگونه آیاتی را که در مذمت عایشه و حفصه است دگرگون می سازد. آن دو بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله دست به یکی کردند تا جایی که خداوند برای ایشان زن نوح و لوط را مثال زده است ، اما ابن عربی این آیه را به برترین مدح و ثنا درباره ی آن دو تبدیل می کند ؛ و آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله و اتحاد آن دو علیه حضرتش را از دلایل علم مکنون آن دو می شمارد و معتقد است که این علم مکنون به آنها چنان قدرت تأثیری در عالم داده که پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر آن نیاز داشت از خداوند و ملائکه و جبرئیل و صالح مؤمنان یاری بگیرد.

با اینکه خداوند مؤمنین را در جنگ بدر در حالی که ذلیل بودند یاری کرد و بر یاری کردنشان با پنج هزار فرشته ی نشان دار ، چیزی نیافزود ، چیزی نیافزود ، گویا خطر مکر و حيله ی کسانی که بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله متحد شده بودند از خطر جنگ های احد و احزاب و حنین بیشتر بوده است!

عت معاویه و ستایش او

ابن عربی وقتی که می خواهید عمل معاویه در نماز عید را درست جلوه می دهد می گوید:

«و این چنین است آنچه که معاویه کاتب پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم و خوشایند او و دایی مؤمنان انجام داد ، پس به صحابه گمان نیکو می رود (خدا از همه ی راضی باد) و راهی برای خرده گیری بر آنها نیست».

اهانت غیر مستقیم به پیامبر صلی الله علیه و آله

او می گوید :

«در حدیث صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله] وسلّم به بلال تو در ورود به بهشت بر من پیشی جستی و من در آن جا بر هیچ جایی گام ننهادم مگر این که صدای خش خشی جلو خود شنیدم . بلال گفت : ای رسول خدا ، هیچ وقت از من حدیثی سر نزد مگر این وضو ساختم ، و وضو نساختم مگر اینکه دو رکعت نماز خواندم.

و پیامبر صلی الله علیه و آله] وسلّم فرمود: به خاطر همین کار بوده است.» .

باید گفت که این روایات و امثال آن به صورت غیر مستقیم به پیامبر صلی الله علیه و آله اهانت می کنند تا حدی که فردی عادی از میان مردم در کارهای نیک بر ایشان پیشی می گیرد و در آخرت نیز گوی سبقت می رباید. پس این پیامبری که در انجام صالحات از دیگران عقب می افتد چگونه پیامبری است؟ و یا چگونه پیامبری است که نسبت به آنچه او را به مقامات می رساند جهل دارد ، و یا دست کم غافل !

آیا بلال به آنچه که رسیده ، تصادفی و بدون آموزش و راهنمایی رسیده است؟ و چرا خداوند این امر را به پیامبرش تعلیم نداده و تا این حد معرفت او را ناقص رها کرده است.

ما نمی دانیم چگونه این خدشه ایی را که به مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده در مان کنیم ، خدشه هایی که به وسیله ی جاعلان حدیث و به شیوه های گوناگون علیه آن حضرت وارد شد . آنانی که به دنبال نیاکان خود رفتند ، اسلافی که پیامبر صلی الله علیه و آله ناگزیر شد رسوایشان کند و :

باشید که دروغگویان بر من فراوان گشته اند ، پس هر کس از روی عمد بر من دروغ بزند باید جایگاهی از آتش برای خویش مهیا کند ؛ واحادیثی نظیر این که امام علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه به آن اشاره می کند.

اهانت های ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه و آله

از جمله زشتی هایی که آنها را مدایح می شمارد ، این سخن اوست : «به سند صحیح از ابن عباس (خدا از زهر دوی آنها راضی باد) روایت شده که ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) هنگام فوت پیامبر به میان مردم آمد درحالی که عمر با مردم سخن می گفت ، پس گفت : ای عمر بنشین! و عمر نپذیرفت که بنشیند ، ابوبکر دوباره گفت : بنشین ای عمر! سپس ابوبکر دوباره گفت : بنشین ای عمر! سپس ابوبکر [به یکتایی خداوند] شهادت داد و گفت : اما بعد ... هر کس محمد صلی الله علیه و آله] وسلّم رامی پرستیده [بداند که] محمد در گذشته است و هر کس خداوند عزوجل رامی پرستیده [بداند که] او زنده است و نمی میرد ، و سپس این آیه را تلاوت کرد : «و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل

انقلبتم علی أعقابکم» پس خروش و آشوب مردم با شنیدن آیه ی فوق از قرآن فرو نشست ، و او خود همچنان با [باد] خداوند ، قلبی آر .«

تا آن جا که می گوید :

«نفس او گفت نه به خدا ، ای ولی من ، من میان فنا و بقا و نابودی و بهبود و آمدن و رفتن و رسیدن و بازگشت هستم و هرگز این حقیقت را از این کلام و سخنی که از دهن صدیق بیرون آمد در نمی یافتیم تا آنکه تو مرا بدان آگاه ساختی و آن را تا کنون از بزرگان ، نه شنیده ام و نه دیده ام...».

می گوئیم :

الف) این سخن که نقل شد حاوی کلمی خشک و خشن است که هیچ شایستگی ندارد که مرتبط با پیامبر صلی الله علیه و آله باشد ، و کلام ابوبکر به گونه ای است که احساس می شود او درباره ی یک زورگو یا جباری سخن می گوید که مردم از شرّ او آسوده شده اند ، و یا درباره ی فردی مدعی سخن می گوید که مردم رامی فریفته و بر آنها سیطره داشته است تا جایی که او را می پرستیده اند!

این سخنان گستاخانه در تنگ ترنی لحظات گفته شده است ، لحظات سوز و گداز و حزن و اندوه ، و در فقدان کسی که بر همه واجب بود که از پدر و همسر و فرزند و جایشان و از هر جانشان و از هر چیز دیگر نزد ایشان محبوب تر باشد.

ب) ما نمی دانیم فرضیه ی وجود کسانی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را می پرستیده اند از کجا آمده است ؟ آن هم تا حدی که بوبکر به خود اجازه داده است آن را در همان لحظه مطرح کند و کسانی که محمد را می پرستیدند در برابر آنان که خدا را می پرستیدند قرار می دهد.

ج) ابوبکر چیزی را گفت که بر هیچ یک از صحابه و دیگر افراد پوشیده نیست و این عمر بود که ادعای خلافت آن را داشت (یعنی می گفت پیامبر صلی الله علیه و آله نمرده است) ، آن هم به خاطر هدفی بود که برآورده شد ، پس چگونه ابن عربی ادعا دارد که ابوبکر چیزی را بروز داده که دیگران از آن !

د) به نظر ما مشکل در این جاست که آن افراد در حدّ مطلوب به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان راستین نداشتند ، نه اینکه مشکل اصلی وجود پرستنده و عابدی برای پیامبر صلی الله علیه و آله بوده باشد ، و به همین جهت نیز در تاریخ سراغ نداریم کسی درباره ی پیامبر غلو کرده باشد و یا او را پرستیده

با وجود همه ی اینها ، ابن عربی همچنان به گوینده ی این سخنان ، آن هم برای ابراز چنین کلام گستاخانه ای نشان هایی اعطا می کند و بدین وسیله او را به برترین مراتب قرب الهی می رساند!

نزول آرامش بر ابوبکر

ابن عربی درباره ی ابوبکر می گوید :

«چه بسا بنده ای که مقام «شهود معیت» مختصّ او می شود و این مقام از او به دیگران سرایت نمی کند ، مانند این سخن موسی علیه السلام به بنی اسرائیل : «إِن مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» (براستی که پروردگارم با من است و مرا هدایت می کند).

«و چه بسا بنده ای که نور وی به أتباع او هم سرایت می کند و آنان نیز به همراه او سرّ معیت را می بینند مثل این سخن سرورمان محمد صلی الله علیه و آله وسلم که فرموده : « (همانا خدا با ما «معی» چرا که ایشان با نور خویش ابوبکر را یاری کرده تا اینکه ابوبکر راز معیت را دید. از این جاست که راز نزول سکینه بر ابوبکر (وَضَى اللهُ عَنْهُ) فهمیده می شود ، و اگر این آرامش و کینه نبود زیر فشار و سنگینی این تجلی و شهود ، تاب نمی آورد و بر جا نمی ماند . و معیت در قصه ی موسی علیه السلام کجا ، و معیت الهی در قصه ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کجا؟!»

در این جا خواننده ی عزیز باید توجه کند چگونه ابن عربی آیه ای را که برای مؤاخذه ی ابوبکر است دگرگون کرده تا آن را از بزرگ ترین فضایل و مقامات او به شمار می آورد. اوسیاق آیه ی قرآن را تباه ساخته و ادعا کرده که خداوند « را بر ابوبکر فرو فرستاد ، حال آنکه ضمیر در این آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی گردد چرا تأیید الهی با جنود نیز از آن پیامبر است آن جا که می فرماید : «و آیده بجنود لم تروها» (و او را با سربازانی که ندیدید یاری کرد).

ابن عربی سعی کرده است در قضیه ی حزن ابوبکر ، موضوع را مبهم و گنگ جلوه دهد ، چرا که ابوبکر را دید که به وضوح بیانگر آن بود که خداوند از پیامبرش محافظت می کند : عنكبوت تار تنبید ، درختی رویید و کبوتر وحشی تخم گذاشت و بر در غار روی تخم خود خوابید ، با وجود این همه ی این نشانه ها سودی نداشت و کافی نبود تا ابوبکر به لطف و عنایت و حافظت خداوند نسبت به پیامبرش

!

اما درباره ی « » ، باید گفت که حزن بر امری تعلق می گیرد که از دست رفته و گذاشته است ، و « » از مصائب و بلاهایی که می آید نیست ، و این حزن در این جا ما را به نتیجه ای می رساند که به سود و مصلحت ابوبکر نیست ، و ما نمی خواهیم وارد تفصیل این مطلب شویم و شواهدی در تأیید یا محکوم کردن آن بیاوریم.

در این جا لازم است به آنچه ابن عربی درباره ی معیت الهی گفته اشاره ای بکنیم و بگوییم که درباره ی حضرت موسی علیه السلام معیت از جایگاه الهی آمده است تا راه هدایت را که موسی علیه السلام بدان محتاج بود برای وی آسان گرداند. اما آنچه که پیامبر صلی الله علیه وآله در این شرایط سخت بدان احتیاج داشت معیتی بود که مقام الوهیت آن را اقتضا می کند چرا که دفع مکر و حيله ی آن متجاوزان زوگو ، تنها با استمداد از جایگاه قدرت و قهر و عزت و جبوت و انتقام الهی صورت می پذیرفت.

مقایسه و عبرت

گفتیم که همگان می دانند که در روز غار ، ابوبکر اندوهگین شد با اینکه وی در جایگاه امن و امان بود و نشانه هایی بارز را ، یکی پس از دیگری می دید. نشانه هایی پی در پی که دلالت داشت بر آن که خداوند از پیامبرش محافظت می کند و راه های نجات از مکر دشمنان را برایش فراهم می سازد.

این در حالی بود که علی علیه السلام در جایگاه بسیار خطرناکی قرار داشت و به احتمال قتل و قطعه قطعه شدن با شمشیر ، روبرو بود ؛ آن هم به دست دشمنانی که سرشار از کینه و خشم و نفرت بودند و هیچ نشانه و اشاره ای هم نبود که با وضع قابل پیش بینی مخالف باشد و سطح و میزان احتمالات را تغییر دهد.

اما کارها نزد ابن عربی واژگون می شود. [در ادامه] ببینید و بخوانید که او این ماجرا را چگونه به تصویر می کشد.

ابوبکر گفت : « !»

ابن عربی در این باره می گوید :

« » « معنای باطن جبوتی آن «واللیل اذا یسر» می باشد و آن غیب ملکوتی است و ترتیب دو نقطه که یکی به جانب «میم» است و دیگری به جانب « » « (یعنی دو نقطه الرحیم) اینکه : «میم» رمز وجود عالمی است که به سوی آنان فرستاده شده است و نقطه ای که به سوی آن (یعنی میم) است ابوبکر (رضی الله عنه) می باشد و نقطه ای که به سوی الف است محمد صلی الله علیه وآله] وسلم است و بآء بر آن دو خیمه زده است یعنی بر دو نقطه که یکی محمد و دیگری ابوبکر است مانند غار «هنگامی که به همراه خویش می گفت انوهگین مباش که خدا با ما است» زیرا او با صدقش واقف بود و محمد صلی الله علیه وآله در حالی که وی در آن وقت بر آن حال بود ، واقف با حق بود ، پس او حکیم است ، مانند آن کاری که روز جنگ بدر در دعا و زاری کرد و ابوبکر از آن بانگ و فریاد می کرد ، زیرا حکیم کسی است که حق مواظن رابه تمامی به جا آورد.

و چون اجتماع دو صادق با هم جایز نبود از این روی ابوبکر قیام در حال پیغمبر صلی الله علیه و آله] و سلم نداشت و بر صدق خویش پایداری کرد و اگر در آن موطن پیغمبر صلی الله علیه و آله] و سلم نبود و ابوبکر حاضر بود مسلماً در آن مقامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله] و سلم مقام داشت ، می ایستاد زیرا در آن جا کسی از او برتر نبود که وی را از آن مقام پوشیده دارد ، پس او صادق آن وقت و حکیم آن بود و هر چه جز وی تحت حکم او بود.

و چون نقطه ی ابوبکر بر اثر آن دو طالب نظر افکند اندوهگین شد بر او (پیغمبر) ، لذا بی تابی را آشکار کرد و صدق را غلبه داد و گفت : « (ندوهگین مباش) و در پی آن اندوهگین شدن (بر پیغمبر) گفت » : « همانطور که به ما خبر رسیده است.

و اگر بحث کننده ای قائل باشد که گوینده محمد است ما را باکی نیست ، زیرا مقام او صلی الله علیه و آله] و سلم جمع و تفرقه با هم است و چون از سوی ابوبکر اندوه خوردن را دانست نظر به « کرد و یاریش نمود و دانست که کارش تا رستاخیز ادامه دارد ، بنابراین فرمود «اندوهگین نباش خدا با ماست» و این برترین مقامی است که بدان توان رسید ، مقامی که خداوند پیش از تو مقرر فرموده است» ما رأیت شیئاً الا رأیت الله قبله» (چیزی را ندیدم مگر آنکه خدای را پیش از آن چیز دیدم) ، این شهود «بکری» «محمدی» است و رسول مردمان را مخاطب به «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (هرسک خویش را بشناسد براستی که خدا را شناخت است) نمود و آن این سخن است که از جانب پروردگارش خبر می دهد «کلا معی ربی سیه دین». (هرگز ، پروردگام با من است و مرا هدایت می کند).

نزد ما ابوبکر گوینده ی سخن است و مؤید سخن ما بیان رسول خداست که فرمود : لو كنت متخذاً خليلاً لاتخذت ابابكر خليلاً(اگر قرار بود دوست بگیرم مسلماً ابوبکر را به دوستی بر می گزیدم) رسول خدا مصاحب نیست بلکه برخی از آنان اصحاب یکدیگرند و اینان انصار و یاران و یاوران اویند. اشارات ما را نیک بفهم تا به راه راست راهنمایی گردی».

دفاع از نماز ابوبکر

ابن عربی ماجرای نماز ابوبکر را در هنگام آخرین بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله که منجر به رحلت حضرت شد می آورد . پیامبر صلی الله علیه و آله در آن جا اقدام به عزل ابوبکر کرد و با وجود بیماری ، خودش نماز را اقامه کرد. در این جا ابن عربی می گوید : که بعدی نیست که تأویلی که طحاوی ذکر می کند درست باشد یعنی ابوبکر امام مردم بوده باشد هر چند که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان آنها

عین سخن ابن عربی این است :

«مردم به ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) اقتدا می کردند و ابوبکر نیز به نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله] و سلم اقتدا می کرد . طحاوی گفته است : معنی اقتدا در این جا آن است که ابوبکر به خاطر بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله] و سلم نماز را کوتاه و مختصر به جا می آورد»

این در حالی است که تردیدی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را عزل کرد و خودش برای مردم نماز خواند و اهل تحقیق این را می دانند.

و نیز کسی که به خاطر افراد ضعیف پشت سرش نماز کوتاه می کند ، نمی گویند که او به پشت سر خود اقتدا کرد.

درست دانستن بدعت تثویب

ابن عربی درباره ی «تثویب» یعنی گفتن : «الصلاة خیر من النوم» در نماز صبح می گوید:

«ما نیز به تثویب قائل هستیم هر چند که از کارهای عمر است چرا که شارع آن را با این سخن تأیید کرده : « من سنّ سنّه حسنة ..» و بدون شک این عمل یک سنت حسنه است که شایسته است جزئی از شریعت به شمار می آید . به این اعتبار این عمل جزء اذان سنتی است مگر در مذهب کسانی که می گویند : سنت آن است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله] و سلم انجا شده است و حضرت شناسانده و مقرر داشته است با سنت همان است که خود پیامبر صلی الله علیه و آله] و سلم آن را سنت «.

ابوبکر در کشتن کسانی که زکات نمی دهند مجتهد است

ابن عربی کار ابوبکر در مورد کشتن کسانی که زکات نمی دادند را ، نظر فقهی او می داند؛ وجود این سخن که آن افراد ، زکات نمی دادند زیرا ابوبکر را غاصب مقام خلافت می دانستند و معتقد بودند جایز نیست که زکات اموال خود را – که باید به صاحب واقعی مقام خلافت داده شود – بدو بدهند ، و با دادن زکات به او ، دمّه از گردن آنها برداشته نمی شود.

اجتهاد عثمان بر ضد اجتهاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابن عربی می آورد که «ثعلبه بن حاطب» از دادن زکات خودداری کرد و درباره ی او این آیه نازل شد : «فأعقبهم نفاقاً فی قلوبهم إلی یوم یلقونه» (پس در دلهایشان تا روزی که او را دیدار می کنند نفاق را باقی گذارد). وقتی که این مطلب به گوش ثعلبه رسید زکات خود را آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نیز بعد از او ابوبکر و عمر از او نپذیرفته اند ، اما عثمان پذیرفت ؛ با این توجیه که این حق

کسانی است که خداوند این مقدار زکات را در این مال برای آنها واجب کرده است. ابن عربی در ادامه می گوید :

«این عمل عثمان از کارهایی است که بر او خرده گرفته اند ، اما شایسته است که بر مجتهدی که اجتهادش او را به حکمی رسانده خرده نگیرند چرا که شرع ، حکم مجتهد را پذیرفته است.» و پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم نیز کسی از امیران خود را از گرفتن صدقه ی این شخص نهی نکرد ، و این در حالی است که در مورد دادن زکات ، فرمان الهی آمده است.

و در مثل این مورد ، گاه حکم پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم با دیگران تفاوت دارد چرا که گاه پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم با دیگران تفاوت دارد چرا که گاه پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم صرفاً به خاطر ویژگی هایی که اقتضای نبوت عامه است و یا خاص نبوت شخص پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم می باشد ، به اموری اختصاص می یابد که دیگران ندارند ...».

تا اینکه می گوید :

«پس هرکس می خواهد ، به خاطر توقف پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم درحکم ، از حکم دادن بازایستد مانند ابوبکر و عمر ؛ و هرکه می خواهد ، باز نایستد مانند عثمان ؛ چرا که خداوند به آن فرمان ...».

تا اینکه در ادامه می گوید :

« اجتهاد جایز است. و هر مجتهدی دلیلی را که اجتهادش او را بدان می رساند در نظر بگیرد و هر کس مجتهدی را تخطئه کند حق او را ادا نکرده ، چرا که مجتهد خطاکار و درستکار یکسانند ...».

در این جا باید پرسید :

آیا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دراجتهاد خود اشتباه می کرد؟! چه کسی درست می گوید؟ عثمان یا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم !?

درست دانستن نظر عمر درباره ی طلاق

ابن عربی می گوید :

«و در آن روایا از پیامبر صلی الله علیه [وآله] وسلم درباره ی زنی که با یک بار سه طلاقه شده است یعنی به او گفته اند : تو سه طلاقه ای ، پرسیدم و ایشان فرمود : او سه طلاقه است چنانکه خداوند فرمود

[] : [من بعد] حتی تنکح زوجاً غیره) ومن به ایشان گفتم : ای رسول خدا ، برخی از اهل علم آن را یک طلاق می دانند.

و حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آنها بر اساس اخباری که به آنها رسیده حکم می کنند و درست می گویند.

و از این سخن ، تصویب و تقریر حکم همه ی مجتهدان را دریافتم و فهمیدم مجتهدی راست می گوید. اما به پیامبر عرض کردم : ای رسول خدا من در این مسأله جز آنچه را که شما بدان حکم کنی نمی خواهم اگر شما باشید چه می کنید؟

فرمود : آن سه طلاقه است چنانکه خداوند فرمود : «لا تحل له حتی تنکح زوجاً غیره»

و دیدم که از انتهای جماعت شخصی برخاست و با صدای بلند و بی ادبانه به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت : ای فلان - با همین لفظ - داوری تو را در مورد سه طلاقه بودن ، و اینکه حکم کسانی که آن را طلاق می دانند را درست دانستی ، قبول نداریم! پس صورت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از شدت غضب بر آن گوینده ، سرخ شد و با فریاد گفت : آن طلاق ، سه طلاق است چنانکه خداوند فرمود : «فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجاً غیره» (پس از آن دیگر [آن زن] برای او حلال نیست ، تا اینکه با شهری غیر از او ازدواج کند). (آیا شما محارم را بر خود حلال میدانید؟!.

و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همچنان این کلمات را با صدای بلند می گفت تا اینکه مردمی هم که در طواف بودند و شنیدند و آن متکلم آب شد و از بین رفت و چیزی از او بر زمین نماند.

و من از پیامبر پرسیدم : این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به خشم آورد که بود؟ به من گفتند او ابلیس ملعون بود. و بعد از خواب بیدار شدم.»

ابن عربی با این ادعاها چند چیز رامی خواهد :

- اول اینکه آنچه عمر بن خطاب از پیش خود آورد ، یعنی تحمیل طلاق سه گانه بر مردم را درست جلوه دهد. و سپس این کار را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ارتباط دهد ، هر چند که در خواب باشد ، و آن را از حالت بدعت بودن خارج کند.

- می خواهد مبدأ تصویب باطل را تثبیت کند ، چیزی که شیعه ی اهل بیت علیه السلام با استناد به دلایل عقلی و نقلی آن را رد می کند.

و سپس به مدح عمر و عثمان ادامه می دهد و مواردی را می آورد که اگر آنها را نمی آورد می پوشاند بهتر بود چرا که باعث رسوایی آن می شود. از جمله موارد زیر :

الف) معصیت عمر برای او فضیلت است!

ابن عربی نوشته است که نفس وی عمر بن خطاب را برای مثال می زند که:

« با سند متصل به او روایت شده که وقتی عمر اسلام آورد پیامبر صلی الله علیه و آله [وآله] وسلم به او فرمود: ای عمر اسلام خود را بپوشان! و عمر (رضی الله عنه) گفت: قسم به آن که تو را به حق مبعوث کرد را علنی خواهم کرد همچنان که شرک را علنی نمودم».

این حدیث که ابن عربی می خواهد آن را از فضایل عمر قرار دهد مخالف آشکار عمر با دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را در بردارد چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وی را به کتمان اسلامش دستور می دهد و عمر سوگند می خورد که آن را آشکار خواهد کرد!

پس آیا عمر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم هم شجاع تر است؟ و یا مصلحت را بهتر از ایشان می داند و یا اینکه در مورد این ماجرا، خداوند اشتباه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به عمر الهام کرده است؟ آیا عمر از این که اعلان اسلام او به ضرر اسلام و مسلمین باشد نمی ترسید؟

این شجاعت عمر در جنگ های بدر و احد و خیبر و حنین و ... کجا بود؟ و چرا در این شجاع است و در آن جا فرار می کند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در مورد مواجهه با خطر قتل، رها می کند؟

- عثمان زاهد

ابن عربی خطاب به خودش، مثالی دیگر از عثمان برای نفس خود می آورد و می گوید:

«گفتم بله، این عثمان بن عفان (رضی الله عنه) است که با سند صحیح درباره ی وی از شرحبیل بن مسلم بر ایمان روایت کرده اند که: عثمان (رضی الله عنه) غذای شاهانه را به مردم می داد و خود در خانه اش نان و روغن می خورد؛ و تو را به خدا سوگند آیا تو هم با دوستان خود هرگز چنین کرده ای؟ [آیا] لطیف را برای آنها برگزیدی و [یا] خشن را به آنها اختصاص دادی؟...» 26.

این سخنان ابن عربی به ما می گوید که او اعتقاد ندارد که عثمان بیت المال را برای خود و خویشان خود بر می گزید، بلکه با این حرف او را از بزرگ ترین زهاد می شناسد. با این که ما در کتاب مذ مفید برخی کارهای عثمان با بیت المال مسلمین را ذکر کرده ایم که بدان کتاب بخش مربوط به «جیش» «مراجعه شود.

- سعی در اهانت به علی علیه السلام

سپس ابن عربی همچنان با خویش سخن می گوید تا اینکه به امیرالمؤمنین علی علیه السلام می رسد و سعی می کند در سخنان خود چیزی را بگنجاند که از قدر و منزلت حضرت علیه السلام بکاهد و در مورد آن حضرت چندین سؤال و شبهه مطرح می کند ؛ و آن هنگامی است که به ماجرای دروغین اشاره می کند که در آن سنگریزه ها در دست پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و عمر و عثمان به سخن می آیند و در دست علی علیه السلام سکوت می کنند.

پس به ابن عربی گوش فرا ده درحالی که به سخن گفتن با خویش ادامه می دهد و به خویش می گوید:

«ای نفس! این علی (رضی الله عنه) است . با آن توان و قدرتش در مقام و حالی که تو ادعای آن را داری ، او مقام را شناخته و بدان عمل کرده و آن را استوار گردانیده است و حق حقایق را به تمامی ادا کرده است.»

تا آنکه می گوید :

«ای نفس به توان و تسلط او بر معارف ، و ایستادنش در صدر چایگاه ها بنگر ، و اینکه به سینه اش می زد و می گفت : براستی که در این جا دانش هایی انبوه و فراوان است ، ای کاش برای آن جاملانی می یافتم .»

تا اینکه می گوید :

پس هیچ چیز به قلب او در نیاویخت ، و همه ی آنها او را از موفقیت در مشاهده بز نداشت ، بلکه همه ی آنها تمکین در تمکین بود.»

سپس خطاب به خود می گوید :

«آیا تو همچون این امام ، ملازم این حال بوده ای؟»

تا اینکه می گوید :

«و کیست که مثل علی باشد در حالی که این مقام اوست ؟ و کیست که با او برابری کند در حالی که این کلام اوست؟ اگر که با سکوت سنگریزه ها در دستش ما را به غفلتمان از شرف منزلتش آگاه نمی ساخت آن برای هر قلب آگاه هشدار بود!!» 27.

در این جا باید گفت :

اگر سنگریزه ها در دست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تسبیح گفتند ، پس چرا در دست علی علیه السلام ساکت شدند ؟ اگر تسبیح سنگریزه ها در دست پیامبر صلی الله علیه و آله کرامتی برای ایشان است

، سکوت آنها در دست علی علیه السلام به ضدّ آن اشاره دارد ، اما اگر سکوت آنها در دست علی علیه السلام است پس تسبیح آنها را در دست پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چگونه تفسیر کنیم؟!

فقاہت عمر

« عمر بن خطاب ولی معصوم » ذیل عنوان « عمر فقیهی که پیامبر بر او گواهی می دهد » ذکر شد که چگونه عمر آیه «أذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا» تفسیر کرد ، اما ابن عربی این را از کرامات و فضایل عمر می داند. (به آن فصل مراجعه شود).

«خاتمه»

در پایان دوباره بر چند نکته تأکید می کنیم :

- آیا همه ی آنچه از ابن عربی نقل کردیم تقیه است؟!

نکته اول: همه ی آنچه که در فصل های پیشین ذکر کردیم ، با وجود کثرت و تنوع آن ، تنها مثنی از خروار و جرعه ای از دریای تألیفات محی الدین است . ما می توانیم چندین برابر این مطلب را از کتب او ذکر کنیم اما از آوردن آن خوددای کردیم مبادا بیش از این وقت خواننده را بگیریم و باعث تمام شدن صبر و از بین رفتن تلاش وی شویم.

و نیز توضیح زیاد ، درحقیقت کم لطفی به خواننده است چرا که خواننده ممکن است از کسانی باشد که یک اشاره او را کافی باشد. لذا نیازی نیست که انبوهی از متون را برایش فراهم آوریم.

نکته دوم: احتمال اینکه در تمام این موارد و موارد غیر این ، ابن عربی راه تقیه را پیش گرفته با احتمالی ضعیف و اندیشه ای فاسد و توجیهی نامقبول است ، چرا که با فرض تقیه کردن ابن عربی ، تمام کتب او مصداق خود را از دست می دهد ؛ به ویژه تردید فراوان به وجود می آید که آیا برای تقیه کردن – آن هم در این حد در دوره ی وی و در مناطقی که او به سر می برد – توجیهی می توان یافت یا نه ؟ مخصوصاً که ابن عربی ملزم به اقامت در شهر خاصی نبود و از این شهر به آن شهر می رفت ؛ پس آیا در تمامی این مناطق مجبور به تقی بوده است؟!

آیا ابن عربی نمی توانست به مناطقی برود که مجبور به تقیه نباشد؟

اگر ابن عربی قادر به این کار نبوده چرا پیوسته از بلاد مغرب به مکه و از آن جا به شام و بغداد و موصل و مصر و ... رفته است اما نتوانسته خود را به یک سرزمین شیعه نشین برساند و در آن رحل

اقامت افکند و تمام آنچه دوست دارد بنویسد و به صراحت سخن بگوید ؛ همچنانکه رد مکه اقامت کرد و
و یا در شام ماند و کتاب فصوص الحکم را تألیف کرد؟!

اگر ابن عربی شیعه است چرا بر زندگی در بلاد اهل سنت اصرار داشته است ، بلادی که در آنها آزادانه
نمی توانسته عقاید خود را بگوید و عبادتش را انجام دهد.

اگر او شیعه بود می بایست به سرزمین هم کیشان خود می رفت تا در آن جا زندگی کند و هر چه می
خواهد به صراحت بنویسد؟ کاری که سایر علمای شیعه انجام دادند و هر چه را که بدان معتقد بودند
آزادانه نمی توانسته عقاید خود را بگوید و عبادتش را انجام دهد.

اگر او شیعه بود می بایست به سرزمین هم کیشان خود می رفت تا در آن جا زندگی کند و هر چه می
خواهد به صراحت بنویسد ؟ کاری که سایر علمای شیعه انجام دادند و هر چه را که بدان معتقد بودند
آزادانه بیان کردند.

نکته ی سوم : اگر این حرف واقعیت داشته باشد ، چرا فقط ابن عربی- آن هم با این حجم – تقیه نموده
است و بقیه ی کسانی که معاصر وی بوده اند و در همان شرایط او به سر برده اند ، چنین نکرده اند؟

نکته ی چهارم: وی درباره ی شیعه مطالب جعلی و دروغین بسیار آورده که حتی برای دفع شر دشمنان
نیز نیازی به آوردن آنها نبوده است بلکه تنها کافی بود که در کلامش نگوید شیعه است و از یاد شیعه نیز
پرهیز کند ، لذا دیگر اجباری نبوده که ادعا کند شیعیان را به صورت خوک می بیند و ادعاهایی دیگر
که پاره ای از آنها را آوردیم.

درباره ی تقیه در کار خلفا، کافی بود آنچه را اهل سنت درباره ی خلفا می گویند اظهار کند و دیگر اهل
سنت از او نمی خواستند که بر حجاج رحمت فرستند و یا متوکل را تا سر حدّ اولیاء بالا ببرد ، و یا ادعا
کند که او را به آسمان برده اند و او در عرش ابوبکر را دیده است و موارد عجیب و غریب دیگر.

آری ، تقیه هیچ کدام از موارد مذکور را بر او لازم نمی گرداند بلکه بد ذاتی و خبائث درونی نیز ذکر
آنها را بر او واجب نمی کند.

نکته ی پنجم : نه تقیه و نه چیز دیگر اقتضا نمی کرده که او این گونه مدایح عجیب و غریب برای خود
بیاورد : اینکه پی در پی عروج می کند و یا نه ماه بدون غذا در خلوت خود می ماند و یا اینکه او خاتم
اولیاست همچنانکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خاتم پیامبران است و موارد دیگر که بخشی از آن
پیش از این آمد.

آری ، برای تقیه نیاز به هیچ یک از اینها نبوده ، بلکه اینها مواردی است که مؤمن راستین خویش را از آنها منزّه می داند ؛ اهل کرامت واقعی به کرامات خود نمی نازند و برای غیر خود مقاماتشان را بازگو نمی کنند بلکه آنها متواضع ترین مردمانند و از همه بیشتر از ادعا و شهرت می پرهیزند.

نکته ی ششم : گفتیم که هرکس به کتاب فتوحات مراجعه کند در می یابد که بخشی از آن بر مطالب فقهی فراوان و متنوعی مبتنی است که از دایره ی فقه اهل سنت و حدیث و اصول استنباطی و رجالی آنها خارج نیست ، درحالی که آن علمی که ابن عربی به معانی و مفاهیم آن می پردازد (یعنی عرفان) اصلاً در حد پرداختن و طرح این مسائل نمی ماند [بلکه از اینها عبور می کند].

پس رد کل این ساختار متکامل ، که بر مسلمات و مناهج مذهب تسنن و اصول و پایه های آن و بر تمام تفصیل عقیدتی و فقهی و حدیثی و تاریخی و ... استوار است ، چگونه می توان ادعای تقیه نمود؟!.

- منشأ شبهه

شاید علت این که برخی از بزرگان معروف ، درباره ابن عربی و درباره ی متصوفه به طور عام ، به شبهه افتاده اند این است که می بینید ابن عربی و امثال او در سخن خود به مدح امام علی علیه السلام می پردازند ، و گمان می برند که این تظاهر به محبت و ستایش ایشان ، از این نشأت گرفته است که محبت ، این افراد را وارد تشیع نموده است.

سخن ما این است که این گونه محبت ها دلایل خاص خود را دارد که اینها از دانستن آن غافلند و از جمله ایندلایل موارد زیر :

اول: شاید علت اظهار این محبت ، تلاش در تأثیر نهادن بر روی افراد ساده لوح از شیعه و جذب آنها به سوی خود باشد. و شیوه ی این گروه این است که به هر طایفه ای از طریق آنچه دوست دارد نزدیک می

اینها با اهل سنت ، سنی اند و هنگامی که با شیعه هستند دم از دوستی علی علیه السلام می زنند و [ادعا دارند] که خرقة ی تصوف را از ایشان گرفته اند. اینان در برابر افراد جاهل جدای از مقام نبوت ادعای مقام الوهیت دارند ، همچنانکه برای خویش ادعای خرق عادت و معجزه و علم غیب می نمایند و آن را کشف و شهود می دانند ؛ و مردم ساده لوح هم در این گونه امور آنها را تصدیق می کنند.

دوم: اظهار محبت اینها به علی علیه السلام با عقاید تسنن آنها تناقض ندارد و به معقادات آنها در مسأله ی خلاف و سایر موارد آسیبی نمی رساند بخصوص که آنها – و بالأخص ابن عربی – عقاید مخالف خود با

مکتب اهل بیت علیه السلام و شیعه را به صراحت بیان می کنند و برای دشمنان اهل بیت علیه السلام مقامات والای معنوی و ... را ذکر می کنند .

سوم: کسی که ادعا دارد فرعون اهل نجات است و در هر چیز که می نگرد آن را به عینه خدا می بیند ، و بلکه پرستندگان گوساله را دوست دارد و معتقد است که عبادت گوساله عین توحید و ایمان است ، چنین کسی باید که مؤمن و کافر را دوست بدارد و بر حجاج رحمت فرستد و متوکل را بزرگ بدارد و هر فاسق و فاجری و بدکار و مشرکی را بزرگ بدارد چرا که همه ی اینها مظاهر حق هستند و حق با آنها اتحاد یافته است ، هر چند که به تعبیر خودشان ، اسم های اصطلاحیشان با هم متفاوت باشد. اعتقاد این افراد به جبر ، به شکلی دیگر کلام ما را تأیید می کند ، چرا که این اعتقاد ، تأکید می کند و اصرار دارد که انسان ها از آنچه انجام می دهند چاره ای ندارند ، و معذور بودن همه ی اهل کفر و شرک و عقاید خود تثبیت می کند.

چهارم: گاه کلمات بدیع و دلنشین و سخنان حکیمانه و موعظ زاهدانه ی آنها بسیاری از این سخنان از کلام انبیا و اوصیا علیه السلام اقتباس شده است و آن را به سرقت برده و به خود منسوب ساخته اند ؛ و خود می دانند که مردم سایر ملل و نحل نیز مانند این سخنان را دارند . این سخنان با عقل آدمیان سازگار است و مردم با فطرت خود به سمت آنها می روند زیرا افراد خردمند ، بدی ظلم و حسد و تجاوز و بخل ، و یا خوبی احسان و عدل و صداقت و امانت و ... را [به خوبی] درک می کنند.

- نیاز حاکمان به این گونه افراد

پیش از این گفتیم که حاکمان به افرادی معروف به زهد ، و منسوب به کمال و عبادت نیاز داشته اند تا با آنها به معارضه ی اهل بیت علیه السلام بپردازند و از شأن آنها بکاهند ، لذا به بزرگداشت این افراد و توجه به آنها پرداخته و نشان داده اند که تحت تأثیر مواعظ آنها قرار گرفته اند . حال آن که می دانستند که این گونه افراد هیچ ضرری به حکومت آنها و اسلافشان نمی زنند. بلکه منافع فراوان و متنوع دارند که نیاز به اطاله ی سخن در این باب نیست.

-

راهی که این افراد رفته اند برای هرکسی آسان است ؛ عالم و جاهل ، بزرگ و کوچک ، تیزهوش و کودن ، همه می توانند در این طریقت ادعای رسیدن به غایات و مقامات را نمایند . در این مورد به برهان هم نیاز نیست چرا که ادعای کشف و شهود و علم لدنی ، بزرگ ترین مشکلات را هم حل می کند و هر دشواری را آسان می سازد! این شیوه ، ابزار و مرکب آزمندان عاجز و تنبل است که از طریق آن

به هر آنچه می خواهند می رسند بدون این که رنج و سختی و شب زنده داری داشته باشند و یا برای دانستن احکام الهی و حقایق دینی و معانی آیات قرآن در طی ده ها سال به اندیه و تکاپو بپردازند.

نیز این شیوه برای جویندگان آن ، زمینه را فراهم می سازد تا هر یک از آنها هر چند هذیان بگویند ، در همان هذیان خویش ، حکیم ترین حکیمان و داناترین علما باشد و کسی هم حق نداشته باشد از او دلیل و برهان بخواهد چرا که ادعای کشف و شهود ، همان عصای موسی و وحی راستین الهی است.

- بدعت و شریعت

آری ، آنها با اختراع او راد و انکار و نمازها و دعاهایی که در هیچ کتاب و سنتی نیست می توانند مردم را از اهل بیت علیه السلام باز دارند همچنان که با این کار ، خود را از تقلید و نیاز به فراگیری از دیگران می رهانند.

خداوند همه ی ما را از لغزش در تفکر و قول عمل باز دارد که او ولی تواناست.

سخن پایانی

آنچه ما در این کتاب آوردیم مختصری بود که اگر با مجموع آنچه ابن عربی در کتاب های خود آورده است مقایسه شود ، چیزی به حساب نمی آید . این مطالب راه و روشی را که ابن عربی برای خود برگزیده و در آشکارا و نهان خدایش را با آن می پرستیده ، نشان می دهد.

آری ، ابن عربی مقدار قابل توجهی از دلایل سنی بودن را در آثار خود آورده که ما به اندکی از آن اشاره کردیم . مواردی که مدعیان شیعه بودن او ذکر می کنند در برابر آن چه که گفتیم چیزی نیست و در این دریای متلاطم و عظیم [از دلایل سنی بودنش] به چشم نمی آید.

وقتی که امر چنین است چرا به برخی از آنچه ذکر کردیم راضی می شوند تا عکس آنچه را که ادعا می کنند اثبات کنند آنهم با این همه دلایل عالی و آشکاری که راه را بر هر عذر و توجیه می بندد؟!

چگونه است که فقط اشاره هایی ضعیف و سست رامی بینید ، اما با دیده ی انصاف این مقدار سترگ و انبوه و صریح را در مقابل آن نمی بینند؟

آنها را چه شده که در این مسیر با دیده ی کم سو می نگرند و آنچه را چشم سالم به آنها می نمایاند رها می کنند ؟

در هر حال می گویم ؛ شایسته تر آن است که حقیقت پیروی شود و فرد عاقل و منصف ناگزیر باید اهل برهان باشد و بر محور آن بچرخد.

والحمد لله و الصلاة و السلام على عباده الذين اصطفى ،

محمد و آله الطاهرين

جمادى الأولى هـ ق .

.

()

جعفر مرتضى عاملی .

(خدا از در لطف واحسانش با او در آید.)

پاورقی سخن

. ابن عربی سنی متعصب ، السيد جعفر مرتضى العاملی ، بيروت المركز الاسلامی للدراسات ،
الطبعة الثانية ، هـ .

. دائرة المعارف الاسلامية ، ج .

. در مورد ابن عربی و آراء و اندیشه هایش ، به مقاله ی مفصل ابن عربی نگاه کنید ، در دائرة
لمعارف بزرگ اسلامی ، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی ج - .

. مرتضى مطهری ، کلیات علوم اسلامی ، ج .

. ناگفته نماند که خود علامه صلوات ابن عربی را به صورت «صلی الله علیه و سلم»
اصلاح نموده و کلمه ی [آله] را داخل قلاب افزوده است .

پاورقی مقدمه

. اشاره به آیه «لیهلك من هل عن بینة» سوره ی انفال ، آیه ی () .

هـ .

. برخی از دوستان به صورت موجز در پاسخ گفته اند : درباره ی «مجلسی اول» که منصوفه
سعی در متهم کردن وی به تصوف داشته اند باید گفت که خود مجلسی دوم (خدایش بیامرزد) پدر

را از این اتهام مبرا ساخته و آن را تکذیب کرده است . برای انی موضوع می توان به رساله ی اعتقادات وی مراجعه کرد.

«شیخ بهایی» سخنانی را که خود می پسندد و با اغراضی در تألیفاتش سازگار است می آورد . هر چند که برخی از سخنان و اشعارش شاید این توهم را ایجاد کند که وی به تصوف متمایل است . اما نسبت تصوف به وی درست مثل ادعای اهل سنت است ک شیخ بهایی از ما است چرا که وی با آنها مدارا می کرده است .

«فیض» باید گفت که وی از حالی به حال دیگر دگرگون شده است : از فلسفیه تصوف و سپس به اخباریه و سپس به طریقه ی فقها. خود وی به متصوفه و ابن عربی حمله کرده است مخصوصاً در جایی که ابن عربی می گوید که از خدا نخواستہ که امام زمانش ار به او بشناسد. در این باره به اواخر کتاب «بشارات شیعه» مراجعه شود. فیض این حرف ابن عربی را خذلان از طرف خدا می داند و اینکه شیطان ها ابن عربی را فریفته اند و او را به بی ادبی نسبت می دهد.

«تستری» هم باید گفت وی فانی در محبت اهل بیت (علیه السلام) بوده و بسیار علاقه داشت تشیع هر کسی را که در مورد تشیع او شبهه بوده ، اثبات کند ، و این امر در کتاب وی «مجالس المؤمنین» آشکار است. و در مورد «ابن فهد» نیز نمی دانیم منشأ انتساب این اندیشه به او چیست تا آن را بررسی کنیم ! در مورد دیگران نیز کار آسان است.

پاورقی پیش درآمد

. [پادشاه] بزرگ ایرانیان.(م)

. ر.ک: بحار الانوار ، ج ؛ لهوف ، ص و در چاپ دیگر ، ص
«امام الحسین علیه السلام» . و منابع دیگر .

. هر سه نفر از بزرگان و دانشمندان علم نحو در ادبیات عرب هستند.(م)

. درباره ی فرا گرفتن حکمت از منافق ر.ک :

. و شرح نهج البلاغه ، ج

پاورقی شیعه کیست

. سوره ی قصص ، آیه ی

. هـ. به نقل از کتاب «اربعین» شیخ بهایی ، ص .
پایان حدیث شماره ی به نقل از فتوحات ابن عربی باب «مجالس المؤمنین»
قاضی نور الله تستری ، ج چاپ سنگی . و تهرانی در کتاب روح مجرد. ص
می گوید : ظاهراً شیخ بهایی فقرات این عبارات را از کتاب فتوحات (ج
چاپ دارالکتب العربیه الکبری در مصر) گردآوری کرده است.

. علامه ی تهرانی در همان « پاورقی ص در توضیح این مطلب می افزاید :
« جمیع تشنیعاتی که در این عبارت بر جماعت فقها نموده تماماً محصور است بر فقهیان جماعت
و پیروان آنها ، یعنی بعد از ظهور آن حضرت فقههای جماعت ایمان واقعی بدان حضرت نیاورده ،
طریق مخاصمت پیمایند ، چه می گویند : بعد از ائمه اربعه : ابوحنیفه ، مالک بن انس ، احمد بن
حنبل ، شافعی ، طرق اجتهاد به کلی مسدود است.» (.)
به این مطلب اشاره خواهیم کرد .

. الطبقات الکبری از ابن سعد ف ج ؛ ینابیع الموده ، ج

. این کتاب سیوطی اخیراً (زمان تألیف کتاب حاضر) در مصر انتشارات «مکتبه الثقافة الدینیة»
«

. درباره ی آنچه گذشت رک : تاریخ حصر الاجتهاد ، شیخ آقا بزرگ طهرانی ، ص .
. و الاجتهاد و التجدید فی التشریع الاسلامی ، ص

. الفتوحات المکیة ، ج « دارالکتب العربیه الکبری»

. شرح مناقب محی الدین ابن عربی ، ص - ، چاپ سنگی .

پاورقی شیعه کیست عمل نکردن به قیاس

. والکنی و الالقاب ، ص و نیز رک : الفهرست از

طوسی

. سوره ی اسراء ، آیه ی

. همان ، ص

. سوره ی تحریم ، آیه ی

. سوره ی تحریم ، آیه ی

. ؛ الفتوحات المکیة ، ابتدای باب

« دارالکتب العربیة الکیری » در مصر . و نیز روضات الجنات ، ج

چاپ سنگی به نقل از کتاب «وصایای» ابن عربی.

. مجموعه رسائل ابن عربی ، ص ، چاپ دارالمحجة البيضاء ، بیروت هـ

. فصوص الحکم ، ص

. «قل لا أسألك عليه عليه أجر ألا المودة فی القربی» سوره ی شوری ، آیه ی . ()

. کفایة الطالب ، ص

. هـ ق دارالکتب العلمیه بیروت

. الاعلام : زرکی ، ج

. ربک: الفتوحات ، ج

. ربک : فصل دوم از همین بخش.

. ربک: شرح مناقب محی الدین ابن عربی ، ص -

. ربک : الذریعه ، ج

متوفى اواسط قرن ، و كلمات منكونة ، ص ، و ربك: اليواقيت و الجواهر از شعرانى ، از شيخ ابراهيم آل عرفات قطيفى قريحي .

. فصوص الحكم ، ص

. سورة ي نور ، آيه

. «قال تعالى «مثل نوره كمشكاة فيها مصباح» فشبّه نوره بالمصباح فلم يكن أقرب إليه قبولاً فى ذلك الهباء إلا حقيقة محمد صلى الله عليه و آله المسماة بالعقل فكان سيد العالم بأسره وأول ظاهر فى الوجد فكان وجوده من ذلك النور الإلهى و من الهباء و [من] الحقيقة الكلية و فى الهباء وجد عينه و عين العالم من تجليه .. و أقرب الناس إليه على بن أبى طالب و أسرار الأنبياء أجمعين». چاپ دار صادر ف افسست از دار الكتب العربية الكبرى در

. اليواقيت و الجواهر ، ص ، چاپ دار احياء التراث مؤسسه التاريخ العربى.

. عين متن در فتوحات جلدی دار صادر بيروت ، ج چنین است : «قال تعالى «مثل نوره كمشكاة فيها مصباح» فشبّه نوره بالمصباح فلم يكن أقرب إليه قبولاً فى ذلك الهباء إلا حقيقة محمد صلى الله عليه و سلم المسماة بالعقل فكان سيد العالم بأسره و أول الهباء وجد عينه و عين العالم من تجليه و أقرب الناس إليه على بن أبى طالب و أسرار الأنبياء أجمعين» ()

. «فالياء فى الرحيم ترمز لليالى العشر ، و التفتتتان الشفع ، والألف الوتر .. والاسم الرحيم ، مالكيته : الفجر . و معناه الباطن الجبروتى : والليل إذا يسر ، و هو الغيب الملكوتى . و ترتيب التفتتتين الواحدة مما يلى الميم، و الثانية مما يلى الألف : وجود العالم الذين بعث إليهم ، والنقطة التى تليه (أى الميم) فلان.. و النقطة التى تلى الألف محمد.» .

. ربك : الردود النقود ، ص

. «والنقطة التى تليه أبوبكر رضى الله عنه ، والنقطة التى تلى الألف محمد صلى الله عليه [و آله] وسلم. وقد تقببت الباء عليهما كالغار «إذ يقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا» فإنه واق صدقه ، و محمد عليه السلام واقف مع الحق ، فى الحال الذى هو عليه فى ذلك الوقت فهو الحكيم ، كفعله يوم بدر فى الدعاء والإلاح ، و أبوبكر عن ذلك صاح ، فإن الحكيم يوفى المواطن حقها و

لما لم يصح اجتماع صادقين معاً ، لذلك لم يقم أبوبكر في حال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ، و ثبت مع صدقه به فلو فقد النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم في ذلك الموطن ، و حضره أبوبكر ، لقام في ذلك المقام الذي أقيم فيه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، لأنه ليس ثم أعلى منه يحجبه عن ذلك ، فهو صادق ذلك الوقت و حكيمه ، و ما سواه تحت حكمه.. فلما نظرت نقطة أبي الطالبين أسف عليه ، فأظهر الشدة و غلب الصدق ، و قال : « لاثر ذلك الأسف » « كما أخبرتنا! » الفتوحات چاپ دار الكتب العربية الكبرى ، ج

. سورة ی توبه آیه ی

. نک : ترجمه ی فتوحات ، ترجمه ی محمد خواجه ی ، ج - () .

1

. سورة ی فتح ، آیه ی

. درباره ی تفسیر این آیه از منظر شیعه نک : تفسیر المیزان ، ج ؛ عیون أخبار

الرضا علیه السلام ، ج ؛ تنزیه الأنبياء ، ص -

. برگرفته از ترجمه ی فتوحات ، محمد خواجه ی ، ج -

. () . -

. سورة ی نساء ، آیه ی

. سورة ی غافر ، آیه ی

. سورة ی احزاب ، آیه ی

. و به صفحات

. الايضاح ، ص و تذكرة الخواص ص ؛ سر العالمين ص ؛ صحيح بخارى ج

؛ البداية و النهاية ، ج

؛ البداء و التاريخ ، ج و الطبقات الكبرى ، ج

؛ تاريخ المم و الملوك ، ج ؛ الكامل فى التاريخ ، ج

؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ، ج ؛ تاريخ

؛ صحيح مسد

؛ السيرة الحلبية ، ج ؛ نهج الحق ، ص

و نيز رجوع شود به : ج

()

. ر.ک: فصوص الحکم ، ص

. سوره ی فتح ، آیه ی

. ة رسائل ابن عربی ، (المجموعة الثالثة) ، ص

. ر.ک: «بشارة الشيعة» که همراه با پنج کتاب از کتاب های فیض چاپ شده است ؛

. منهاج البراعة ، ج ، به نقل از ابن عربی

. مجموعه رسائل ابن عربی ، (المجموعة الـ)

. چاپ مصر دارالکتب العربية الكبرى

. ر.ک : الفتوحات ، ج

- الإثنا عشرية ، ص

. سوره ی مائده ، آیه ی

فصل چهارم

دفاع از ابن عربی

. تک : روح مجرد ، طبع دهم ، ه ، ص - . ()

. شعرانی در مقدمه ی «البواقیت و الجواهر» چاپ دار احیاء التراث

العربی و مؤسسه ی التاريخ العربی سال بیروت ، می گوید : «ای برادرم بدان که ن به قدری

از کتاب های اهل مکاشفه مطالعه کرده ام که ب شمار در نیاید و در میان آنها از عبارت های شیخ

کامل محقق و مربی عارفن محی الدین بن عربی (رحمة الله) گسترده تر نیافتم لذا این کتاب خود را براساس گفتار وی در « و غیره بنا نهادم اما با وجود این در » « مطالبی هست که آنها را نفهمیدم ، و آنها را ذکر کردم تا علمای اسلام در آنها بنگرند و حق را بگیرند و اگر باطلی یافتند آنها را باطل سازند. پس ای برادرم ، اگر من آنها را ذکر کرده ام گمان مبر که به درستی آنها را باطل سازند. پس ای برادرم ، اگر من آنها را ذکر کرده ام گمان مبر که به درستی آنها عقیده دارم آنها را پسندیده ام ، به طوریکه مردم متهور و بی توجه به آبروی مردم ، در آن گرفتار آیند و بگویند : اگر وی آن کلام را در گفتارم با جمهور متکلمان مخالفت کنم و به درستی کلام برخی از اهل مکاشفه ی غیر معصوم ، اعتقاد داشته باشم چرا که در حدیث آمده : «
« لذا من غالباً به دنبال کلم اهل کشف می گویم «پایان» ، تا سخن آنان مشخص اشد و یا عقیده و بیان من ممزوج نگردد.

جمله : «... در چاپ بیروت نیست ، و البته برخی تصرفات دیگر را نیز ما مشاهده کردیم.

در چاپ اول و در این چاپ ص به نقل از «کلمات مکنونه»

فیض ، ص چاپ سنگی : [وای پیامبر صلی الله علیه وآله را ذکر نموده و گفته که ایشان اولین پدیده ی وجود است و نزدیک ترین مردم به ایشان علی بن ابی طالب ، امام عالم و سرّ تمام انبیاء ، می باشد].

. ترجمه و توضیح : خداوند تعالی هنگامی که خواست عالم را ، به صورتی که در علتش پیش از

آن بود ، پدید آورد ، عالم از آن ارداده ی مقدس ، به سبب نوعی از تجلیات تنزیه ، به حقیقت کلی انفعال پیدا کرد. پس «هباء» ایجاد شد که آن به منزله ی نقشه و طح ساختمان است تا در آن ، اشکال و تصاویری که بخواد ، گشوده و نقش گردد و این همان نخستین موجود در عالم است. سپس خداوند

با نور خویش بر آن هبء تجلی نمود که تمام عالم به واسطه ی قدرت در آن قرار دارد ، پس بر حسب نزدیک بودنش بدان نور ، از او به آن ، نور و قبولش شدت یافت . و هیچکس از حقیقت محمدیه

الله علیه و آله و سلم) بدو نزدیک تر نیست ، پس وی از همه آنچه در هبء بود مقبولیت بیشتری داشت ، لذا ، آن حضرت (صلی الله علیه [و آله] وسلم) مبدأ ظهور عالم و اولین موجود بود .
- : [او نزدیک ترنی فرد به او در آن هبء علی بن ابی طالب
(رضی الله تعالی عنه) می باشد که جامع اسرار تمام انبیاست].

. الیواقیت و الجواهر ، ص . و بنابر چاپ بیروت ص . نیز رجوع شود به «

« از خود شعرانی ، ص

. ر.ک : اوائل المقالات ، ص . به نقل از ابن ابی الحدید در

شرح نهج البلاغه.

. در این باره به «مدمت شیعہ» ذیل عنوان «رافضی ها به صورت سگ»

. ر.ک : روح مجرد ، ص

. توضیح آن که اشاره مؤلف به کلام علامه تهرانی در «

ری به نقل از محی الدین در « آورده که رجبی ها رافضی ها را به صورت خوک

دیده اند حال آنکه محی الدین این حرف (یعنی دیدن به صورت خوک را در فتوحات گفته ، نه در محاسن

!) (

. ر.ک ، روح مجرد ، ص

. ر.ک: الفتوحات ، ج

. ر.ک: چاپ دارالکتب العلمیه الکبری در مصر.

. ر.ک: الفتوحات ، ج

()

. و پاورقی ص

. شهید مرتضی مطهری ، چاپ بیروت ، هـ. (ونک : کلیات علوم

سلامی ، ص کلام عرفان حکمت علمی ، ص () .

. همان ، ص

ستایش گر خویش

. ر.ک: کتاب «الإسرا الی مقام الاسری» هـ در ضمن رسائل ابن عربی .

. الاثناعشریة ، ص

. این موارد را حر عاملی در الإثنا عشریه ، ص —

. همان.

. همان ، ج

. هـ. به نقل از کتاب «اربعین» شیخ بهایی در خاتمه ی

حدیث و آن جا به نقل از فتوحات باب . و مجالس المؤمنین قاضی

تستری ، ج چاپ سنگی . و «تهرانی» در روح مجرد می آورد که (ص) :

این عبارت مذکور را شیخ بهایی از کلمات ابن عربی گرفته و جمع کرده و عین عبارت ابن عربی گرفته و جمع کرده و عین عبارت ابن عربی نیست ... ر.ک الفتوحات المکیه ، چاپ دار الکتب

العربیة الکبری در مصر ، ج

. سوره ی هود ، آیات

.

. همان ، ج

. ر.ک: الفتوحات ، ج

. مجموعه رسائل ابن عربی (المجموعه الثالثه) ، ص

.

. منهاج ال

. به نظر می آید درست «اولیاء» باشد چنانکه در متن فصوص است(م).

. ر.ک : الفتوحات المکیة ، چاپ دارالکتب العلمیه الکبری ، ج

.

اولياء و أقطاب

. منظور خود ابن عربی است چنانکه در فتوحات این رؤیای خود را نقل می کند. (م)

. فصوص الحکم ، ص - [اقتباس از ترجمه ی فصوص الحکم ، ترجمه آقایان محمد علی و

- [()

. فصوص الحکم ، ص

. برگرفته از توضیحات شرح فصوص خوارزمی به تصحیح آقای حسن زاده آملی ص ()

. فصوص الحکم ، ص

- - -

-

. فصوص الحکم ، ص

. فصوص الحکم ، ص

. ربک : الفتوحات ، ج

. ربک : همان ، ص

. « نظر کیف أخفی أولیاء ، فی صفة أعدائه؟ و ذلك أنه لما أبدع الأبناء من اسمه الطیف، و

تجلی لهم فی اسمه الجمیل ، فأجبهه تعالی ... و الغیرة من صفات المجة ، فی المحبوب والمحب ،

بوجهین مختلفین. فستروا محبته تعالی غیرة منهم علیه ف کاشبلی و أمثاله ، و سترهم الحق بهذ

الغیرة عن أن یعرفوا. فقال تعالی : «إن الذنی کفروا» أی ستروا ما بدا لهم فی مشاهدتهم من أسرار

الوصلة ، فقال : لا بد من أن أحجبکم عن ذاتی بصفاتى . فتأهوا كذلك فما استعدوا. فأذرتهم علی

السنة أنبیائی الرسل ، فی ذلك العالمی ، فما عرفوا : لأنهم فی عین الجمع ، و خاطبهم الحق من عین

التفرقة ، و هم ما عرفوا عالم التفصیل ، فلم یستعدوا . و كان الحب قد استولى علی قلوبهم سلطانه ،

غيرة من الحق في ذلك الوقت . فأخبر تعالى نبيه صلى الله عليه و سلم ، روحاً و قرآناً ، بالسبب الذي أصمهم عن إجابة ما دعاهم إليه ، فقال : « عَلَى سَعْمِهِمْ ... » فلا يسمعون سوى كلامه على السنة العالمية ، فيشهدونه في العالم في العالم متكلماً بلغاتهم : « و عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ... » من سناه إذ هو النور و بهائه ف إنله لجلال و الهيبة : يريد الصفة التي تجلى لهم فيها المتقدمة ... فأبواقهم الحق غرقى في بحور اللذات بمشاهدة اللذات ، فقال لهم : لا بد لكم من « عذابٍ عظيمٍ » فما فهموا ما العذاب ، لا تحاد الصفة عندهم ف فأوجد لهم الحق عالم الكون والفساد ، وحينئذ علمهم « جميع الأسماء » أنزلهم العرش الحماني ، و فيه عذابهم ، و قد كانوا مخبئين نده في خزائن يوبه ، فلما أبصرتهم الملائكة خرت سجوداً حينه . فقال تعالى : « ردوا على حبيبي ، فإنه لا صبر له عني » . و المخاطبة . و بقى للكفار ، فتزلوا من العرش إلى الكرسي . فبدت لهم القدمان ، فتزلوا عليهما في « الثلث الباقي من ليلة » هذه النشأة الجسمية ... » .

. وره ى بقره ، آيه ى

. سوريه بقره آيه ى

. برگرفته از ترجمه فتوحات ، محمد خواجوی ، ج () .

. فصوص الحكم ، ص

نشانه ها و شیوه ها

. سوره ى بقره ، آيه ى

. الفتوحات ، چاپ مصر دار الكتب العربية الكبر . و نیز الوصايا ، ص .

—

. ربك : مجموعة رسائل ابن عربی (المجموعه الثانيه) ، ص . و نیز ربك : الفتوحات سيفر

. پنجم آنگاه که درباره اسرار طهارت سخن می گوید. چاپ قاهره المكتبة العربية .

. (ترجمه فتوحات ، ج .) . () .

. همان ، ص و (ترجمه فتوحات ، ج .) . () .

. ر.ک: الفتوحات ، ج

. همان ، ج -

. ر.ک: الفتوحات ، ج

. همان ، ج

. همان ، ص

. «تراویح» نماز جماعت مستحبی اهل سنت در شب های ماه رمضان است ، این نماز از بدعت

های مشهور عمر می باشد. نک : النص والاجتهاد، علامه شرف الدین ، ص - و نیز

ترجمه ی آن با عنوان «اجتهاد در برابر نصّ» توسط استاد دوانی.(م)

. همان ، ج

-

. همان ، ص

. مجموعه رسائل ابن عربی ، (المجموعه الثانيه) ، ص

. سوره ی قصص ، آیه ی

. فصوص الحکم ، ص

. تأبیر از « می باشد یعنی گرده افشانی و بارور ساختن درختان خرما. ()

. ، (توضیح این که از نظر ابن عربی اشکالی ندارد پیامبر صلی الله

علیه وآله از جهتی فروتر از دیگران باشد! او در این باره در فصوص الحکم در باب این که خاتم

اولیاء از یک جهت فروتر و از جهت دیگر برتر از رسولان است به دو روایت استناد می کند ؛
 روایت اول آن که عمر درباره ی این که با اسیران بدر چه باید کرد با رسول خدا صلی الله علیه وآله
 و دیگر اصحاب اختلاف نظر پیدا کرد و بعد از نزول وحی حرف عمر تأیید شد و رسول خدا صلی
 الله علیه وآله فرمود اگر بنا برود برای انی تصمیم غلط بلا نازل شود جز عمر کسی نجات نمی یافت.
 روایت دوم حدیث «تأثیر النخل» است که حکایت دارد از این که در یکی از سال ها رسول خدا
 صلی الله علیه وآله مردم را از مداخله در لقاح درختان خرما منع فرمود و آن سال درختان خرما نداد.
 آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله به اشتباه خود پی بر : «أنتم أعلم بأمور دنیاکم و أنا
 أعلم بأمور دینکم» ر.ک: فصوص الحکم ، با ترجمه و توضیحات محمد علی موحد و صمد مؤحد ؛

. توضیحات فص دوم.(م)

. و نیز ر.ک: فصوص الحکم ، ص

ترجمه ی فتوحات ، ج () .

. مجموعه رسائل ابن عربی (المجموعه الاولى) ، ص -

-

. کتاب «الأعلام باشارات أهل الإلهام» . رسائل ابن عربی. و .. : الفتوحات ، ج

. مجموعه رسائل ابن عربی ، (المجموعه الاولى) ، ص

. ر.ک: المسنقب از ابن شهر آشوب ، ج ؛ منتهی المطلب ، ج

سفينه البحار ، ج ، منابع این سخن بسیار فراوان است.

. مجموعه رسائل ابن عربی ، المجموعه الاولى ، ص

. ر.ک: الفتوحات ، ج

فصل دوم بخشی از عقاید ابن عربی

. درباره ی خلقت آدم از منظر شیعه نک : حياء القلوب (تاریخ پیامبران صلی الله علیه وآله) ،

علامه مجلسی ، تحقق سید علی امامیان ، ج ، به بعد ؛ تفسیر المیزان ، ج ، سوره ی

نساء آیه ی ؛ در محضر علامه طباطبایی ، محمد حسین رخشاد ، ص - . ()

. شجرة الكون ، ص -

. «قدیم» موجودی است که از ازل و ابتدا بوده و تصور عدم و نیستی برای او محال

. در مقابل قدیم ، « قرار دارد یعنی موجودی که زمانی نبوده بعد به وجود آمده است .

علامه مجلسی مینویسد : « هر چه غیر ذات جناب مقدس اوست حادث است . و آیات و اخبار که

دلالت صریح بر این معنا دارد بسیار است ... و در احادیث معتبر وارد شده که هر که قائل به

قدیمی غیر حق تعالی شود کافر است . « حق الیقین ، علامه مجلسی ، ص ، برای اطلاعات بیشتر

در زمینه ی حدوث عالم نک : توحید الإمامية ، آیت الله محمد باقر ملکی میانجی ، ترجمه ی محمد

اسکویی - سید بهلول سجادی ، ص - () .

« » . در لغت به معنای واداشتن کسی به کاری با زور است. جبر در اصطلاح علمای عقاید اسلامی یعنی : خدای متعال بندگانش را بر آنچه می کنند مجبور کرده است ؛ در کار نیک باشد یا بد ، زشت باشد یا زیبا ، به گونه ای که بنده در این باره اراده و اختیار ترک فعل و سرپیچی از آن ندارد . پیروان جبر را عقیده بر آن است که ، هر چه برای انسان پدید آید همان سرنوشت از پیش تعیین شده اوست. این سخن ، سخن « از اهل سنت است. نک : جبر و تقویض و اختیار ، علامه عسکری ؛ انسان و سرنوشت ، استاد شهید مطهری ، ص به بعد. (م)

«کسب» از عقاید و نظریات « از اهل سنت است . گرچه برخی از متکلمان در بیان آرای خوی از انی کلمه سود جسته اند ، اما «اشعری» ضمن بیان معنای خاصی برای «کسب» محور نظریه ی خود در جبر و اختیار و توصیف فعل اختیاری انسان قرار داد . پس از اشعری ، واژه کسب با نام او چنان پیوند خورد ، که وقتی به «کسب» یا «نظریه کسب» اشاره می شود ، بی اختیار نام «اشعری» را به یاد می آورد. بنابر این نظریه ، انسان آفریننده ی عمل خود نیست بلکه نقش انسان ، کسب کردن فعل است. خداوند افعال انسانی را می آفریند و انسان این افعال را که آفریده ی اوست اکتساب می کند. نک: آشنایی با علوم اسلامی ، دکتر برنجکار ، ص () .

. مجموعه رسائل ابن عربی(المجموعه الاولی) ، ص

. و این عبارت به طور کامل در بخش اول ، فصل «اهل بیت

علیه السلام چه کسانی اند و حقیقت عصمت آنها چیست؟» .

. همان ، ص

. شجره الکون ، ص (ر.ک: ترجمه شجرة الکون از د. گل باباسعیدی ، ص). ()

. سوره ی مائده ، آیه ی . «و إذا قال الله یا عیسی ابن مریم أنت قلت للناس اتخذونی و أمی

إلهی من دون الله قال سبحانک ما یكون لی أن أقول ما لیس لی بحق إن كنت قلت له فقد علمته تعلم ما فی

نفسی و لا أعلم ما فی نفسک إنک أنت علام الغیوب». ()

. فصوص الحکم ، ص ، یعنی اگر من عیسی چنین سخنی را گفته ام در حقیقت تویی که از

زبان من گفته ای و گوینده ی حقیقی تویی اما در صورت من . ابن عربی از دید وحدت وجود ،

گوینده (عیسی) را همان خدا می داند. (م)

. محور عرفان نظری که توسط ابن عربی و پیروانش تبیین شد ، نظریه «

وحدت وجود در میان مسلمان به چهارگونه مطرح شده که یک نوع کاملاً مردود است. یک نوع

پذیرفتنی است و انواع دیگر محل بحث و اختلاف است. برای توضیح بیشتر و مفصل تر نک: آشنایی

با علوم اسلامی ، کلام ، فلسفه و عرفان ، رضا یرنجکار ، ص ؛ تماشا گه راز(عرفان

حافظ) ، استاد شهید مطهری ، ص - ؛ فصوص الحکم ، در آمد ، برگردان ، توضیح و

تحلیل از محمد علی موحد و صمد موحد ، ص - - . ()

درباره ی وحدت وجود ابن عربی به طور بسیار خلاصه می توان گفت : از این دیدگاه رابطه ی خدا

و خلق رابطه ی بنا با خانه ای که می سازد یا خیاط با جامه ی که می دوزد نیست . از دیدگاه وحدت

وجود ، خلق عین حق است و نه چنان که خالقی باشد و مخلوقی جدا از او . خالق و مخلوق از هم جدا نیستند . عالم وجود پرتو تجلی حق است . ساخته ای جدا از خدا نیست بلکه خود خداست که در

ر می شود . تسبیح جنجال برانگیز ابن عربی در فتوحات ناظر به همین است :

سبحان من أظهر الأشياء وهو عینها.(منزه است خدایی که اشیاء را ظاهر کرد در حالی که خود عین آنهاست). فصوص الحم ، با توضیح و تحلیل محمد علی موحد و صمد موحد ، ص . () .

. فصوص الحکم ف

. فصوص الحکم ، ص

. علامه مجلسی می گوید: «تکلیف امری که در وسع و طاقت آدمی نباشد جایز نیست و عقلاً قبیح

«حق الیقین ، علامه مجلسی ، ص . () .

. همان

. این عقیده ی « از اهل سنت است . و مقصود آن است که افعال به خودی خود نه خوبند

نه بد! و از اینجهت هیچ تفاوتی میان کارهای اختیاری موجود قادر دارای اراده وجود ندارد . تنها

که کارهای خوب یا بد می کند حکم خداست . اما از نظر شیعه حسن و قبح عقلی است . نک: ترجمه و

شرح کشف المراد ، دکتر علی شیوانی ، ج ؛ بیست گفتار ، شهید مطهری ، ص

. اشاعره از اهل سنت منکر لطف و انتخاب اصلحند . و مراد از اصلح آن چیزی است که برای

فرد بهتر و به نفع اوست . نک: آنایی با علوم اسلامی ، شهیدمطهری ؛ کشف المراد،

ترجمه و شرح دکتر علی شیروانی ، ص - () .

. همان

. و صفحات دیگر

. فصوص الحکم ، الفتوحات ، چ و مجموع رسائل ابن عربی (المجموعه الثانية)،

. (ترجمه : خداوند ادم را به صورت خویش آفرید).

. مراد حدیثی است که ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده که : «إن النار تقول هل

من مزید إذا ألقى فيها أهلها، حتى يضع الرب تعالى قدمه فيها و تقول قط قط.» (وقتی جهنمیان را به

جهنم افکنند ، جهنم می گوید آیا بیشتر هم هست؟ تا آنکه خداوند گام خود را در آن می نهد و در آن

هنگام جهنم می گوید : بس است بس است.) درباره ی این حدیث و پاسخ به آن نک : تنزیه الأنبياء ،

سید مرتضی علمالهدی ف ص . و ترجمه ی آن صفحه ی ().

. - ؛ و رک : ج - ، (ترجمه : دندان

کافر در آتش مثل کوه احد است و ضخامت پوستش چهل ذراع است آن هم به ذراع خداوند جبار!).

. همان ، ج

(درباره ی این گونه احادیث و پاسخ به آنها نک: تنزیه الأنبياء ، سید

مرتضی علم الهدی ، ترجمه ی امیر سلمانی رحیمی ، ص - ().

. - و رک : ج

. سوره ی شوری ف آیه ی

؛ فصوص الحک ، ص

.

ابن عربی (المجموعه الثالثه)، ص

به نقل از توحید و الأمالی و

. ربک : توحید صدوق ، ص

عیون أخبار الرضا علیه السلام

؛ توحید ، ص ، حدیث

. ربک : الاحتجاج ، ج

و کافی ، ج

. ربک : الفتوحات ، ج

. شیعه با دلایل عقلی و نقلی ثابت می کند که نسبت دروغ به پیامبران صلی الله علیه وآله جایز

نیست . در مورد نسبت دروغ به حضرت ابراهیم علیه السلام و رد آن نک : تنزیه الأنبیاء ، سید

مرتضی علم الهدی ف ترجمه امیر سلمانی رحیمی ، ص - . ()

.

. سوره ی قلم ، آیه ی

.

. ربک : فصوص الحکم ، ص

کتاب الجلاله ، ص و مجموعه رسائل ابن عربی (المجموعه الثانيه) ، ص

.

.

. زايرجة : معرب زايجه است. زيجه لوحی مربع یا دایره وار است که برای نشان دادن

ستارگان در فلک ساخته می شود ، تا برای به دست آوردن حکم طالع و ولادت و چیزهای دیگر

بدان بنگرند . اشتقاق فارسی زايجه از زایش به معنی مولد است ، سپس تعریب شده و برای استخراج

طالع مولد و غیر آن به کار رفته است. نگاه شود به لغت نامه ی دهخدا ماده ی زایجه ()

. ر.ک: الکنی و الألقاب ، ج

. سوره ی نساء ، آیه ی

.

.

. فصوص الحکم ، ص ، (رفصّ یونسی)

. سجد به معنای طومار و دفتر ثبت است. در این جا یعنی طومار و دفتری که گناهان در آن ثبت

. ابن عربی در جای دیگر این واژه را توضیح می دهد : «الفتوحات المکیة ، دوره ی

جلدی ، ج صاحب سجلات کسی است که هیچ کار خوبی انجام نداده ، اما روزی

کلمه ی لاإله إلا الله را خالصانه بر زبان آورده است. لذا اینکلمه در مقابل

قرار می گیرد ، که طول هر طومار مثل فاصله ی میان شرق و غرب است. او جز همین کلمه کار

خوبی ندارد و این کلمه کفه ی اعمال خوب او را به تمامی سنگین می کند و طومار گناهانش از بین

می رود . و فرد تعجب می نماید.(م)

. سوره ی یونس ، آیه ی

. سوره ی زمر ، آیه ی

. سوره ی اعراف ، آیه ی

.

ایمان فرعون و طهارت او

. فصوص الحکم ، ص . (فص موسوی)

. سوره ی یونس ، آیه ی

. سوره ی غافر ، آیات

.
از نظر شیعه پیامبر صلی الله علیه وآله نه تنها از گناه بلکه از سهو یعنی خطا و اشتباه نیز به دور

است . نک: کشف المراد ، ترجمه و شرح دکتر علی شیروانی ، ص ؛ امامت و رهبری ،

شهید مطهری ، ص . «شیخ مفید» در همین زمینه کتابی دارد با عنوان «عدم سهو النبی

علیه السلام» . ()

. الوصایا ، ص

. فصوص الحکم ، ص (فص عزیری) و ربک: فتوحات ، ج و تهدید عزیر

پیامبر صلی الله علیه وآله به خاطر پرسش زیاد درباره ی « » .

. فصوص الحکم ، ص

. ربک: الفتوحات ، ج

. وعه رسائل ابن عربی(المجموعه الاولى) ، ص

. ربک : الفتوحات ، ج -

. همان ، ج -

. همان ، ج

. «و قد سأل النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم عن أبي حنین ارتج علیه ، يقول له : لِمَ لم تفتح علی،

لأن أبیاً كان حافظاً للقرآن الخ» .

. (نک : ترجمه فتوحات ، محمد خواجهوی ، ج .) . () .

. سبت به معنای استراحت است و یهود شنبه را سبت می گفت چون روز تعطیلی و استراحت آنها

()

. سوره ی انعام ، آیه ی

. فترت فاصله ی زمانی میان عیسی علیه السلام و پیامبر ما صلی الله علیه وآله است(م)

. ر.ک: منهاج البراعة ،

. ر.ک: ج . چاپ مصر ، دارالعلمية الكبرى

. منهاج البراعة ج

پیشوایان ابن عربی و مقامات آنها

(). ر.ک: الفتوحات ، ج (ترجمه فتوحات ، محمد خواجوی ، ج

. ر.ک : الاسفار ، ص

. و لما شهدته صلی الله علیه [وآله] و سلم فی ذلك العالم سیداً معصوم المقاصد ، محفوظ المشاهد ، منصوراً مؤیداً ، و جمیع الرسل بین یدیه مطفونه ، و أمته التي هی خیر أمة علیه ملتفون ، و ملائکظ التسخیر من حول عرش مقامه حافون ، و الملائكة المولدة من الأعمال بین یدیه صافون...

و الصديق على يمينه الأنفس ، و الفاروق على يساره الأقدس ، و الختم بين يديه قد جثا ، يخيره بحديث الأنثى ، و على صلی الله علیه وآله وسلم يترجم عن الختم بلسانه ، و ذو النورين مشتمل برداء ، الأکشف الأجلی ، فرآنی وراء الختم ، لاشتراک بينی و بينه فی الحكم ، فقال له السيد : هذا عدیلک و ابنک و خلیک الخ».

. (ر.ک: ترجمه ی فتوحات ، محمد خواجهی ، ج .) () .

. شجرة الكون ، ص

. ابهام ، انگشت شست ، بنصر : انگشت دوم پس از انگشت کوچک . خنصر : انگشت کوچک . ()

. سوره ی فتح ؛ و ر.ک : شجرة الكون ، ص

. آبی در بهشت ، کوثر بهشتی .

. «و أوضح لی التسنیم مزاج طریقہ ، فرأیت ختم أولیاء الله حق ، فی مقعد الإمامة الإحاطية و الصدق ، فکشف لی عن سر محتده ، و أمرت بتقبیل یدہ ، و أمرت بتقبیل یدہ ، و رأیتہ متدلّياً علی الصدیق و الفاروق ، متدانیاً ، من الصادق المصدوق ، محاذباً له منجهة الأذن ، قد ألقى السمع لتلقى الإذن الخ ...» .

مجموعه رسائل ابن عربی ، المجموعة الثالثة ، ص

. فأن كنت فی موقف أبی بكر الصدیق ، قلت : ما رأیت شیئاً إلا رأیت الله قبله ، فتكون ممن رآه قبل زوال ، فالحکم للماضی ، وأنت بالحال فی أول الشهر ، وذلك اليوم هو أوله . و إن كنت عثمانی المشهد ، أو صاحب دلیل فکر ، فنقول : ما رأیت شیئاً إلا رأیت الله بعده ... الخ ...» .

. (بر گرفته از ترجمه ی فتوحات ، محمد خواجهی ، ج .) ()

. ر.ک: الفتوحات ، ج

. همان ، ج

فصل چهارم

. مراد ایناست که در مقابل این مصیبت دچار ضعف زنانه شد چرا که گریه بر زنان چیره می گردد و دچار ضعف می گردند .

. سوره ی آل عمران ، آیه ی

. ریه ی زمر ، آیه ی

. «رضى الله عن الصديق الأكبر ، صاحب السر ، العلم الأزهر ، فى قيامه على منبر الطرفاء ، يوم
الداهية الدهياء ، بموت سيد الأنبياء ، أمين الأمانة و علم الاهتداء ، و قد ذهل من كان عندنا أقوى الأقوياء ،
فما ظنك بالضعفاء» و صار الرفيق الأسيف ، على مذهب السيدة الحميراء ، لما كان يظهر عليه من شد
التلف والبكاء ، فكان أضعفهم عيناً ، و أقواهم فى صميم السوبداء ، فقال : «من كان يعبد محمداً فإن
حمداً قد مات ، ومن كان يعبد الله فالله حى لا يموت» ثم تلا استشهاده على مقاتله الزهراء»
قد خلت من قبله الرسل» إلى آخر الآية الغراء ، ثم تلاها بقوله جل ثناؤه : «إنك مسيت و إنهم
ميتون» م خاطب جميع الخساء . فهذه القوة الإلهية من زهده فى القوت ، و سوقه جميع ما ملكته يده الله
ورسوله ، فملكه مفاتيح التابوت . فمن غيرته عليه و أمانته ، إخاؤه إياه إلى يوم فقد صاحب رسالته ، ففتح
تابوت . فمغيرته عليه و أمانته ، إخفاؤه إياه إلى يوم فقد صاحب رسالته ، ففتح تابوت صدره ، و أيدى
كنون سره ، ونبه بعلمه على مكانته من الله و قدره ... و أقرله الفاروق بالشرح ، لما بدت لعينه أعلام الفتح
، ولم يزل الصديق مفتوحاً له قبل ذلك من حين ملك المفتاح ، و رسم ديوان الممالك ، و إنما كان ينتظر
رحلة السيد صلى الله عليه [وآله] وسلم إلى حضرة المحبوب ، الرفيق الأعلى ، المالك ... فحلاه بزينته ،
لما شاركه فى نوره و طينته ، ثم سلك فى الهين و اللين على مدرجته ، لما دعى له أن يكون معه و فى
درجته ، ثم أبان له برهان الموافقة بما ذكره عن نفسه صلى الله عليه [وآله] وسلم و عنه إلى المقام ن

...

. النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم الصديق ، و لذلك قيل له هناك . قف إن رب يصلى بصوت عتيق .
فاستأنس وحن ، من جهة إحساس البدن . و قد اتضحت اسرار ، و لمعت فى عليّة هذا الوجه بوارق
«.

مجموعه رسائل ابن عربى (مجموعه ى اول) ، ص

. رسائل ابن عربى ، كتاب فناء ص

. همان ، ج

. مجموعه رسائل ابن عربى (المجموعه الثانية) ، ص

. مجموعه رسائل ابن عربى (المجموعه الاولى) ، ص و ر.ك : فتوحات ، ص

. ر.ك : الفتوحات ، ج ، و ر.ك: كتابى الأسفار ، ص در رسائل ابن عربى

. ظاهراً به ضم عنى و سكون لام.

. مجموعه رسائل ابن عربى (المجموعه الثالثه) ، ص

. همان ، ص

. همان ، ص

. همان

. منابع ابن حديث را در «الصحيح من سيرة النبى الاعظم صلى الله عليه وآله» -

بجوید.

. «واعلم يا بنى ، أن القلب إذا تحقق بالأسرار المكنمة التى حصلت فى منزل الأنبياء ، أدخله الله

نه وتعالى من الحضرات الإلهية ستمائة حضرة ، و ستة و عشرين حضرة ، إلا أبا بكر الصديق

(رضى الله عنه) ، فإنه أدخله الله سبحانه و تعالى فى هذا المقام ستمائة حضرة وخمساً وعشرين حضرة . و

أما السادسة و العشرون ، فهى له حضرة العزة خاصة . ونحن لنا حضرة العزة ، وهى لـ

والعشرون ، غير أن هذه الحضرة العزىة التى لنا متفاضلة بيننا ، وما بها على الكمال إلا الصديق الأكبر

(رضى الله عنه) ، و وجودها كمال فى حقنا ، أن النبى صلى الله عليه[وآله] وسلم له فى هذه الحضرة

ستمائة حضرة و أربع و عشرون حضرة ، ينقص عن الصديق بدرجة و هو الكمال فى حقه. والخامسة و

العشرون له حضرة القرب الكلى . و غيره من الأنبياء ، ليس مثله هذا المقام ، أعطاه الله تعالى فى كل

حضرة سراً ، لا يجده فى حضرة أخرى ، بعضها أرفع منبعض ، على التفاضل الذى بينالحضرات ...».

مجموعه رسائل ابن عربى ، المجموعه الثالثه

. سوره ى حديد ، آيه ى

. كتاب القربه ، ص

. از چاپ دارالكتب المصرىه در مصر.(ر.ك :

ترجمه فتوحات ، محمد خواجوى ، ج .() .

. الإثنا عشرية ، ص -

. ر.ك : المواهب اللدنية ، ج

. ر.ك: المناقب خوارزمي ، ص ؛ ينابيع المودة ، ص

. سورة ي توبه ، آيه ي

. سورة ي نساء ، آيه ي

. ر.ك : الفتوحات ، ج

. ر.ك: الفتوحات ، ج

. ر.ك: مجموعة رسائل ابن عربي (المجموعة الأولى) ، ص

عمر بن خطاب ولي معصوم!

.

. مجموعه رسائل ابن عربي ، (المجموعه الاولى) ، ص

. الوصايا ، ص

.

. ر.ك : طبقات ابن سعد ، ج ؛ شرح نهج البلاغه ، ج

و منابع ديگر

. كشف الخفاء ، ج

. سورة ي أحقاف ، آيه ي

. به نظر من اين تعبير مستحدث است و گمان نكنم ابن عربي آن را گفته باشد.

. مجموعه رسائل ابن عربي ، (المجموعه الاولى) ، ص

. سورة ي بقره ، آيه ي

سوره ی احقاف ، آیه ی

ر.ک: الغدير ، ج

برای اطلاع بیشتر ر.ک: الغدير ، ج «نوادير الأثر في علم عمر» .

مجموعه رسائل ابن عربی ، (المجموعة الاولى)

همان ، ص

این کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السلام است که ابن عربی به عمر نسبت می دهد.

مجموعه رسائل ابن عربی (المجموعة الاولى) ، ص

همان ، ج

ر.ک: الفتوحات ، ج

«... نها : أن يكون صاحب هذا المقام محدثاً ، ولا يرى من يحدثه من جهة هذه الحضرة ، فإن رآه

فمن جهة حضرة تحققه بالبصر ، فليحقق السماع بدجة المحدثين ، و يهتف بك ، و تسمع الخطاب ، إما

بديهاً ، و إما جواباً عن سؤال منك ، ورد السلام عليك . و قد شاهد هذه الأمور كلها . و أخبرني غير

واحد عن أبي العباس الخشاب رضى الله عنه (كذا) : أنه كان محدثاً اشتهر عنه هذا ... و من هذا الباب

سماع ساربة صوت عمر من المدينة ، و بينهما أيا ، فكل كرامة يكون خطاب فيها ، فهي من هذا

«...» .

مجموعه رسائل ابن عربی ، (المجموعة الثالثة) ، ص

مدینه المعاجز ، ج - ؛ و الهدایه الكبرى ، ص . مسلمین در کمین سپاه ایران

بودند و اسلام در معرض شکست بود لذا صدای عمر ، به مدد علیه السلام به گوش مسلمین رسید و آها

به کوه پناه بردند. (م)

الوصایا ، ص

الحکم ، ص و ر.ک: همان ، ص

.
همان ، ج .

شخصیت هایی که ابن عربی آنها را تا حد تقدیس بزرگ می دارد

. ؛ و نیز ر.ک: الإثنا عشرية ، ص

. مجموعه رسائل ابن عربی ، (المجموعة الثانية) ، ص

. سوره ی نور ، آیه ی

. فصوص الحکم ، ص

. ر.ک: الفتوحات ، ج

. ر.ک : الفتوحات ؟، ج

. ر.ک: الفتوحات ، ج

. (ر.ک: ترجمه ی فتوحات ، محمد خواجهی ، ج

. () . (

. همان ، ج .

فصل هفتم

نکوهش یا ستایش

از چاپ دارالکتب العلمیة الکبری در

ر.ک: الفتوحات ، ج

. سوره ی حشر ، آیه ی : «و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة».

. سوره ی تحریم ، آیه ی

. پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید : «إن من العلم کهیئة المکنون ال یعلمه إلا اهل المعرفة بالله :

نوعی از علم هست که مانند هیئت پنهان است و آن را جز صاحبان معرفت به خدا نمی دانند. ر.ک:

ترجمه فتوحات ، محمد خواجوی ، ج () .

. سوره ی هود ، آیه ی

. سوره ی احزاب ، آیه ی

و ر.ک: رسائل ابن عربی ، (المجموعه الثانية)ص

. آل عمران ، آیه ی

. مجموعه رسائل ابن عربی ، (المجموعه الاولى) ، ص

. سوره ی شعراء ، آیه ی

. مجموعه رسائل ابن عربی (المجموعه الثانية) ، ص

. سوره ی توبه ، آیه ی

. در این باره باید گفت که عبارت « دلالت بر ضعف ابوبکر دارد ، چگونه می شود کسی

با پیامبر صلی الله علیه وآله باشد و افسرده و محزون باشد؟ حال آنکه خداوند می فرماید : «ألا إن أولیاء

الله لا خوف علیهم و لا یحزنون» [سوره ی یونس ، آیه ی] : آگاه باشید اولیاء خدا نه می هراسند و نه

محزون می گردند. برای تفصیل ر.ک: شب های پیشاور نوشته ی سلطان الواعظین شیرازی ، شب پنجم
().

. سوره ی توبه ، آیه ی

. سوره ی شعراء ، آیه ی

. « و معناه الباطن الجبروتی «واللیل یسر» وهو الغیب الملكوتی ، و ترتیب النقطتین الواحدة
مما تلی .. و الثانية مما تلی الألف . والمیم هو رمز وجود العالم الذی وجد فهیم . والنقطة التی تلیه ای تلی
المیم ، أبوبکر رضی الله عنه . و النقطة التی تلی الألف محمد صلی الله علیه [وآله] وسلم . و قد تقببت الیاء
علیهما ، ای علی النقطتین ، ای علی محمد و أبی بکر ، كالغار ، « إذ هما فی الغار إذ یقول لصاحبه لا
« فإنه ، ای أبوبکر ، واقف مع صدقه ، و محمد علیه السلام واقف مع الحق ، فی الحال
الذی هو علیه فی ذلك الوقت ... فهو الحكم كفضله علیه السلام یوم بدر فی الدعاء و الإلحاح ، و ابوبکر
عن ذلك صاح ، فإن الحکیم هو الذی یوفی المواطن حقها . ولما لم یصح اجتماع صادیقین معاً ، لذلك لم
یقم أبو بکر فی حال النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم ، و ثبت مع صدقه ، فلو فقد النبی فی ذلك الموطن ،
وحضره ابوبکر ، لقام فی ذلك المقام الذی المقام الذی اقیم فیہ رسول الله ، لأنه لیس ثم أعلى منه یحجبه
عن ذلك ، فهو رضی الله عنه صادق ذلك المقام الذی الوقت و حکیمه ، و ما سواء تحت حکمه ... فلما
نظر نقطة ابی بکر إلى لطالبین أثرهما اسف علیه ، ای علمی النبی ، فأظهر الشدة ، و غلب الصدق ، و
: « لأثر ذلك الأسف علی النبی ، » « كما أخبرتنا ... و إن جعل منازع : ان
محمداً هو القائل لم نبال ، لما كان مقامه صلی الله علیه [وآله] وسلم الجمع و التفرقة معاً ، و علم من أبی
بکر الأسف ، و نظر إلى الألف ، فتأید ، و علم أن أمره مستمر إلى یوم القيامة : قال : «
« و هذا أشرف مقام ینتهی إليه الذی هو تقدم الله علیک : «ما رأیت شیئاً إلا رأیت الله قبله» ، شهود
بکری ، وراثه محمدية ... وخطب الرسول الناس «من عرف نفسه عرب ربه» و هو قوله یخر عن ربه
تعالی : «کلا إن معی ربی سیهدين» الة عندنا إنما كانت لأبی بکر رضی الله عنه . و یؤیدنا قول
النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم: لو كنت متخذاً خلیلاً لا اتخذت أبابکر خلیلاً . فالنبی لیس بمصاحب ، و
بعضهم أصحاب بعض ، و هم له أنصار و أعون ، فافهم إشارتنا تهد إلى سواء السبیل» .

- (برگرفته از ترجمه فتوحات ف محمد خواجهی ، ج

().

. همان ، ج

. سورة ى توبه ، آيه ى

.

. سورة ى بقره ، آيه ى

، چاپ دار الكتب العربية

- . ر.ك: روح مجرد ،

الكبرى در مصر ؛ كتاب «الوصايا»

. مجموعه رسائل ابن عربى (المجموعه الاولى) ، ص

. همان

. مجموعه رسائل ابن عربى ، (المجموعه الاولى) ، ص

. سورة ى أحقاف ، آيه ى

دارالصادق اصفهان

www.daralsadegh.net

تابع مورد استفاده ى مؤلف

القرآن الكريم

. إثبات الهداة ، شيخ حر عاملى

. الإثنا عشرية ، شيخ حر عاملى

. الإجتهد و التجديد فى التشريع الإسلامى ، وزارة التربية التونسية

. الإحتجاج ، طبرسى

. الاربعين ، شيخ بهائى

. الارشاد ، شيخ مفيد

. الاسراء الى مقام الاسرى ، ابن عربى

. الاسفار ، ابن عربى

. الاعلام باشارات اهل الالهام ، ابن عربى

. الاعلام ، زرکى

.

. بلاذرى

. الايضاح ، فضل بن شاذان الازدى

. بحار الانوار ، علامه مجلسى ، چاپ بيروت

. البداية و النهاية ، ابن اثير

. البدأ والتاريخ ، مقدسى

. بشارة الشيعة ، فيض كاشانى

. بهيج الصباعة ، نُسْتَرى

. تاريخ الاسلام

. تاريخ الامم و الملوك ، طبرى

. تاريخ الخميس ، ديار بكرى

. تاريخ حصر الاجتهاد ، شيخ آغا بزرگ تهرانى

. تذكرة الخواص ، ابن جوزى

. تفسير الميزان ، علامه ي طباطبايى

. التوحيد ، شيخ صدوق

. حق اليقين

. الدر المنثور ، سيوطى

.

. الذريعة ، شيخ آغا بزرگ طهرانى

. الردود و النقود ، شيخ ابراهيم آل عرفات قطينى

. الروح المجرد ، علامه تهرانى

. روضات الجنات ، خوانسارى

. سر العالمين ، غزالى

. السيرة الحلبيه ، حلبى

. شجرة الكون ، ابن عربى

. شرح مناقب محى الدين ابن عربى ، موسى خلخالى

. شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحديد

. صحيح بخارى

. صحيح مسلم

. الصحيح من سيرة النبى الاعظم صلى الله عليه وآله وسلم ، علامه جعفر مرتضى عاملى

. الصراط المستقيم ، زين الدين على بن يونس عاملى

. الصواعق المحرقة ، ابن حجر هيثمى

. الطبقات الكبرى ، ابن سعد

. الطرائف ، سيد بن طاووس

. العبر و ديوان المبتدا و الخبر ، ابن خلدون

. العرفان ، شهيد مرتضى مطهرى

. عمدة القارى ، بدالدين عينى حنفى

. الغدير ، علامه امينى

. الغيبة ، نعمانى

. فتح البارى ، عقلانى

. الفتوحات المكية ، بتحقيق ابراهيم مذكور و عثمان يحيى

. الفتوحات المكية ، بيروت ، دارالصادر

. فصوص الحكم ، ابن عربى

. فقه السنة ، شيخ سيد سابق

. الفهرست ، شيخ طوسى

. قاموس ، الرجال ، ئسترى

. الكافى ، شيخ كلينى

. كتاب الجلالة ، ابن عربى

. كتاب القرية ، ابن عربى

. كشف الخفاء ، العجلونى

. كشف المحجة ، سيد بن طاووس

. كفاية الطالب ، گنجى شافعى

. كلمات مكنونة ، فيض كاشانى

. كنز العمال ، متقى هندى

. الكنى و الالقاب ، شيخ عباس قمى

. لطائف المنن والاخلاق ، شعرانى

. اللهوف ، سيد

. مجالس المؤمنين ، نور الله تسترى

. مجموعه رسائل ابن عربى

. المحاضرات ، ابن عربى

.

. مدينة المعاجز ، سيد هاشم بحراني

. المراجعات ، علام شرف الدين

. مستدرک سفينة البحار ، شيخ على نمازى

.

. المصنف ، صنعانى

. حل ، شهرستانى

. مناقب آل ابى طالب عليه السلام ، ابن شهر آشوب

. منتهى المطلب ، علامه حلى

. منهاج البراعة ، علامه خويى

. المواهب اللدنية ، قطلانى

. النص و الاجتهاد ، علامه شرف الدين

. نهج الحق ، علامه حلى

. الوصايا ، ابن عربى

. الهداية الكبرى ، حسين حمدان خصيبى

. ينابيع المودة ، قندوزى حنفى

. اليواقيت و الجواهر ، شعرانى

منابع مورد استفادة ى مترجم

قرآن كريم

- . آشنایی با علوم اسلامی : فلسفه ، عرفان ، رضا برنجکار ، تهران ، سمت ،
- . امامت و رهبری ، شهید مطهری ، قم ، صدرا ،
- . انسان و سرنوشت ، استاد مطهری.
- . بیست گفتار ، شهید مطهری ، قم صدرا ،
- . ترجمه تفسیر المیزان ، ج ، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- . ترجمه ی فتوحات مکيه ، محمد خواجوی ، تهران : انتشارات مولى.
- . تماشاگه راز (عرفان حافظ) ، استاد شهید مطهری ، تهران ، سپهر ،
- . تنزیه الانبیاء ، الشریف المرتضی ، بیروت ، دارالاضواء ، هـ.
- . تنزیه الانبیاء ، پژوهشی قرآنی درباره ی عصمت پیامبران و امامان ، سید مرتضی علم الهدی ،
- . ترجمه ی امیر سلمانی رحیمی ، مشهد آستان قدس رضوی ، شرکت به نشر ،
- . توحید الامامیه ، آیت الله محمد باقر میانجی ، ترجمه ی محمد بیابانی اسکویی و سد بهلول سجادی ،
- تهران ، مؤسسه نبأ ،
- . جبر و تفویض و اختیار و قضا و قدر ، علامه سید مرتضی عسکری ، ترجمه ی محمد جواد کرمی
- ، تهران مجمع علمی اسلامی ،
- . حق الیقین ، علامه محمد باقر مجلسی ، تهران ، مؤسسه انتشاراتی امام عصر علیه السلام ،
- . حیاة القلوب (تاریخ پیامبران صلی الله علیه وآله وسلم) ، علامه مجلسی ، تحقیق سید علی امامیان ،
- . دائرة المعارف الاسلامیة ، یصدرها بالعربیة : احمد الشتاوی ، ابراهیم زکی خورشید ، عبدالحمید
- یونس.
- . دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی ، مقاله ی «ابن عربی»
- تهران :
- . درخت هستی ؛ ترجمه «شجرة الكون» ؛ ترجمه ی دکرت گل بابا سعیدی ، تهران : نشر طریق.

- . در محضر علامه طباطبایی ، محمد حسین رخشاد ، قم سماء قلم ، دفتر تبلیغاتی اسلامی ،
- . روح مجرد ، علامه محمد حسین حسینی طهرانی ، مشهد ، انتشارات علامه طباطبایی ، هـ.
- . شبهای پیشاور ، سلطان الواعظین شیرازی ، قم ، بلند آسمان ،
- . شرح فصوص الحکم ، تاج الدین خوارزمی ، تحقیق حسن زاده آملی ، قم : دفتر تبلیغاتی اسلامی ،
- . عیون أخبار الرضا علیه السلام ، ترجمه ی غفاری و مستفید ، نشر صدوق.
- . الفتوحات المکیة ، ابن عربی (دو ری جلدی) ، بیروت : دار صادر .
- . الفتوحات المکیة ، (جلدی) ، تحقیق عثمان یحیی ، مصر : هـ.
- . فصوص الحکم ، ابن عربی ؛ درآمد ، برگردان ، توضیح و تحلیل از محمد علی موحد و صمد موحد ؛ تهران : نشر کارنامه ،
- . کشف المراد ، ترجمه و توضیح : د. علی شیروانی ، قم: مؤسسه انتشارات دارالعلم ،
- . کلیات علوم اسلامی ج ، شهید مطهری ، قم ، صد
- . لغت نامه ی دهخدا ، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی ، تهران ، مؤسسه ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران ،
- . النص و الاجتهاد ، عبدالحسن شرف الدین موسوی العاملی ، تهران ، انتشارات اسوه ، هـ.

دارالصادق اصفهان

www.daralsadegh.net